برگ معرفت

بررسی ۸ پرسش و پاسخ آن ها
بر اساس درس گفتارهای

دکتر سید حسن افتخار زاده

تنظیم و ویرایش
عبدالحسین طالعی

بسم الله الرحمن الرحیم

برگ معرفت: بررسی هشت پرسش و پاسخ آنها بر اساس درس گفتارهای دکتر سیدحسن افتخارزاده

نویسنده:

عبدالحسین طالعی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

برگ معرفت: بررسی هشت پرسش و پاسخ آنها بر اساس درس گفتارهای دکتر سیدحسن افتخارزاده

مشخصات کتاب

سرشناسه : افتخارزاده، سیدحسن، ۱۳۱۵ -

عنوان و نام پدیدآور : برگ معرفت: بررسی هشت پرسش و پاسخ آنها بر اساس درس گفتارهای دکتر سیدحسن افتخارزاده/ تنظیم و ویرایش عبدالحسین طالعی .

مشخصات نشر : تهران: نبا ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۱۵۶ ص.

شابک : ۲۵۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۲۳-۷۹-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا(برون سپاری).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس .

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- سوگواری ها -- فلسفه

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق. -- پرسش ها و پاسخ ها

شناسه افزوده : طالعی، عبدالحسین، ۱۳۴۰ -

رده بندی کنگره : BP۲۶۰/۳/الف۷ب۴ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۴

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۲۲۸۷۱

ص:۱

اشاره

بررسی بیست و یک پرسش و پاسخ آنها

براساس درس گفتارهای

دکتر سید حسن افتخار زاده

تنظیم و ویرایش

مهدی شیزری

بررسی هشت پرسش و پاسخ آنها براساس درس گفتارهای

دکت_ر سید حسن افتخار زاده / عبدالحسین طالعی

حروفچینی : انتشارات نبأ/ لیتوگرافی : کاری گرافیک

چاپ: الوان / چاپ اول : ۱۳۸۹

شمارگ_ان ۱۵۰۰: نسخ_ه / قیمت : ۳۵۰۰۰ ری_ال / کد: ۱۴۲ / ۲۰۱

ناش_ر: انتشارات نب_أ / ته_ران، خیابان شریعت_ی، روبروی ملک، خیابان

شبستری، خیابان ادیبی شماره۲۶ تلفکس۷۷۵۰۶۶۰۲: _ ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک : ۴ _ ۸۹ _ ۸۳۲۳ _ ۹۶۴ _ ۹۷۸ ۴ - ۸۹ - ۸۳۲۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸ :ISBN

ص:۲

سخن ناشر

بسم الله الرحمن الرحیم

در حوزه های علمیه، از دیرباز رسم بر این بوده که هر فردی به عنوان طالب علم وارد می شود، پس از گذراندن مقدّمات علوم، در موضع انتخاب میان چند رشته برای خدمت، راهی بر می گزیند.

یکی از این راه ها، راه خطابه و موعظه برای مردم است، که اگر حقّ آن به درستی ادا شود، به راستی یکی از بهترین و مؤثّرترین ابزارها برای بهسازی اخلاقی و تربیتیِ جامعه است.

استاد گرامی حضرت حجه الاسلام و المسلمین دکتر سیّد حسن افتخار زاده، که می توانستند در تمامی ابعاد خدمتگزار باشند نزدیک به نیم قرن است که در جایگاه خطابه و موعظه ایستاده و از سنین جوانی به این خدمت کمر بسته است، ضمن این که در این دوره زمانی، با ورود به دانشگاه و دستیابی به بالاترین مدارج آن، به فضای علمی دانشگاهی نیز وارد شده و برآیند سالها تحصیل در محضر بزرگانی همچون شهید دکتر قاسم صادقی، آیت اله میلانی، آیت اله وحید خراسانی، دکتر مهدی حائری یزدی و اساتید دیگر را در قالب منبر به مردم رسانده و می رساند.

امتیاز ویژه منابر ایشان، تبیین های ساده از مطالب غامض و پیچیده است که به کمک بیان مثالها و مطالب ملموس و محسوس،

استدلالی ترین حقایق دین را به همگان می آموزد، بدون آن که از مبانی استوار عقلی و نقلی دین عدول کند.

البته معظّم له در این میان، از چندین خدمت دیگر نیز غفلت نورزیده است: خدمات اجتماعی، تدریس و تربیت جوانان، ترجمه آثار مفید و ارزشمند، تدریس در دانشگاه و راهنمایی رساله های پایان نامه، و مشاوره های متعدّد در زمینه های گوناگون زندگی، که بیان تفصیلی هریک از آنها، فرصتی مستقل می طلبد.

آنچه در این دفتر تنظیم گردیده، برگرفته ار سخنرانی های حجت الاسلام و المسلمین آقای دکتر افتخارزاده در دهه اول محرّم الحرام سال ۱۴۳۰ هجری (دی ماه ۱۳۸۷ هجری شمسی) در هیئت فدویان اهل بیت علیهم السلام می باشد، که ویراستار، محقق و پژوهشگر جناب استاد عبدالحسین طالعی با بهره جستن از سلسله یادداشت هایی از دیگر منابر و دروس ایشان، دفتر حاضر را به تمامی علاقمندان به حقایق ثقلین ارائه می نماید.

ویراستار محترم در مستندسازی احادیث، از برنامه نرم افزاری جامع الاحادیث _ فرآورده مرکز تحقیقات کامپیوتری نور قم _ بهره گرفته است که باید عرض سپاس خود را از تمامی دست اندرکاران تولید آن ابراز داریم.

لازم است در اینجا از عزیزان هیئت فدویان بخصوص آقای سید علیرضا طباطبائی که نوارهای ده شب سخنرانی استاد را در اختیار گذاشتند و هم چنین از سرکار خانم فیروزه سبحانی که با دقت تمام و حوصله، نوارها را پیاده نموده اند کمال تشکر و قدردانی را داشته باشیم.

امیدواریم، به حول و قوه الهی توفیق داشته باشیم که در آینده، دفاتر دیگری ار منابر و دروس حضرت استاد دکتر افتخار زاده _ که در طول ده ها سال در مواضع مختلف بیان داشته اند _ تنظیم و تقدیم نمائیم.

از دوستان و عزیزان و شاگردان استاد که سالهاست افتخار شاگردی ایشان را دارند، توقع می رود در این جهت کوشا باشند تا انشاء اللّه مباحث عقیدتی و تربیتی دینی ایشان هرچه گسترده تر در اختیار مخاطبین قرار گیرد.

دعای خیر حضرت بقیه الله ارواحنا فداه و عجل الله فرجه شامل حال تمامی عزیزانی باد که ما را در این کار یاری نمودند.

ناشر

محمد حسین شهری

۱۳۸۸ / ۹ / ۲۰

پرسش اول _ در یادبود رویداد کربلا، باید خندید یا گریست؟

پاسخ:

۱_ این پرسش، پیشینه ای دیرینه دارد. حدود دوازده قرن پیش، کمیت بن زید اسدی خدمت امام صادق علیه السلام رسید، در حالی که حضرتش در روز عید قربان در صحرای منی بود. گفت: قصیده ای سروده ام، اجازه می دهید خدمتتان بخوانم؟ امام باقر علیه السلام به این مضمون پاسخ داد که این زمان و مکان، تناسب با شعر خواندن ندارد.(۱) کمیت گفت که این شعر درباره شماست.(۲) حضرتش فرمود :

پس صبر کن تا عده ای از شیعیان را جمع کنم (به تعبیر امروزی، حضرتش برای کمیت، مستمع جمع کرد). زنان را هم پشت پرده نشاند. بعد از آن فرمود: شعرت را بخوان. کمیت، شعر خود را با همین مضمون آغاز کرد:

أضحکنی الدهر و أبکانی والدهر ذو صرف و الوان

نمی دانم روزگار مرا به خنده درآورده یا گریه؟! روزگاری که رنگ به رنگ دارد. چه برخوردی بکنم با جوان های پاک و پاکیزه ای که در کربلا بودند.

لتسعه بالطفّ قد غودروا صاروا جمیعاً رهن أکفان

برای آن نُه شهید که در کربلا به خاک و خون غلتیدند.

در اینجا امام صادق علیه السلام گریست. و با گریه خود پاسخ به کمیت داد. سپس کمیت چند بیت دیگر خواند و پس از آنها حضرتش فرمود :

ما من رجل ذَکَرنا او ذُکِرنا عنده، فخرج من عینیه ماء و لو قدر مثل جناح البعوضه، إلّا بنی اللّه له بیتاً فی الجنّه.

هرکس ما را یاد کند، یا این که از ما در حضور او یاد شود، آنگاه از دیدگان او اشک _ گرچه به اندازه بال مگس _ بیرون آید، خداوند برای او خانه ای در بهشت می سازد.

در ادامه همین قصیده، کمیت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام برای انتقام گرفتن از دشمنان اشاره می کند که فعلاً با

۱- شعر با نظم تفاوت دارد. شعر برخاسته از تخیل است، در حالی که نظم، چینشزیبای کلمات است. در شب و روز جمعه، شعر خواندن کراهت دارد. با این همه، محدّثقمی که در مفاتیح الجنان، ضمن اعمال روز و شب جمعه، این کراهت را نقل می کند،خود از جناب سید ابن طاووس نقل می کند که پس از زیارت حضرت بقیه اللّه ارواحنافداهدر روز جمعه، این بیت را می خواند :نزیلک حیث ما اتّجهت رکابیوضیفک حیث کنت من البلادیعنی: هرجا که بروم، بر حضرتت وارد می شوم و در هر شهری که باشم، مهمانتهستم. (مفاتیح الجنان، زیارت روز جمعه). شعر مکروه، تخیّل است که غالباً آمیخته بادروغ است. این امر در شب و روز جمعه کراهت دارد، چه نثر باشد و چه نظم. ولی بیتیکه از ابن طاووس نقل شد، کلام منظوم است.

۲- علامه مجلسی در ضمن آداب مسجد، کراهت شعر خواندن در مسجد رامی آورد. سپس شعرهای مربوط به اهل بیت علیهم السلام را از آن استثنا می کند، به این جهت که،«شعر در مدح اهل بیت علیهم السلام ، عبادتی بزرگ است و مسجد، محلّ آن، پس منع از شعرخواندن در مسجد، به شعر باطل اختصاص دارد. (بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۳۶۳). ایننکته خود می رساند که توجّه به محتوای این گونه اشعار ــ موسوم به اشعار آیینی ــ اهمّیّتدارد، که مبادا به درون مایه غلط و خرافی آلوده شود.

آن قسمت از حدیث کاری نداریم(۱) . این حدیث در کتاب بسیار معتبر «کفایه الاثر» نوشته

خزّاز قمی ـ از محدّثان قرن چهارم ـ آمده است که در ابتدای کتاب خود، گفته که فقط از راویان مورد وثوق و اعتماد، نقل حدیث کرده است.

۲ـ محدّثان اهل تسنّن روایاتی آورده اند در مورد گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر مصائب امام حسین علیه السلام ، که در نخستین لحظات ولادت حضرتش بود. همچنین در مقاطع مختلف زندگی آن حضرت. پس از آن گریه امیرالمؤمنین علیه السلام که در زمان حرکت به سوی صفّین، از کربلا گذشت و خبر داد که در آینده، پسرم حسین بن علی را در همین مکان می کشند و من وقتی این صحنه را به یاد می آورم، گریه می کنم.

روایات اهل تسنّن در این موضوع را، علّامه امینی در کتاب «سیرتنا و سنّتنا سیره نبیّنا و سنّته» آورده است.(۲)

سؤال ما این است: آیا پیامبر و امیرالمؤمنین نمی دانستند که ماجرای عاشورا چیست و چه ابعادی دارد؟ یا این که در سده های اخیر، ابعادی از آن کشف شده که رسول خدا از آن بی خبر بوده است؟ وقتی آن حضرات با علم به تمام ابعاد و جوانب، چنین برخوردی با قضیّه کربلا داشتند، تکلیف را برای ما روشن ساختند.

۳ـ برخورد امامانی که پس از رویداد کربلا آمدند، نیز همین بود. ابوالقاسم جعفر بن محمّد بن قولویه (مشهور به ابن قولویه قمی) محدّث والا مقام قرن چهارم هجری در کتاب گرانقدر کامل الزیارات(۳) ،

احادیث زیادی در این مورد آورده است.

چون فرصت نقل تمام آن احادیث نیست، عناوین برخی از ابواب مربوط نقل می شود و اهل تحقیق را به آن کتاب ارجاع می دهیم:

باب ۲۷ ـ گریه ملائکه بر حسین بن علی علیه السلام . (۱۷ حدیث)

باب ۳۲ ـ پاداش کسی که بر حسین بن علی علیه السلام بگرید. (۱۰حدیث)

باب ۳۳ ـ پاداش کسی که در باب امام حسین علیه السلام شعری بگوید، که با آن بگرید و بگریاند. (۷ حدیث)

باب ۳۴ ـ پاداش کسی که آب بنوشد و پس از آن امام حسین علیه السلام را یاد کند و قاتلش را لعن کند. (۱ حدیث)

باب ۳۵ ـ گریه علیّبن الحسین (امام سجاد) بر امام حسین علیهما السلام . (۲حدیث)

باب ۳۶ ـ احادیثی که روایت شده که امام حسین علیه السلام کشته اشک است، هیچ مؤمنی او را یاد نمی کند مگر این که

بگرید. (۷ حدیث)

فقط در همین چند باب از همین کتاب، ۴۴ حدیث در این مورد آمده است، که همگی در نهایت اعتبارند.

برای تکمیل بحث، فقط دو حدیث از همین مجموعه نقل می شود:

اول ـ امام صادق علیه السلام فرمود: گریه و بی تابی برای انسان در تمام موارد، مکروه است، مگر گریه و بی تابی بر

۱- کفایه الاثر، ص ۲۴۸ ـ ۲۵۰.

۲-این کتاب را علّامه امینی به عنوان رهاورد سفر خود به سوریه و مناظره با علمایسنّی آن دیار در سال ۱۳۸۴ قمری نوشته است. ترجمه فارسی آن نیز تحت عنوان «راه وروش ما، راه و روش پیامبر ماست» منتشر شده است.

۳- وی در مقدّمه این کتاب تصریح می کند که هیچ خبری نقل نکرده مگر از راویانمورد وثوق و اعتماد. لذا یکی از ملاک های فقها در مورد اعتبار یک راوی، آن است که درکتاب کامل الزیارات، از او نقل حدیث شده باشد.

حسین بن علی علیه السلام که انسان در این کار (نه تنها عمل مکروهی انجام نداده، بلکه) مأجور است. (کامل الزیارات، باب ۳۲، حدیث ۲)

دوم _ امام صادق علیه السلام فرمود: هر کاری ثوابی (محدود و معیّن) دارد، مگر گریه در مصیبت ما (اهل بیت علیهم السلام). (کامل الزیارات، باب ۳۳، حدیث ۶)

آیا این امامان معصوم، از پیروزی معنوی امام حسین علیه السلام خبر نداشتند که خودشان چنین می گریستند و دیگران را نیز امر به گریه می کردند؟

۴_ پژوهشی در احوال شاعران و مراثی آنان در قضیه کربلا نشان می دهد که آنان در طول این همه سالیان دراز، سخن در باب کربلا را از گریه آغاز می کردند.

از سیف فرغانیِ حنفی در قرن ششم که گفت:

ای قوم در این عزا بگریید بر کُشته کربلا بگریید

با گریه، سخن نکو نیاید من می گویم، شما بگریید

تا محتشم کاشانی در قرن دهم که در ترکیب بند مشهور خود گفت :

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است (۱)

و پس از آنها نیز ده ها شاعر در گوشه و کنار جهان، با مرام های فکری گوناگون، همگی بدین گونه سخن گفتند. گوشه ای از این مراثی عربی در دوره ده جلدی «ادب الطف» توشته سیّد جواد شبر، بخشی از مراثی فارسی در کتاب «دانشنامه شعر عاشورا» (دو جلد) نوشته خانم دکتر مرضیه محمّد زاده، و نمونه ای از مراثی انگلیسی بر امام حسین علیه السلام در کتاب «اشعار انگلیسی عاشورا» نوشته دکتر فخر روحانی ارائه شده است.(۲)

می دانید که شاعران در هر جامعه، معمولاً قشر فرهیخته آن جامعه را تشکیل می دهند. اِجماع و اتّفاق این همه فرهیختگان در تمام جوامع _ از شیعه و سنّی و هندو و مسیحی، در تمام نقاط جهان _ آیا خبر از یک اصل عقلی نمی دهد؟ همچنین علّامه امینی در جای جایِ کتاب الغدیر، و استاد محمّدرضا حکیمی در کتاب ادبیات و تعهد در اسلام، نمونه هایی از ادبیات حسینی را نشان داده اند.

۱- در این مورد، مقالات مختلف نوشته شده است، از جمله: ویژگی های شعر عاشورایی از آغاز قرن چهارم تا پایان قرن نهم، نوشته کاووس حسنلی و غلامرضا کافی، در: مجله علوم انسانی دانشگاه الزهراء، شماره ۶۱ _ ۶۲، ص ۳۱ _۶۹.

۲- عنوان دقیق و کامل کتاب اخیر چنین است: Ashoora poems in Englishجلد اول کتاب توسط کتابخانه حرم مطهّر امام حسین علیه السلام در کربلا منتشر شده ومجلدات دیگر نیز در پی آن می آید.

پرسش دوم _ آیا امامان : علم غیب داشتند؟

پاسخ:

۱_ اگر ائمه علم غیب ندارند، چه علمی دارند؟ ما می دانیم که آنان علوم زمان خود را نزد معلم بشری فرا نگرفتند، چنان که تاریخ شهادت می دهد. پس با این فرض، دانشمندان بشری _ اعمّ از حوزوی یا دانشگاهی _ بر امامان : مزیّت پیدا می کنند.

امّا می بینیم که چنین نشده است، بلکه بزرگان دین و دانش همچون شیخ انصاری، علّامه مجلسی، شیخ صدوق و شیخ مفید و صدها مانند آنها در برابر امامان خضوع کرده اند. این خضوع عالِمانه عالِمان، در برابر علمی است که آنان در ائمه سراغ داشتند و خود، فاقد آن بودند، یعنی همان علم غیب که خداوند متعال به آنان بخشیده است. پس علم غیبِ موهبتی الهی، روی دیگر سکّه امامت است. و انکار علم غیب، یعنی انکار امامت.

۲_ این مطلب به شکل دیگر درباره نبوّت مطرح است. اگر عنصر الهی «وحی» را از نبوت بگیریم، چه چیزی از نبوت باقی می ماند؟ بعضی از طرفداران این نظریه می گویند: وحی منحصر به ظاهر آیات قرآن است که به پیامبر رسید. از آنها می پرسیم: آیا عقلاً_ احتمال نمی دهید که هر آیه از آیات قرآن، رمزی باشد برای گشودن یک قفل و ورود به دنیایی جدید؟ علم اکتسابی بشری، چشمه هایی نشان داده که چگونه یک کلید در کامپیوتر، می تواند ما را به دنیایی دیگر برساند. چرا این کلیدها و کارایی آنها را در قرآن، انکار کنیم؟

«ایمان به غیب» در قرآن به عوان رمز و راز بهره گیری از قرآن و نخستین ویژگی افراد متّقی مطرح شده است:

(ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین الّذین یؤمنون بالغیب.)(۱)

این غیب چیست و کجاست؟ بشری که هنوز به راز و رمزهای جهان ملموس مادّی پی نبرده و نهایت افتخار دانشمندان برجسته شرقی و غربی آن، اقرارشان به جهل و نادانی است، چگونه می تواند نسبت به عالم غیب، ادّعا کند؟

۳_ می گویند: آیه قرآن چیست که می فرماید: (قل إنّما انا بشر مثلکم یوحی الیّ)(۲) . براساس این نظر، پیامبر، بشری است مانند دیگر افراد

بشر، بدون جنبه ای شاخص و فوق بشری.

در پاسخ می گوییم: اولاً شما چرا به نیمه اول آیه توجّه می کنید و نیمه دوم آن را از یاد می برید؟ نیمه دوم آیه ــ

۱- بقره / ۲ و ۳.

۲- کهف / ۱۱۰.

که شاخص اصلی پیامبر را وحی می داند، با تمام عظمتی که در این کلمه هست ــ بسیار اهمیت دارد. این گونه بهره گیری از قرآن، مانند کسی است که می گفت:

«کلوا و اشربوا» را تو در گوش کن «و لا تسرفوا» را فراموش کن

ثانیاً در علم بلاغت، درباره تشبیه سخن می گویند. براساس این مبانی، هرگاه دو شیء به هم تشبیه شود، باید دید در چه موردی با هم شباهت دارند. مثلاً وقتی می گویند: «فلانی مانند شیر است»، آیا به این معنی است که فلانی چهار دست و پا راه می رود یا این که فلانی در شجاعت به شیر، شباهت دارد؟! در اینجا باید جهت تشبیه را یافت، یا از عقل سلیم یا از قرینه دیگر. در مثال یاد شده، به عقل سلیم می توان یافت که جهت تشبیه، شجاعت است. امّا اگر عقل به فهم مطلب راه نیافت، باز هم به حکم عقل، از قرائن دیگر کمک می گیریم.

در مطلب مورد نظر ما ــ که فهم مقام پیامبر و جهت تشبیه او به مردم است ــ عقل، راهی به درک اوج مقام پیامبر ندارد(۱) . پس باید از

خود آن حضرت یا فرزندان و جانشینان بحقّ ایشان کمک بگیریم که پیامبر در کدام ویژگی مانند مردم است. پس از این مراجعه می بینیم که امام صادق و امام حسن عسکری علیهما السلام می فرمایند که پیامبر در این ویژگی مانند مردم است که «مانند آنها مخلوق خداست».(۲)

بدین ترتیب نمی توان از این آیه نتیجه گرفت که پیامبر، هم سطح دیگر مردم باشد و در ضعف و عجز و نگرش احساسی و... مانند آن ها عمل کند.

ثالثاً اهل بیت علیهم السلام همان درجات پیامبر را دارند، بجز مقام نبوت را، چنان که در روایات معتبر رسیده است. یکی از آن درجات و ویژگی ها، «بی مانند بودن پیامبر در میان مخلوقات» است. در این مورد، امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

لا یقاس بآل محمّد من هذه الامه احد.(۳)

هیچ یک از این امّت با آل محمّد : قابل مقایسه نیست.

یکی از ابعاد این ویژگی الهی، علم موهبتی الهی است که آن بزرگواران نسبت به امور نادیده ــ از گذشته تا آینده ــ دارند، که در این جهت، هیچ یک از امّت با آن بزرگ مردان قابل مقایسه نیست.

۴ــ خداوند متعال، کلیدهای رمزی به رسول خود صلی الله علیه و آله داده تا با آنها، رمزهای قرآن را بگشاید و به گنجینه های پنهان علوم آن راه یابد. آن کلیدها را پیامبر به امیرالمؤمنین علیه السلام سپرد تا این گنجینه ها همچنان به نسل های بعدی سپرده شود. امام امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد فرمود:

علّمنی رسول اللّه الف باب من العلم، ينفتح من كل باب الف باب.

۱- بـديهی است كه اين علوّ مقام، در پرتو عبوديّت خداونـد و فقز مطلق نسـبت به اومعنی می يابد. پس پيامبر و امامان معصوم عليهم السلام ، نسبت به ما، در اوج، ولی نسبت بهخداوند، گدای تهی دست هستند. و همين نكته سند افتخار آنهاست.

۲- بحارالانوار ۹ / ۲۷۲، ۲۴ / ۳۷۷.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۲.

رسول خدا هزار باب علم به من آموخت، که از هر کدام آن هزار باب دیگر گشوده می شود. (۱)

به احتمال قوی، مراد از «هزار» در این حدیث، کثرت است نه عدد خاصّ. این حدیث را، بزرگان علم حدیث از شیعه و سنی روایت کرده اند.

همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام بارها بر فراز منبر می فرمود :

انّ هاهنا لعلماً جماً. سلونی قبل ان تفقدونی، فإنّی بطرق السماء اعلم من طرق الارض.(۲)

در اینجا (یعنی درون سینه ام) علمی فراوان نهفته است. از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید، زیرا من به راه های آسمان داناترم تا راه های زمین.

تاریخ نشان می دهد که حضرتش، با پاسخ دادن به همه گونه پرسش ها به این جمله عمل کرد، با این که گاهی مخصوصاً از حضرتش می پرسیدند تا آن بزرگ را ــ به نظر خود ــ به زحمت بیندازند. کار به آنجا رسید که روزی خلیفه دوم به عنوان اشکال و ایراد به آن حضرت گفت که چرا همه پرسش ها را بدون تفکّر و معطّلی پاسخ می گوید. امام علیه السلام فرمود: چند انگشت در دست داری؟ پاسخ داد: پنج انگشت. فرمود: چرا بدون بررسی و تأمّل جواب دادی؟ گفت: برای این که این مطلب نیاز به مطالعه ندارد. امام علیه السلام فرمود: تمام عوالم هستی برای من مثل همین کف دست روشن است. ۵ــ اساساً مواردی مانند دعای کمیل از امیرالمؤمنین علیه السلام ، دعای عرفه از سیّد الشهدا علیه السلام ، دعاهای صحیفه از امام سجاد علیه السلام ؛ همچنین احادیث فراوان در معارف توحیدی و حقایق مبدأ و معاد که از امام باقر و صادق علیهما السلام رسیده؛ حقایقی که در ضمن احتجاجات توسط امام رضا علیه السلام بیان شده، و گوهرهای نابی که در احادیث امامانِ پس از حضرت رضا علیه السلام : امام جواد تا امام مهدی : آمده، گواه روشنی بر علوم فوق العاده و درخشان اهل بیت است؛ چرا که با وجود انتشار این احادیث و گسترش علوم مربوط به آنها، نه تنها بسیاری از نکات و اسرار آنها هنوز بر دانشمندان روشن نشده، بلکه حتّی مخالفان نتوانسته اند مانند آنها را از خود بسازند، با این که به این کار علاقه داشته اند. مقایسه کتاب التوحید اصول کافی با کتاب التوحید صحیح بخاری، و کتاب الدعاء بحارالانوار با دعاهای وارده در کتاب کنزالعمال، این حقیقت را به روشنی نشان می دهد.

ارج و مقام این گونه علوم ــ که چشم باطن و بصیرت مردم را می گشاید ــ در نظر اهل معرفت، اگر بالاتر از علم غیب (نسبت به اخبار آینده) نباشد، به یقین کمتر از آن نیست.

۶ــ این همه مطالب برای آن جهت گفته شد که علم غیب امامان معصوم علیهم السلام را انکار نکنیم. ولی راه کوتاه تر، آن است که به روایاتی رجوع کنیم که علم غیب را برای پیامبر و امامان : نشان می دهد. این گونه روایات، به صدها مورد می رسد و در کتابهای حدیثی معتبر نزد شیعه و سنی آمده است.

آیا مضمون کلّی این روایات با قرآن مطابق است؟ با نگاهی به قرآن می بینیم که قرآن، علم غیب را بطور مطلق، از آنِ خداوند متعال می داند؛ ولی این امکان را می پذیرد که خداوند به هریک از حجّت های خود ــ پیامبر یا امام

۱- بحارالانوار ۲۲ / ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۷۰، ۵۱۰، ۵۲۲.

۲- بحارالانوار ۱۰ / ۱۱۷ _ ۱۲۹.

_ که بخواهد و بپسندد، این علم را به امانت بسپارد.

(عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الّا من ارتضی من رسول.)(۱)

خداونـد، دانـای غیب است، به کسـی غیب خود را اظهـار نمی کنـد مگر فرسـتاده ای از فرسـتادگان خود را که برای این کـار بپسندد.

این آیه، وجه جمع میـان دو گروه آیـات است: یـک گروه، آیاتی که علم غیب را از غیر خـدا بطور مطلق نفی می کنـد (مانند آیه ۳۴ سوره لقمان)، و در سوی دیگر، آیاتی که برخی موارد علم غیب به پیامبران نسبت می دهد (مانند آیه ۴۹ آل عمران).

پرسش سوم _ اگر امام حسین علیه السلام علم غیب داشت، چگونه سفر کربلا را با چنین پایانی برگزید؟

پرسش سوم _ اگر امام حسین علیه السلام علم غیب داشت، چگونه سفر کربلا را با چنین پایانی برگزید؟(۲)

پاسخ :

۱_ بشر، موجـودی ضـعیف اسـت. خداونـد، انسـان را ضـعیف معرفی کرده است.(۳) نشـانه هـای ضـعف انسـان در رفتـار او پیداست. این

قانون کلّی آفرینش، البتّه موارد اسـتثناء دارد و همان موارد اسـتثناء، صـحنه های شگفت تاریخ و نقاط عطف انسانیت است که تعداد اندک شمار مصلحان و چهره های شاخص در این شمار است.

یکی از نقاط ضـعف انسان، آن است که اگر به خبری دست یافت، بلافاصـله می کوشـد تا آن را به دیگران برساند و براساس آن موضع یا تصمیم بگیرد. گاهی این واکنش، حتّی قبل از بررسی صحّت و سقم خبر، بروز می کند.

۱- جن / ۲۶ و ۲۷.

۲- این پرسش به گونه های دیگر در مورد امامان دیگر نیز مطرح است. مثلاًمی پرسند: _ اگر امیرالمؤمنین علیه السلام می دانست که به دست ابن ملجم ضربت می خورد، چرا بهمسجد رفت؟ _ اگر امام رضا علیه السلام می دانست که انگور مجلس مأمون، مسموم است، چرا از آنخورد؟ و مانند آنها.

۳- نساء / ۲۸.

زنـدگیِ ما، آکنـده از موارد و شواهـدی است که این نقطه ضـعف بشـری را نشان می دهـد. بدیهی است که در این مورد نیز، اندک شماری از بزرگان بشری مستثنی هستند که به دلیل قوّت و قدرت روحی «تاریخ ساز» می شوند.

این نقطه ضعف در دو مورد، به روشنی آشکار می شود: در علم و قدرت.

در زمینه علم، فراوان دیده ایم کسانی را که در یک رشـته یا حرفه، به مختصـری علم یا تجربه دست یافته اند، در هر مجلسی و در هر موقعیتی در صددنـد که علم ناقص خود را به رخ بکشـند، حتّی گاهی در برابر کسانی که در همان رشـته، علمی کاملتر دارنـد. علّت وضع گواهی نامه و مـدرک در علوم و حرفه ها، همین است که مشـخص شود چه کسـی در رشـته علمی خاصّ‌ی صلاحیت اظهار نظر دارد، تا مواردی مانند تجویزهای ناشیانه پزشکی و اظهار نظرهای کارشناسی نشده مهندسی پیش نیاید.

در مورد قدرت معنوی نیز چنین است. یکی از علل اصـلی سـقوط معنوی کسانی که ناشـیانه به عالم سـیر و سـلوک و ریاضت (چه ریاضت شـرعی و چه غیر شـرعی) گام می نهنـد، آن است که هر نوری دیدند، آن را از ناحیه خداوند می دانند و احتمال نمی دهنـد که آن نور را شـیطان بر سـر راه مرتـاض قرار داده باشـد. در نتیجه بـا دیـدن کوچکترین قـدرت نفسـی ــ که نتیجه تمرکز قوا در یـک برنامه خاصّ شـرعی یا غیر شـرعی بوده ــ خود را منشأ قـدرت می پندارنـد و به زبانِ قال یا حال، «لیس فی جبّتی سوی اللّه» می گوینـد؛ در حـالی که آن قـدرت بـاطنی دسـتاورد همـان ریـاضت آنها و ترک بعضـی از کارهای روزمره زندگی بوده است.

فرآینـد دست یابی به این قـدرت، همان فرآیندی است که یک دانش آموز برای موفقیت در کنکور ورود به دانشـگاه طی می کنـد، یعنی حـذف کارهای زائد یا درجه دوم، و تمرکز بر دروس کنکور. آیا کسـی که با رعایت چنین برنامه ای و جدّیّت در آن، به دانشگاه راه می یابد، می تواند ادّعای مقامات معنوی کند؟

نکته اسف بارتر، این است که برخی از این مـدّعیان، به محض دیـدن نار و نور پیش روی خود، جمعی از مبتدیان این وادی را به دنبـال خـود می کشاننـد، دکّه می زننـد و دکّان می سازنـد و بسـاط ریـاست می گسترانند. و عملاًـ به جـای جلب مردم به عبودیت، آنها را به مرید شدن و توجّه مطلق به مراد، فرا می خوانند. یکی از وجوه بارز عصـمت پیامبر و امامان بحقّ، آن است که خداونـد متعـال، آنـان را به اوج مقـامی که یـک مخلوق می توانـد برسـد، رسانـده است. ولی آنـان همچنان در برابر خالق متعال، روح عبودیّت را حفظ کرده انـد: در دل شـب، در برابر خدای بزرگ، گریه ها می کنند و ضـجّه ها می زنند. و در طول روز نیز، سـخنی از خود نمی گوینـد و قـدرتی از خود نشان نمی دهنـد مگر آنکه مورد رضایت الهی باشـد. اینان، هیچ گاه از علم و قدرت خود در مسیری خلاف رضای الهی بهره نمی گیرند. و بدین سان، مخاطب کلام نورانی قرآن قرار می گیرند که فرمود:

(و ما تشاؤون الّا ان یشاء الله)(۱)

شما هیچ امری را مشیت نمی کنید مگر آن که خداوند، مشیت کرده باشد.

به عبارت دیگر بشر عادّی، از آن روی که معصوم نیست، از این علم و قدرت سوء استفاده می کند. ولی

۱- انسان / ۳۰، تکویر / ۲۹. در روایات معتبر رسیده که این آیه، مختصّمعصومان: است (بصائر الدرجات / ۵۱۷، تفسیر قمی ۲ / ۴۰۹، خرائج ۱ / ۴۵۸).

معصومـان، این علم و قـدرت را فقـط در مسـیر رضـای الهی به کار می گیرنـد. شواهـد این مطلب فراوان است. به عنوان نمونه اشـاره می شود که وقـتی حضـرت زهرا علیهـا السـلام بین در و دیوار می خواست دست به موهـای خود ببرد و به نشـانه نفرین ظالمـان، مو پریشـان کنـد، امیرالمؤمنین علیه السـلام او را به عنوان «دختر پیـامبر رحمت» خطـاب کرد و از او خواست که چنان نکند. حضرت زهرا علیها السلام با وجود قدرت الهی که داشت، امر امام زمانش را اطاعت کرد و از آن نفرین دست برداشت، در حالی که اگر موهای خود را پریشان می کرد، تمام مخالفان نابود می شدند.(۱)

۲ــ معصومـان، پـای در فرش داشـتند و سـر در عرش و گوش در فرمان الهی که در هر لحظه چه می فرمایـد. لـذا گاهی به امر الهی معجزه نشان می دادنـد و از آینـده خبر می دادنـد. و گاهی به امر الهی، زندگی عادّی داشـتند مانند تمام مردم که از همه عوالم بی خبرنـد. به عبـارت دیگر، در این حالات، به نظـام زنـدگی عـادّی عمـل می کننـد، نه به علمی خـداداد که در اختیار آنهاست.

در این راسـتا، گاهی پیامبر را می بینیم که افرادی به نقاط مختلف می فرسـتد تا گمشـده ای را پیـدا کنند.(۲) و گاهی با یک بیماریِ ساده،

دست و پنجه نرم می کنند.

امیرالمـؤمنین علیه السـلام را می بینیم که در اوج قـدرت الهی، برای تـأمین معـاش خـانواده، یکی از اشـیاء زنـدگی خـود را به همسایه یهودی وثیقه می دهد تا از او چند درهم به قرض گیرد.(۳)

به همین جهت، پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله در برابر خواست های کسانی که معجزه می خواستند، از این کار خودداری می کند و پاسخ می دهد که من فقط یک بشر فرستاده شده هستم.(۴) در چنین لحظاتی، امر الهی به

آن حجّت های خدا چنین است. و آنان که به راستی عبد خدا هستند، عبودیّت خود را بدین گونه نشان می دهند.

امام حسـین علیه السـلام در مواضع مختلف سـفر تاریخی خود، بارها خبر از شـهادت خود داد.(۵) چنـان که بارها پیش از آن خدای متعال و پیامبر

خدا، از این رویداد خبر داده بودند.(۶) حتّی ابوذر ــ در روز خروج به

حالت تبعید، از مدینه به ربذه ــ از شـهادت امام حسـین علیه السلام در آینده خبر داده بود.(۷) ابوذر این خبر آینده را از کجا به دست آورده بود؟

ص:۱۳

۱- بحارالانوار ۲۸ / ۲۲۸ و ۲۵۲.

۲- بحارالانوار ۴۳ / ۳۰۹.

۳- شواهد التنزیل ۲ / ۳۹۴ _ ۳۹۵.

۴- اسراء / ۹۰ _ ۹۳.

۵- کامل الزیارات، باب ۲۳، حدیث ۴ _ ۸، ۱۰، ۱۳ _ ۱۵.

۶- ابن قولویه در کتاب معتبر کامل الزیارات، باب ۱۶ _ ۲۳ را اختصاص داده بهمواردی که قرآن، جبرئیل، پیامبران، ملائکه، رسول خدا و علیّ مرتضی :، خبر ازشهادت امام حسین علیه السلام داده بودند.

۷- کامل الزیارات، باب ۲۳، حدیث ۱۱.

رسول خدا یا علیّ مرتضی. آیا می توان پذیرفت که آنان چنین خبری را به ابوذر بدهند، ولی از حضرت سیّد الشهدا صلوات الله علیه کتمان کنند؟

امّا سخن در اینجاست که آن حضرت در حالت عادی، زندگی خود را بر علم عادّی مبتنی کرده بود نه علم موهبتی الهی. به همین جهت، به دعوت اهل کوفه پاسخ مثبت داد، چرا که به لحاظ ظاهری، این دعوت و بیعت عمومی برای امام معصوم، تکلیف می آورد، همان گونه که بیعت سال ۳۵ هجری برای پدر بزرگوارش امام امیرالمؤمنین علیه السلام تکلیف آورده بود که خلافت ظاهری را بپذیرد، با این که از پیمان شکنیِ مردمان آگاه بود. و خود در خطبه ای در ابتدای خلافت ظاهری جمله ای بیان داشت که نشان می دهد مردم را به خوبی می شناسد :

انّی اُریدکم للّه و انتم تریدوننی لأنفسکم.(۱)

من شما را برای خدا می خواهم، ولی شما مرا برای منافع خودتان می خواهید.

ولی در خطبه شقشقیه به بیعت ظاهری مردم استناد می کند:

لو لا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر... لألقیت حبلها علی غاربها.(۲)

اگر حضور افراد حاضر (و درخواست آنها) نمی بود، و اگر با وجود یاران، حجّت (بر من) اقامه نمی شد،... رشته آن (= شتر خلافت و حکومت ظاهری) را بر گردنش می افکندم.

۳ــ امام حسین علیه السلام در این تصمیم و سفر، تابع فرمان خاصّ خداوند بود. به این حدیث امام صادق علیه السلام توجّه کنید :

«هر یک از ما (امامان) صحیفه ای دارد که در آن نوشته شده که در دوره خود چه وظیفه ای دارد. وقتی آن برنامه به فرجام خود می رسد، آن امام می فهمد که اجل او فرا رسیده است، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او حاضر می شود، خبر رحلتش را به او می دهد و به او خبر می دهد که چه اجری نزد خدا دارد. امام حسین علیه السلام صحیفه خود را خواند و موارد باقی مانده صحیفه اش را برایش تبیین کردند. دانست که مواردی باقی مانده که قابل نقض نیست. بدین روی به سوی قتال بیرون رفت، تا آن امور روی داد...»(۳)

باید دقّت کنیم که کار امام حسین علیه السلام مبتنی بر مبانی عالی و شامخ امامت بود. لذا بهترین کسی ــ بلکه تنها کسی ــ که می تواند خاستگاه و مسیر حرکت و نتایج آن را بیان کند، دیگر امامان معصوم علیهم السلام هستند. لذا حضرتش به این امر الهی عمل کرد.

۴ــ وقتی امام علیه السلام در مکّه بود، پیامبر را در خواب دید.(۴) پیامبر به او

فرمود:

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۳ (شقشقیه).

۳- کامل الزیارات، باب ۲۷، حدیث ۱۷.

۴- رؤیای معصومان مانندِ رؤیای انسانهای عادّی نیست. امر بر آنان مشتبهنمی شود. و بعضـی از اوامر در عالم خواب به آن ها صادر می شود، مانـند امر شـدن حضـرتابراهیم به ذبح فرزندش که در خواب دید و آن را تکلیف خود دانست (سوره صافات، آیه۱۰۲).

اخرج الی العراق، إن اللّه شاء إن یراک قتیلًا.(۱)

به سوی عراق بیرون رو، مشیت الهی آن است که تو را کُشته ببیند.

نکته مهم در این حدیث، کلمه «ان الله شاء» است که برای بعضی از افراد، مشکل پدید آورده است. برای توضیح باید بگوییم:

خداوند، دو گونه مشیت دارد: مشیت تکوینی و مشیت تشریعی.

مشیت تکوینی مانند این که می گوییم: خدا خواسته که وقتی بذری در خاک قرار گرفت، با توجّه به شرایط دیگر، به گل و گیاه و دانه و میوه تبدیل شود.

امّا مشیت تشریعی چنین است که می گوییم: خدا می خواهد که ما نماز بخوانیم.

مشیت تکوینی به اذن خدا انجام می شود و بشر در آن دخالت دارد. مثلاً: هر انسانی، از دوره کودکی آغاز می کند و دوره های نوجوانی، جوانی، پیری و مرگ را می پیماید.[البته این همه به اذن خدا است و اگر خدا نخواهد، ــ یعنی مشیت تکوینی او اجازه ندهد ــ چاقوی تیز رگ های گردن حضرت اسماعیل را نمی بُرد، آتش حضرت ابراهیم را نمی سوزاند، حضرت مریم بدون ازدواج صاحب فرزند می شود، و حضرت ولی عصر با وجود گذراندن عمر دراز، گرفتار آفات کهولت سنّ و عجز و ضعفِ ناشی از آن نمی شود]. نکته مهم این است که در مورد مشیت تکوینی، بشر دخالتی در فعل ندارد. ولی در مورد مشیت تشریعی، بشر فاعل مختار است، یعنی به اختیار خود، بدون اکراه و اضطرار، مورد امر الهی قرار می گیرد که کاری خاصّ را انجام دهد یا ندهد، مثلاً نماز بخواند و دزدی نکند. در اینجا نیز انسان تابع مشیت الهی است، ولی مشیت تشریعی که می تواند به اختیار خود، انجام بدهد یا ندهد.(۲)

۱- لهوف / ۶۳، بحارالانوار ۴۴ / ۳۶۴.

۲- بنگرید به کلام شیخ صدوق در بحارالانوار ۵ / ۹۱. مشابه این بیان در باب کلمه «قضاء خدا» مطرح است. شیخ مفید گوید: قضای خدا،گاه تکوینی است که بشر در آن دخالتی ندارد، گاهی به معنای قضای تشریعی است که بهاختیار انسان است، و گاهی این کلمه فقط به معنی اِعلام از یک خبر آینده به کار می رود. نمونه قضای تکوینی در خلقت آسمان ها است. (فصلت / ۱۲) نمونه قضای تشریعی در آیه شریفه است: (و قضی ربّک الّا تعبدوا الّا اللّه و بالوالدین احساناً) (اسراء / ۲۳) بدیهی است که عبادت خدا و احسان به والدین، هیچگاه جنبه جبر ندارد و ضمنافعال اختیاری بنده است که خداوند بطور کلّی فرموده است: (لا اکراه فی الدّین)(بقره / ۲۵۶). در عمل نیز می بینیم که بعضی افراد، این عبادت و احسان را انجام می دهندو برخی مخالفت می کنند. نمونه قضا به معنای اعلام خبر، آن است که در مورد بنی اسرائیل فرمود: (و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدنّ فی الارض مرّتین) (اسراء/ ۴)روایات معلّمان معصوم قرآن به ما می رساند که این قضا، به معنای اِعلام این خبراست به بنی اسرائیل که شما در آینده به سوء اختیار خود، چنین خواهید کرد. (بحارالانوار۵ / ۹۸) و البته نه علم خدا سبب

فعـل دیگری می شـود و نه حتّی علم خود بنـده سـببفعل او است. (بنگریـد: کتـاب حکمت و انـدیشه دینی نوشـته دکـتر رضـا برنجکـار). به هرحـال، در این زمینه ها بـدون بهره گیری از روایات همراه با دقّت های فقاهتی نمی توان واردشـد، وگرنه یک کلمه که مشترک لفظی با معانی مختلف است انسان را به ورطه هایشگفت می اندازد.

ارزش انسان در عمل به عبادات، عمل به مشیت تشریعی خداوند است. به عبارت دیگر، به تعبیر مرحوم صدوق، مشیت تشریعی چیزی جز امر و نهی الهی نیست. در این حدیث شریف، «ان اللّه شاء» مشیت تشریعی است. یعنی رضایت خداوند از تو ــ ای اباعبداللّه ــ در این است که: «تو را کشته شده در راه خود ببیند و خانواده ات را اسیر».

آیا امام حسین علیه السلام از این عبارت چنین فهمید که خود را بیهوده به کشتن بدهد؟ می دانیم که امام معصوم، عارف ترین فرد به حقایق قرآن و عامل ترین مردم به آنهاست. آن بزرگوار آیه (لا تلقوا بأیدیکم الی التهلکه)(۱) را می شناسد و به آن عمل می کند. همچنین به این حکم

عقلی و شرعی گردن می نهد که در برابر حمله باید تا نهایت توان، از خود دفاع کرد. چرا که احکام شرعی با هم تضادّ ندارند، بلکه یکدیگر را کامل می کنند.

به این دلیل، حضرت سیّد الشهداء صلوات اللّه علیه با تمام توان، از خود و خانواده اش در برابر دشمنان مهاجم دفاع کرد. ولی وقتی می داند که خدایش دوست دارد او را کشته و خانواده اش را اسیر ببیند، حتّی به ملائکه که می خواستند او را یاری کنند ــ همچون جدّ بزرگوارش پیامبر خدا در جنگ بدر ــ اجازه همراهی نداد.(۲)

۵ــ امّا انجام وظیفه حضرت سیّد الشهدا صلوات الله علیه، درسهای فراوان داشت که در اینجا برای رعایت اختصار، فقط به یک مورد اشاره می شود. حضرتش می فرماید :

الا و انّ الدّعی ابن الدّعی قد رکز بین اثنتین؛ بین السّلّه و الذلّه، و هیهات منّا الذلّه.(۳)

آگاه باشید، که این نابکار زاده ــ که پدرش نیز نابکار زاده بود ــ مرا میان دو امر قرار داده است: میان رویارویی و ذلّت (بیعت). امّا ذلّت، از ما دور است.

گوییا می فرماید: با این که می دانم به شهادت می رسم، ولی ذلّت را نمی پذیرم. و این مسیر را ادامه می دهم تا به

۱- بقره / :۱۹۵ با دستان خود، خود را به هلاک میندازید.

۲- کامل الزیارات، باب ۲۷، ح ۲ و ۱۷.

۳- لهوف / ۹۷، بحار ۴۵ / ۸۳.

جهانیان بفهمانم که اسلامی که در آن، جانشینیِ پیامبر، نه از مسیر نصب حکیمانه الهی بلکه از مسیر انتخاب ناپخته بشری می گذرد، بدین سان جنایت را توجیه می کند.

امام حسین علیه السلام با این حرکت حکیمانه خود به تمام نسل های آینده فهمانید که: دین سقیفه ای در مسیر جاهلیت، بر کفر جاهلی چنان سبقت می گیرد که حتّی حرمت ماه حرام را نگاه نمی دارد. کافران و مشرکان جاهلی بنابر یک سنّت حسنه، وقتی جنگ آنها به ماه حرام می رسید، جنگ را متوقف می کردند. امّا نظام خلافت سقیفه ای، جنگ را در ماه حرام آغاز کرد، آن هم با فرزندان و وارثان بحقّ همان پیامبری که حکومت دنیایی خود را وامدار نام و اعتبار او بودند.(۱)

۶_ امام صادق علیه السلام در بیانی موجز و جامع در زیارت نامه روز اربعین به این حقایق اشاره می کند:

و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الضلاله و حیره الجهاله.(۲)

خونِ دل خود را در راه تو بخشید، تا بندگانت را از گمراهی و سرگردانیِ جهالت نجات بخشد.

نکته مهم این است: پیامبر رحمت، با ره آورد هدایت پیش آمد تا مردم را از «ضلال مبین که در آن بودند»(۳) نجات دهد. همچنین عقل را

به عنوان «حجت باطنه خدا»(۴) احیا و اقامه کرد تا انسانها در حیرت و

سرگردانیِ ناشی از جاهلیت باقی نمانند. امّا آن مردم آن همه نعمت را پس از معرفت دقیق و کامل، کفران کردند، که خداوند در قرآن بدان خبر داده بود: (یعرفون نعمه اللّه ثم ینکرونها.)(۵) پیامد آن انکار، بازگشت

به ضلالت و جاهلیت بود، این بار در لباس اسلام و دین و قرآن. در این میان، امام حسین علیه السلام که تالیِ قرآن و بیانگر حقایق آن در زبان و عمل است، همانند جدّش پیامبر رحمت، بیداری مردم از چاله های تأویل باطل دین را هدف می گیرد و چنان می کند که نظام اموی، درونِ پلید ضدّدینی خود را در قالب اعمال ضدّ انسانی نشان دهد.

این کار، در ادامه جهاد پدر بزرگوارش امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود که به امر پیامبر، «برای احیای تأویل قرآن جنگید، چنان که رسول خدا برای اقامه تنزیل قرآن جنگیده بود.»(۶)

۱- با استفاده از بیان حضرت رضا علیه السلام : انّ یوم الحسین اقرح جفوننا. تا آخر(بحارالانوار ۴۴ / ۲۸۳، اقبال الاعمال / ۵۴۴، امالی صدوق مجلس ۲۷).

۲- مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.

۳- سوره جمعه، آیه ۲.

۴- امام کاظم علیه السلام ، کافی ۱ / ۱۵ حدیث ۱۲.

۵- نحل / ۸۳.

۶- بحارالانوار ۳۲ / ۲۹۹ و ۳۰۳؛ کافی ۵ / ۱۰؛ تهذیب ۴ / ۱۱۴ و ۱۳۶.

جنگ پیامبر با مشرکان _ به تعبیر بهتر: دفاع پیامبر در برابر هجوم نظامی مشرکان _ برای این بود که احکام دین محفوظ بماند. و دفاع امیر علیه السلام در برابر هجوم نظامی اصحاب جمل و صفین و نهروان _ با وجود ظاهر مسلمانی و عبادت و سوابق دینی _ برای تصحیح مسیر حرکت دین بود که احکام دین در چارچوب قبول ولایت شیطان به کار نیاید. اقدام امام مجتبی و سیّد الشهدا و دیگر امامان :، همه در همین مسیر بود، با این که تمام پیامدهای آن را می دانستند، و همه رابه جان خریده بودند.

۷_ سخن کوتاه، برنامه تمام امامان معصوم در بیان امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره آمده است:

نصحتم له فی السر و العلانیه، و دعوتم الی سبیله بالحکمه و الموعظه الحسنه، و بذلتم انفسکم فی مرضاته، و صبرتم علی ما اصابکم فی جنبه، و اقمتم الصلاه، و آتیتم الزکاه، و امرتم بالمعروف، و نهیتم عن المنکر، و جاهدتم فی اللّه حق جهاده.

در پنهان و آشکارا برای خداوند خیرخواهی کردید، با حکمت و اندرز نیکو مردم را به راه او فرا خواندید، جان خود را برای جلب رضایتش فدا کردید، بر دشواری هایی که در مسیر او برایتان پیش آمد صبر کردید، نماز را برپا داشتید، زکات دادید، به معروف (کارهای نیک) امر کردید و از منکر (کارهای زشت) بازداشتید، و به آن اندازه که باید در راه خدا جهاد شود، حقّ جهاد را گزاردید.

نتیجه این مجاهده آن است که:

اعلنتم دعوته، و بیّنتم فرائضه، و اقمتم حدوده، و نشرتم شرایع احکامه، و سننتم سنّته.

دعوت الهی را آشکار ساختید، فرائض او را تبیین کردید، حدود او را برپای داشتید، شرایع احکام او را گستردید، سنّت او را اقامه کردید.

و این همه در راستای عبودیت بود:

صرتم فی ذلک منه الی الرضا و سلّمتم له القضاء و صدّقتم من رسله من مضی.

در این مطلب، به رضای الهی رسیدید، در حکم الهی به او سر سپردید، و فرستادگانِ پیشین او را تصدیق کردید.

به دلیل این همه که گفته شد:

فالراغب عنکم مارق، و االازم لکم لاحق، و المقصِّر فی حقکم زاهق. و الحقّ معکم و فیکم و منکم و الیکم، و انتم اهله و معدنه.

بدین سان، هر که از شما روی گرداند، خارج از دین است. هر که با شما باشد، به مقصد می رسد. و هر که در حق شما کوتاهی کند، نابود می شود. حقّ، با شما و در میان شما است، از شما آغاز می شود و به سوی شما است. و شما اهل آن و

جایگاه آن هستید.

ص:۱۸

پرسش چهارم ـ ما می توانیم از غیر خدا حاجت بخواهیم؟ آیا این کار شرک است یا نه؟

پاسخ:

۱ـ حاجت خواستن از غیر خدا، در صورتی که آن غیر را کنار خدا ننشانیم، و به خداییِ او معتقد نباشیم، نه اشکال دارد و نه شرک است.

اگر حاجتت را از غیر خدا خواستی و آن غیر را جای خدا نشانه ی و خدا را از سلطه مطلق بر کنار دانستی، کفر است. و اگر آن غیر را کنار خدا و در ردیف خدا نشاندی، شرک می شود.

امّا اگر در هنگام تشنگی، دست خود را به شیر آب رساندی و از آن رفع عطش خواستی، با توجّه به این حقیقت که خداوند متعال، آب را به تو داده، نه آب پرست شده ای و نه کار خلافی مرتکب شده ای. این کار را هر موحِّد عاقل باید انجام دهد. شیر گاو را به عنوان مادّه مقوّی غذایی، از گاو بگیر، امّا گاو را معبود خودت ندان تا گاوپرست نشوی. همین گونه عسل از زنبور بگیر، و به او بگو: ای زنبور! تو عجب آیت خدایی هستی که خداوند حکیم، شفای بیماریِ مرا در عسل تو قرار داده و در قرآن فرموده است:

(و أوحی ربک الی النحل ان اتّخذی من الجبال بیوتاً و من الشجر... فیه شفاء للناس.)(۱)

و خداوندگارت به زنبور الهام کرد که از کوه ها و درختان... خانه ای برگیر...، که در آن (عسل) شفا برای مردمان است.

خداوند به زبان تکوین به مادر می گوید: ای مادر! در سینه ات شیر قرار دادم برای نوزادت. به نوزاد هم گفته ام که به سوی تو «متضرّع» باشد. اصل ریشه تضرّع، مادّه «ضرع» به معنای پستان مادر است. تضرّع، همان حالتی است که بچه به سینه مادر می چسبد تا غذای خود را به دست آورد. آن نوزاد، حاجت از چه می خواهد؟ از سینه مادر. آیا با این کار مشرک می شود؟ یا به امر الهی عمل کرده است؟

اگر مادری بگوید: خدایا! این نوزاد، مخلوق توست، پس خودت به او غذای مناسب برسان، تا او، به سوی تو، «تضرّع» کند نه به سوی من؛ آیا چنین سخنی درست است یا نه؟ اگر مادری چنین بگوید، خداوند به او پاسخ می دهد که: ما می توانستیم بدون وساطت تو ـ مادر ـ به نوزاد شیر بدهیم، ولی شیر را در سینه تو گذاشتیم و به تو گفتیم که نوزادت را شیر بده، تا تو را آزمایش کنیم.

همین گونه در بقیه موارد بیندیشیم. مثلاً:

الف. خداوند، رشد گیاهان و طراوت گلها را در چند قطره آب و مختصری کود و چند لحظه آفتاب و قدری خاک قرار داده است.

ب. خداوند، شیر و گوشت گاو را در یک مشت علف و یک لیوان آب قرار داده است. بدین ترتیب، انسان را نیازمند به شیر

و گوشت گـاو کرده و گاو را به همان آب و علف محتاج ساخته است، با این که بـدون این واسـطه ها می توانـد به هریک از افراد بشر، غذا برساند.

ص:۱۹

۱- نحل / ۶۸ و ۶۹.

ج. کسی که از خدا نوه می خواهد، باید پسر یا دخترش را تزویج کند، با این که خداوند می تواند کسی را بدون پدر و مادر خلق کند (مانند حضرت آدم علیه السلام) یا بدون پدر (ماند حضرت عیسی علیه السلام). امّا قرار بر این نیست که مردم را به کار مستقیم عادت دهد. خداوند، همان مورد استثنا را ــ که حضرت عیسی باشد ــ به عنوان «آیه للناس» می نامد(۱) ، یعنی نشانه قدرت الهی.

آیا انسان می تواند بگوید: من نوه می خواهم، امّا از خدا، نه از عروس یا دامادم؟

د. در مباحث علمی، خدایی که می تواند هر علمی را مستقیماً به هر انسانی برساند، افراد را برای کسب علم به نزد دانشمندان و متخصّصان هر رشته می فرستد. طلبه وهّابی مسلک، چرا نزد استادش درس می خواند و چرا علم را مستقیماً از خدا طلب نمی کند؟ آیا ــ بنابر مبنای خودش ــ با این کار مشرک نمی شود؟

هـ. فردی که بیمار می شود، وظیفه دارد به پزشک مراجعه کند. این رجوع ــ که حکم عقل و شرع است ــ نه توهین به امام رضا علیه السلام است، نه اهانت به خدای بزرگ. یعنی این که قرار نیست خداوند، مشکلات درمانی و بهداشتی مردم را از طریق امام رضا علیه السلام حل کند، بلکه می خواهد در این کار، پزشکان را واسطه کار خود قرار دهد که حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: (و اذا مرضت فهو یشفین)(۲) . البته اگر برای

پزشک، مقام خدائی قائل شدی، مشرکی. نباید بگویی: «اگر پزشک نبود، من می مُردم.»، وگرنه پزشک پرست می شوی، بلکه باید او را واسطه بدانی. ولی همان مقام وساطت را نباید از او گرفت.

۲ــ در طول تاریخ، دو نگاه به این مسئله بوده است: یکی نگاه عقلی ــ شرعی که برای این واسطه ها ارزش قائل بوده و با همین نگاه، به آنها رجوع کرده است. دیگری نگاه صوفیانه که این وسائط را نادیده گرفته است. مولوی دیدگاه دوم را بدین گونه بیان می کند:

دیده ای خواهم سبب سوراخ کن تا بسوزاند سبب، از بیخ و بُن

سعدی تقابل این دو دیدگاه را در قطعه مشهور خود توضیح می دهد:

صاحب دلی به مدرسه آمد ز خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتم: میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن، این فریق را؟

گفت: آن گلیم خویش به در می برد ز موج و این سعی می کند که بگیرد غریق را

به نظر می رسد دیدگاهی که می خواهد تمام واسطه ها را نادیده بگیرد و نفی کند، می خواهد همان روش صوفیانه را احیا کند که قرآن با آیات روشن خود در صدد ردّ آن است و پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام با تبیین و عمل خود، در ابطال آن کوشیدند. زمانی که محمّدبن منکدر ــ از سران صوفیه در زمان خود ــ به دیدن امام محمّد باقر علیه السلام شتافت که در

مزرعه مشغول کار بود، از حضرتش مطالبی شنید که پندهای مناسب را شنید، به جای آن که

۱- مریم / ۲۱.

۲- شعراء / ۸۰.

حضرتش را پند دهد.(۱)

امامان معصوم علیهم السلام به ما آموختند: «تواضعوا لمن طلبتم منه العلم»(۲) .

در برابر کسی که از او علم فرا می گیرید، تواضع کنید.

آنان، هیچ تواضعی در برابر معلّم را منافی با تضرّع در پیشگاه خداوند متعال نمی دانند. آیا ارج نهادن به تخصّص، با توکّل بر خدا منافات دارد؟ خیر. ما پیرو دینی هستیم که در آن، امام حسین علیه السلام شب عاشورا شمشیر خود را تیز می کند، با این که به راحتی می توانـد بـا یک نفرین، دشـمنان خود را از میان بردارد. آن امام همام در ماجرای کربلا حتّی براساس علم غیب الهی خود نیز عمل نمی کند، تا آنجا که بعضی از نویسندگان، علم غیب حضرتش را منکر می شوند.

امام حسین علیه السلام می توانست در کربلا، با یک اشاره ــ و حتّی با یک اراده ــ برای فرزندانش آب تهیّه کند تا فرزندان و اصحابش به شهادت نرسند، ولی چنین نکرد تا نظامِ معیارهای طبیعی را به هم نزند.

آن مدّعیان عرفان که با چند وِرد و ذکر ــ خدایی یا شیطانی ــ در این نظام طبیعی تصرّف می کنند، بی ظرفیّت اند، درست مانند نوجوانی که به محض تهیّه یک موتور سیکلت، در محلّه صدای ناهنجار به راه می اندازد، یا آن فارغ التحصیل دانشگاه که فقط به دلیل دستیابی به یک مدرک بر همه فخر می فروشد، یا آن کسی که چند سال در حوزه درس خوانده یا مانده و درس نخوانده، ولی به بهانه همان چند صباح، دیگر به پدر و مادر پیر و کم سوادِ خود سلام نمی کند!

آن مدّعیان، افرادی بی ظرفیّت هستند که با چند تا ذکرِ شرعی یا خود ساخته، توانسته اند دو مورد عقرب و زنبور را مهار کنند. و با همان مختصر قدرتِ اکتسابی، به زبان یا در عمل، ادّعای خدایی می کنند؛ در حالی که حضرت زهرای مرضیّه۳ با آن که تمام عوالم هستی در اختیار اوست و تمام پیامبران و اولیای خدا در برابرش تعظیم می کنند و با یک اشاره خدمتکارش آب از آسمان فرود می آید؛ در همان حال، در خانه می نشیند، دستاس می کند، آتش در تنور می اندازد، لباس هایش را به دست خود وصله می زند و یک ذرّه، از آن همه مقامات موهبتی در زندگی عادّی و طبیعی خود بهره نمی گیرد.

بدتر این که همین مدّعیان، با چند کلمه علوم غریبه، پوست تخت می اندازند و خدا را بنده نیستند و حتّی گاهی در مسائل فقهی نیز مداخله می کنند.

در حالی که بعضی از اصحاب، از راه دور به مدینه می رفتند تا خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برسند و از حضرتش ارشاد و هدایت و نصیحت طلب کنند، با آن که در نماز و غیر نماز بارها می گفتند : (اهدنا الصراط المستقیم)، و آن

۱- کافی ۵ / ۷۳، تهذیب ۶ / ۳۲۵.

۲- کافی ۱ / ۳۶، امالی صدوق / ۳۵۹ مجلس ۵۷، بحارالانوار ۲ / ۴۱.

درخواست از پیامبر را با طلب هدایت از خداوند، منافی نمی دانستند. جالب این است که حتّی پیامبر نیز گاهی منتظر جبرئیل می ماند تا حکم الهی را به او برساند، با این که خودش بر جبرئیل، منصب نبوّت دارد. گاهی نیز مردم را به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام می فرستد و با این که آن جناب خود تربیت شده پیامبر است، درباره اش می فرماید:

أنا مدینه العلم و علیّ بابها؛ فمن اراد العلم فلیأت الباب.

منم شهر علم و علی دروازه ورود به آن است. پس هر که علم می خواهد، باید از دروازه آن وارد شود.

مگر پیامبر نمی توانست به مردم بگوید که من علوم را مستقیماً از خدا گرفتم، شما هم مستقیماً از خدا بگیرید!

عرفان های قلّابی، راه تمدن و علوم را بسته اند و مبانیِ علمی را _ که منجر به جرّاحی قلب و انرژی های جدید و پیشرفت های فناوری می شود _ تعطیل می کنند. آنگاه زیر پای متخصّصان ما می نشینند، آنها را _ به جای پرداختن به تخصّص شان و استفاده صحیح از آن _ با چند ورد و ذکر سرگرم می کنند و سبب سلطه علمی دیگران بر ما می شوند.

امّا امامان معصوم علیهم السلام این گونه عمل نکردند. وقتی مسکین و یتیم و اسیر، از امیرالمؤمنین و حضرت صدیقه علیهما السلام درخواست غذا کردند، آن معصومان به آنها پاسخ ندادند که شما مشرکید و به جای درخواست از ما، باید دو رکعت نماز بخوانید تا خداوند به شما طعام برساند!

۳_ اشاره شد که آنچه مصداق شرک قلمداد می شود، آن است که غیر خدا را مانند خدا بدانیم، یعنی اراده او را مستقلّ از خداوند متعال، مؤثّر بدانیم. آیه (فلا تدعوا مع اللّه احداً)(۱) ناظر به همین مطلب

است. این نگرش انحرافی گاهی به این صورت است که فکر کنیم _ مثلاً در زمینه علم _ خدا بیشتر می داند و ما کمتر. در این صورت، خود را هم سنخِ خدا دانسته ایم که آن هم نوعی شرک است.

این نگرش مانند آن است که گویی یک دهم سهم از میلیون ها سهمِ یک کارخانه را مالک شده ایم. روایات ما، به صراحت، از این حقیقت سخن می گویند که خداوند، هیچ سنخیّت و مشابهتی با هیچ یک از آفریدگان خود ندارد، لذا هیچ کس سهمی از خداییِ او ندارد، حتّی پیامبر و امامان :.

در باب توسّل، سخن ما این است که خداوند، کمالی را در اختیار یکی از بندگان می گذارد و او را «مالک» آن کمال می کند، در حالتی که خود نسبت به آن «املک» است، یعنی هر لحظه بخواهد و اراده کند، می تواند کمال بیشتری به او بدهد یا تمام آن و یا بخشی از آن را پس گیرد. به عبارت دیگر، اولیای خدا _ براساس این نگرش _ تمام تصرّفات خود را «به اذن خدا» انجام می دهند، چنان که حضرت عیسی مسیح، زنده کردن مردگان و شفا بخشیدن به بیماران صعب العلاج و خبردادن از غیب را «به اذن خدا» می داند(۲) و خداوند متعال

نیز این موارد را به «اذن خود» بر می شمارد.(۳)

۱- جن / ۱۸.

۲- آل عمران / ۴۹.

۳- مائده / ۱۱۰.

لذا جمله ای که در روایات آمده: «نحن صنایع ربّنا و الناس بعدنا صنائعنا ــ یا: صنایع لنا»(۱) ، در همین راستا و با همین مفهوم است.

بحث در این نیست که «بخشی ــ ولو به نسبت یک بر میلیارد ــ از قدرت یا علم خدا در اختیار امام معصوم قرار گیرد»، که در این صورت، سنخیّت خلق با خدا پیش می آید که درجه ای از شرک است. امّا خداوند، «خلیفه» در زمین خلق کرده(۲) و به او «علم آموخته»

است.(۳) فرق میان این بنده مقرّب یعنی خلیفه خدا با خود خدا، آن

است که او بنده است و آن علم را ــ به هر اندازه باشد ــ به تملیک خداوند، مالک شده است که خداوند نسبت به آن املک است، در حالی که علم خدا متعلّق به خودِ اوست.

ساده ترین درجه این بحث، آن است که من می یابم که نام خودم و ویژگی های خودم را می دانم. امّا آیا می توانم این علم را بگیرم و از قلمرو حکومت خدا فرار کنم؟ خیر، به هیچ وجه نمی شود، چنان که در دعای کمیل می خوانیم : «لا ـ یمکن الفرار من حکومتک».

و شاعر به درستی گفته است:

بر مال و جمال خویشتن غرّه مشو   کان را به شبی برند و این را به تبی

بر این مبنا ــ که قرآن می فرماید : (و ما بکم من نعمه فمن اللّه)(۴) ــ اگر

خودت یا فردی دیگر را صاحب «ما کان و ما یکون و ما هو کائن الی یوم القیامه» بدانی، امّا نه به عنوان عالمِ مستقل، بلکه به عنوانِ موهبت الهی، مشرک نیستی، چون در این صورت عقیده داری که خداوند، هر لحظه بخواهد و اراده کند، می تواند بگیرد. ولی اگر ساده ترین علم ــ یعنی اسم و مشخصات خودت ــ را از خودت بدانی، به عنوان استقلال نسبت به خدا، در این صورت، مشرکی.

به همین دلیل، امیرالمؤمنین علیه السلام ــ که عبد واقعی و مقرّب خداست ــ در مناجات خود به خداوند متعال عرضه می دارد: أنت المالک و أنا المملوک، أنت الغنیّ و أنا الفقیر، أنت الحیّ و أنا المیّت، أنت الرازق و أنا المرزوق، أنت الرّب و أنا المربوب،...(۵) و این همه را، نه برای تعلیم ما، بلکه

برای بیان فقر و ذلّت خود در برابر خدای غنیِّ قدیر بیان می دارد.

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۸ (کلام امیرالمؤمنین علیه السـلام)، غیبت طوسی / ۲۸۵ (کلامحضـرت مهدی علیه السلام): ما، ساخته خداوندگارمان هستیم. و مردم پس از ما، ساخته ما ـ یاساخته برای ما ـ هستند.

۲- بقره / ۳۰.

۳- بقره / ۳۱. .

۴- نحل / ۵۳.

۵- مفاتیح الجنان، اعمال مسجد کوفه.

چون چنین است، هرچه امام صاحب کمالات شود؛ در هر حدّی که باشد؛ نه بنده، خدا می شود و نه خدا، بنده می شود. هیچگاه خلق، خدا نمی شود، ولی به اذن خدا، خالق می شود. مملوک، هیچگاه مالک نمی شود، ولی به اذن مالک اصلی می تواند مُلک آسمان و زمین در اختیارش باشد. این مرز توحید و شرک است. لذا در هیچ یک از مناجات های وارده از معصومان یا دعاهای قرآنی، نمی گویند: «أنا أنت و أنت أنا». منطق «همه نایی و همه نی، ما خداییم و خدا ماست» غلط است. اگر صندلی نجّار شد، ما هم خدا می شویم. بلکه مدّعای خدا گونه شدن هم گونه ای از همان اتّحاد است.

ما باید بدانیم و بپذیریم که در برابر قدرت الهی، هیچ قدرتی نداریم. آن کسی که با مبالغه شاعرانه ادّعا می کند که:

چرخ بر هم زنم از غیر مرادم باشد   من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

چگونه چنین می گوید؟ کسی که ـ به تعبیر یکی از اساتید ما ـ یک لپه که روی دلش گیر کرد، تا صبح «خدا خدا» می گوید، این خدا نیست. آیا با یک قدرتِ مختصر اکتسابی ـ که نتیجه ریاضت و تمرکز قوای بدنی و روحی است ـ می توان گفت: لیس فی جبّتی سوی اللّه؟

بنده کامل خدا، آن کسی است که پس از قدرت عظیم بر تمام کائنات، در برابر خداوند، با تضرّع و زاری در نیمه های شب می گوید : «اللهم و لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابداً».(۱)

بنده کامل خدا، آن کسی است که ـ در اوج کمالاتی که یک مخلوق می تواند واجد باشد ـ خود را در برابر خداوند، چنین معرفی می کند : «و أنا عبدک الضعیف الذلیل الحقیر المسکین المستکین».(۲)

برای این که مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام را بشناسیم، خوب است که بدانیم حضرت موسی علیه السلام در پرتو نور ولایت ایشان به کجا رسیده است. ذیل آیه (فلمّا تجلّی ربّه للجبل)(۳) در روایت معتبر دارد که آن

تجلّی خداوند، از طریق یکی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام ، از گروه ملائک کرّوبیّین بود.(۴) امّا با این همه عظمت که حضرتش دارد، یک

جا نگفت که: خدایا! من تو هستم و تو منی. و هرگز سخن از خدا گونه شدن، فانی در خدا شدن، پلّه پلّه رسیدن به خدا و مانند آن ندارد.

۴ـ مقامات پیامبر و حضرت صدیقه و ائمه اطهار علیهم السلام بدین گونه است، که هر شخصیت بزرگواری در برابر عظمت آنها خاضع و متواضع است. در زیارت جامعه کبیره به بیان امام هادی علیه السلام می خوانیم:

طأطأ کلّ شریف لشرفکم و بخع کل متکبر لطاعتکم و خضع کل جبار لفضلکم و ذلّ کل شیء لکم.

۱- بحارالانوار ۱۴ / ۳۸۴.

۲- دعای کمیل.

۳- اعراف / ۱۴۳.

۴- بصائر الدرجات / ۶۹، بحارالانوار ۱۳ / ۲۲۴.

هر انسانِ والا در برابر شرافت شما سر فرود آورد، هر متکبّری در مقابل شما خاشع شد، هر جبّاری در برابر فضیلت شما خضوع کرد، و هر شیئی در برابر شما رام شد.

لذا درست نیست که در برابر آنها، دکّه ای باز شود. هر کسی را در رتبه خودش باید قرار داد.

مثلاً وقتی به مدینه می روید، باید در کنار قبر حضرت صادق علیه السلام بایستید و حالت درونی خود نسبت به آن حضرت را چنین بگویید:

آخذ بقولکم، عامل بأمرکم، مستجیر بکم، زائر لکم، لائذ عائذ بقبورکم، مستشفع الی اللّه عزوجل بکم و متقرّب بکم الیه.

کلام شما را بر می گیرم، به امر شما عمل می کنم، پناهنده به شمایم، زائرتان هستم، پناهنده به قبرهای مطهرتان هستم، به سوی خدای عزوجل به واسطه شما شفاعت می گیرم، و به واسطه شما به درگاه الهی تقرّب می جویم.

ولی وقتی زمان نماز فرا رسید، نه قبر مطهر پیامبر را قبله قرار دهید و نه قبور ائمه بقیع را، بلکه رو به سوی کعبه نماز بگزارید.

در همان سفر معنوی مکّه و مدینه، از زیارت حضرت عبدالمطلب، حضرت ابوطالب، جناب عبدالله و آمنه و فاطمه بنت اسد نیز غفلت نکنید و به آن بزرگواران متوسّل شوید، چرا که ائمه اطهار به این توسل امر فرموده اند.(۱) ولی نه به این معنی که این

زیارت ها، شما را از واجبات حجّ یا زیارت پیامبر غافل کند. علاوه بر آنها، از زیارت فرزندان این امامان ـ حتّی فرزندان کوچک آنها ـ غفلت نکنید، چرا که وقتی به فرزندِ انسان بزرگی احترام بگذارید، آن بزرگ شادمان می شود و به شما توجّه می کند. لذا هیچ اشکالی ندارد که به قصد زیارت حضرت معصومه علیهما السلام به قم بروید، بلکه عملی پسندیده و مطلوب است. همچنین به قصد زیارت ابن بابویه ـ به عنوان یکی از عالمان بزرگ دین و مروّجان احادیث اهل بیت علیهم السلام ـ به سمت شهری بروید. ولی با توجّه به این نکته که هر کدام از این بندگان خدا ـ از معصومان تا فرزندانشان تا عالِمان و دیگران ـ چه جایگاهی دارند.

مهم تر از همه این که باید با تمام وجود در هر حال به ویژه وقت نماز گفت:

قل انّ صلاتی و نسکی و محیای و مماتی للّه ربّ العالمین، لا شریک له و بذلک اُمرت و أنا من المسلمین.(۲)

بگو نماز من، عبادت من، زندگانی من و مرگ من، همه برای خداست، خداوندگار جهانها، که او را شریکی نیست، به این کار امر شده ام، و من در شمار اهل تسلیم هستم.

این توجّه در هنگام زیارت معصومین علیهم السلام ضرورت بیشتری می یابد. لذا قبل از آغاز زیارت جامعه، صد بار تکبیر بگو، مبادا با خواندن آن همه فضائل ائمه علیهم السلام به غلوّ بیفتی. و نیز پس از خواندن زیارت نامه امام حسین علیه السلام که مقامات حضرت سیدالشهدا علیه السلام را بیان کردی، دو رکعت نماز به درگاه خدای بی نیاز بگزار و پس از آن بگو:

اللهم الیک صلّیت و رکعت و سجدت لک وحدک لا شریک لک، لأن الصلوه و الرکوع و السجود لا یکون الّا لک، لأنّک

ص:۲۵

۱- فقیه ۲ / ۵۲۰، کافی ۴ / ۵۴۴.

۲- فقیه ۱ / ۳۰۴.

أنت اللّه لا اله الّا أنت.(۱)

خدایا! تنها به سوی تو نماز می گزارم، رکوع می کنم و سجده می آوریم، تنها برای تو، که یگانه ای و بی شریک، زیرا نماز و رکوع و سجده، تنها برای تو می باشد، چرا که تویی الله، معبودی جز تو نیست.

وقتی به تمام این نکات توجّه کردی و دانستی که عبودیت الهی تنها به اطاعت اوامر الهی تحقّق می یابد، آنگاه امر الهی را به جان می خری که فرمود :

(یا ایّها الّذین آمنوا اتقوا اللّه و ابتغوا الیه الوسیله).(۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و به درگاه او وسیله بجویید.

در این زمینه، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ان الله لو شاء عرّف نفسه حتّی یعرفوه و یأتونه من بابه، ولکن جعلنا ابوابه و صراط و سبیله و بابه الذی یؤتی منه.

اگر خدا می خواست، خود را به گونه ای می شناساند که او را بشناسند و (بدون واسطه) نزد او بروند. ولی ما را ابواب و راه خود قرار داد و دروازه ای که از طریق آن به سوی خدا بروند. (۳)

بدیهی است که وسیله را تنها خودِ خداوند باید معیّن کند نه ما. مرور تمام مباحث یاد شده فوق در پرتو این آیه و تفسیر آن، ما را به نتایج خوبی می رساند.

پرسش پنجم ـ چرا بعضی دعاهای ما مستجاب نمی شود؟

پاسخ:

۱ـ در مرحله اوّل این مطلب باید برای ما روشن شود که: آیا ما از خدا طلبکاریم؟ آیا بر خدا واجب است که هر چه از او خواستیم، برایمان عملی کند؟ آیا خداوند به ما بدهکار است یا ما بر او حقّی داریم که مجبور باشد

۱- مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین علیه السلام در روز عرفه.

۲- مائده / ۳۵.

۳- منهاج البراعه (شرح نهج البلاغه)، میرزا حبیب اللّه خویی، ۱ / ۳۳۰.

همه گونه خواسته را ــ با این همه تنوّع و تضادّ، از این همه بنده اش ــ اجابت کند؟

این نکته را بایـد با تمام وجود بپـذیریم که هر نعمتی را که خداوند به هرکس می دهد، بدون اسـتحقاق و شایسـتگیِ اوست و خداوند، «مبتدئ» است یعنی نعمت دادن را آغاز می کند، بدون هیچ مقدّمه ای. لذا در روایت دارد:

یا مبتدئاً بالنعم قبل استحقاقها.(۱)

ای کس ـی که نعمت ها را آغاز می کنی پیش از این که شایستگیِ آن در مردم باشد.

حـال کـه چنین است، اگر در یـک مرحله به هر دلیلی ــ که قطعاً مبتنی بر حکمت الهی است ــ یـک درخـواست مـا برآورده نشـد، آیا جای سؤال دارد؟ اساساً چه کسـی توانِ آن را دارد که کارهای خـدا را مورد سؤال قرار دهـد؟ تمام بنـدگان ــ حتّی مقرّب ترین بنـده که خـاتم الانبیـاء صـلی الله علیه و آله باشـد ــ خود را بنـده ای ذلیل در پیشـگاه خـدای عزیز می داننـد. پس کیست که در جایگاه سؤال یا حساب کشیدن از خدا باشد؟ در قرآن می فرماید:

(لا یُسئل عمّا یفعل و هم یُسئلون)(۲)

خداوند، در مورد آنچه انجام می دهد، مورد سؤال قرار نمی گیرد، بلکه از آنها سؤال می شود.

در اینجـا می توان پرسـید که: خداونـد، خودش وعـده داده که دعاهای ما را مسـتجاب کنـد و فرموده است: (أدعونی اسـتجب لکم).(۳)

آیا مستجاب نکردن دعا، خلف وعده نیست؟

در پاسخ باید به بحث سـببیّت اشاره شود. خداوند، چه در دنیا و چه در آخرت، سبب های زیادی برای امور مختلف قرار داده، ولی تمام آنها را در همین سـطح (سـبب) می داند، و مسـبّب الاسـباب، یعنی کسـی که به آن سبب ها، سببیّت می بخشد، خود اوست نه دیگری.

این مضـمون در آیات ۶۷ تا ۷۲ سوره واقعه به صورتی شـگفت آمـده است. در چهـار مورد (خلقت انسان، ثمر رسـیدن گیاه، شیرینی آب، و پدید آمدن آتش)، ابتدا انسان را به آن مورد توجّه می دهد، سـپس به او تذکّر می دهد که عامل اصلی خلقت آن مخلوق، خـداست نه انسـان و کـار انسـان فقط در مرحله تهیّه سـبب است، همان سـببی که خداونـد برای آن کار قرار داده است. سـپس، از او می پرسـد که اگر مـا، جلوی سـببیّت آن سـبب را بگیریم، چه می کنیـد؟ این آیات، توضـیحی است بر این حقیقت که خداوند، «مسبّب الاسباب» است.

این حقیقت، منحصر به دنیا نیست. در آخرت نیز همین گونه است. به عنوان مثال، شفاعت، وسیله ای است که خداوند، گره از کار کسی در مواقف قیامت بگشاید. ولی شفاعت شافعان تنها زمانی برای انسان مفید است که

۱- تهذیب ۳ / ۸۴، بحارالانوار ۵۱ / ۳۰۴، ۸۳ / ۷۵، جمال الاسبوع / ۲۷۵.

۲- انبیاء / ۲۳.

۳- غافر / ۶۰.

خداوند، آن را بپذیرد. یعنی مسبّب آن سبب شود. لذا در قرآن می فرماید:

(و لا یشفعون الّا لمن ارتضی)(۱)

و شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که او را بپسندد.

یکی از مصادیق بحث سببیت، مسئله دعا است. دعا، یک سبب و وسیله برای رسیدن به خواسته ها و نیازهاست. خدایی که مسبّب الاسباب است، به حکمت بالغه خود، گاهی این سبب را به مقصد نمی رساند، همچنان که گاهی خواسته فرد را بدون دعای او بر می آورد. در دعای روزانه ماه رجب می خوانیم:

یا من یعطی من سأله، یا من یعطی من لم یسأله و من لم یعرفه، تحنّناً منه و رحمه.(۲)

۲ــ دعا، نوعی عبادت است که خداوند، خود ما را بدان فرا خوانده است. ولی باید دانست که خداوند در حرّیت مطلقه ای که در عین حکمت واسعه دارد، در قالب هیچ محدودیتی نمی گنجد، از جمله درخواست های بندگان. با این همه، وظیفه ما، پرداختن به شئون عبودیّت است، از جمله دعا کردن مکرّر و پیوسته و همیشگی، که خداوند آن را دوست دارد و می پسندد. آفریدگار ما در قرآن فرموده است:

(و اسئلوا اللّه من فضله)(۳) .

و به پیامبرش ــ در اوج مقام علمیّت که یک مخلوق می تواند واجد باشد ــ می فرماید:

(و قل ربّ زدنی علماً)(۴) .

تنوّع و تعدّد دعاها و خواسته ها، در حالات مختلف، زمانها و مکان های گوناگون و موقعیّت های متنوع، این پیام را به ما می رساند.

امام سجاد علیه السلام فقط در دعای مکارم الاخلاق، نزدیک به دویست مورد از برتری های اخلاقی را از خداوند طلب می کند که خود، یک منشور کامل اخلاقی و تربیتی است. آیا به حسب ظواهر امور، این دویست خصلت در چه زمانی قابل دستیابی است؟

به ما امر شده که در تمام لحظات شب و روز ماه رمضان، توفیق حجّ را ــ به عنوان رزق الهی ــ از خدا بخواهیم و بگوییم:

اللّهم ارزقنی حجّ بیتک الحرام، فی عامی هذا و فی کلّ عام.

۱- انبیاء / ۲۸.

۲- بحارالانوار ۹۵ / ۳۹۰، اقبال الاعمال / ۶۴۴.

۳- نساء / ۳۲.

۴- طه / ۱۱۴.

آیا این مطلب، برای کسی که ــ به حسب عوامل مادّی ــ امکان یک بار تشرّف را نمی یابد، چه وجهی دارد جز تکیه و اعتماد بر لطف و فضلِ بیکرانِ الهی؟

اساساً در متون حدیثی به ما امر شده است:

کُن لما لا ترجوا ارجی لک مما ترجو(۱) .

برای آنچه (به حَسَب ظاهر) بدان امید نداری، امیدوارتر باش تا آنچه (به حسب ظاهر) امید داری.

آنگاه ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان نمونه و مثال برای این امر، شواهدی یاد کرده اند، از جمله:

ــ حضرت موسی علیه السلام در بیابان طور، آتشی بر فراز کوه دید. رفت تا برای خانواده خود در آن شب سرد و تار، آتشی بیاورد، امّا مأمور به نبوّت شد.

ــ جادوگران فرعون، به قصد دستیابی به جایگاه دنیوی و پاداش مادّی به میدان مصاف با حضرت موسی علیه السلام آمدند، ولی مؤمن و موحّد بازگشتند.(۲)

۳ــ باید بپذیریم که بعضی از درخواست های ما، به صلاح ما نیست، مانند موارد ازدواج که به کفویّت در آن توجّه نمی شود. در این حال، خدای حکیم به لطف و رحمت و حکمت خود، درخواستِ ناپخته ما را نمی پذیرد و «مصلحت و منفعت» ما را بر «هوس و شهوت» ما ترجیح می دهد، همان گونه که یک پزشک مهربان و دلسوز، «سلامت» بیماران را بر «خواسته» آنها ترجیح می دهد.

در این زمینه، مروری بر دعای افتتاح، ما را به پاسخ نزدیک می سازد. این دعای ارزشمند، از ناحیه مقدّسه حضرت ولی عصر ارواحنا فداه به واسطه دومین نایب خاصّ حضرتش جناب محمّدبن عثمان رسیده و حقایق زیادی در بر دارد که همان حقایق، خود، دلیلی بر امامت آن امام همام است.

دعای افتتاح، با حمد و سپاس خداوند آغاز می شود، برای این نعمت که به ما اجازه داده با او سخن بگوییم و از محضر مقدّسش درخواست کنیم. پس از توضیحاتی در این زمینه، به این نکته می رسد که می گوییم: خدایا! با وجود کارنامه سیاه، به طمع افتاده ام که از تو چیزی بخواهم که شایسته آن نیستم. چرا؟ چون گناهم را بخشیدی، از خطایم چشم پوشیدی، بر کارهای زشت من پرده افکندی، و برای کیفر کردن به گناه بزرگ من شتاب نکردی.

این لطف حضرتت کار را به آنجا کشانید که در کمال آرامش و امنیّت، تو را می خوانم، نه در حال ناامنی و ترس، با آن که وضع عمل من مطلوب نیست. بالاتر این که وقتی از تو چیزی می خواهم، برایت ناز می کنم، به گونه ای که اگر برآوردنِ خواسته من به تأخیر افتاد، به جهل خودم (نه به حکم عقل)، بر تو عتاب می کنم؛ با آن

۱- کافی ۵ / ۸۳، فقیه ۳ / ۱۶۵ و ۴ / ۳۹۹.

۲- در روایت امام صادق علیه السلام آمده که در مورد امام مهدی علیه السلام نیز چنین خواهد بود،که خداوند، امر ظهور حضرتش را در یک شب اصلاح می کند. بحارالانوار ۱۳ / ۴۲.

که ــ چه بسا ــ این تأخیر، برایم بهتر باشد، براساس علمی که به فرجام کارها داری.

و لعلّ الذی ابطأ عنّی هو خیر لی لعلمک بعاقبه الأمور.

امّا با این همه، مرا از درگاه خود نمی رانی و به بارگاه خود می خوانی. پس ندیـده ام مولایی بزرگوار را که به این انـدازه، بر بنده لئیم خود صبر پیشه کند.

خـدایا! تـو مرا می خـوانی، امّـا من از تـو روی می گردانم. تو نسبت به من محبّت می ورزی، ولی من بـا تو کینه می ورزم. تو نسبت به من دوستی می کنی، ولی من به تو روی نمی آورم، به گونه ای که گویی بر تو سرکشـی دارم. امّا با وجود این همه، رحمت و احسـان و لطف خود را بر من ادامه می دهی. حـال که چنین است، بر بنـده جاهـل خود رحم آور و به فضـل احسـان خود بر او بخشش کن، که تویی بخشنده و بزرگ منش.(۱)

۴ــ این عبارات دعای افتتاح، می رساند که نباید برای برآورده شدن تمام خواسته های خود، بر خدا اصرار کنیم. بهتر آن است که امر خود را به خدا واگذاریم و مصلحت بینیِ الهی را بر خواسته های حقیر خود برگزینیم.

خداونـد متعال، از زبان مؤمن آل فرعون درسـی بزرگ به ماداده است. وقتی آن بزرگ مرد موحّـِد در برابر یک قوم مشـرک، ندای توحید سر داد و به مشکلاتی رسید، به آنها گفت:

(افوّض امری الی اللّه انّ اللّه بصیر بالعباد).(۲)

کار خود را به خدا سپردم، زیرا خداوند نسبت به امور بندگان، بینا است.

خداونـد متعال، نتیجه این سـخن را ــ که مؤمن آل فرعون با کمال اعتقاد و ایمان درونی بر زبان آورده بود ــ بدین گونه بیان می دارد:

(فوقاه الله سیئات ما مکروا و حاق بآل فرعون سوء العذاب)(۳) .

پس خداوند، بدی های مکرهای آنها را از مؤمن آل فرعون بازداشت، و کیفر سخت، خاندان فرعون را در بر گرفت.

تفویض امور به خداوند، یکی از کمالاتِ بنده مقرّب و یکی از نشانه های تقرّب اوست.

برترین نمونه این روح والای عبودیّت، وجود مقدّس امام عصـر حضرت بقیّه اللّه ارواحنا فداه است که بیش از هزار و صد سال پیش، دست به دعای «اللّهم انجز لی ما وعدتنی» برداشته(۴) و همچنان چشم

انتظار تحقّق این درخواست است، بدون این که دست از تسلیم در برابر امر الهی و تفویض کار خود به خداوند حکیم بردارد.

۱- دعای افتتاح تهذیب ۳ / ۱۰۸، اقبال / ۵۸.

۲- غافر / ۴۴.

۳- غافر / ۴۵.

۴- فقیه ۲ / ۵۲۰، غیبت طوسی / ۳۶۲، کمال الدین ۲ / ۴۴۰ و ۴۲۸.

به همین جهت، حضرتش به واسطه جناب عثمان بن سعید _ نخستین نایب خاصّ خود _ دعایی به پیروان و دوستداران خود آموخته، که عالم ربّانی جناب سیّد بن طاووس، سفارش می کند: «اگر هیچ یک از اعمال و دعاهای روز جمعه را _ به هر دلیل _ نخواندی، این دعا را رها مکن، که ما آن را به فضل خدای جلّ جلاله شناختیم که ما را به آن مخصوص داشت.»

در ضمن این دعا، سخن از آن است که می گوییم:

خدایا! تو زمانی را که صلاح امر ولیّ تو در آن است که به او اذن اظهار امرش بدهی، می دانی بدون این که به دیگری تعلیم کنی. پس مرا نسبت به این امر، صبر بده تا آنجا که نه دوست بدارم شتاب ورزم در آنچه تأخیر می اندازی و نه دوست بدارم در مورد آنچه شتاب می ورزی، تأخیر روا بدارم؛ نه آنچه را پوشانده ای، رازگشایی از آن را دوست بدارم، و نه بخواهم درباره آنچه کتمان کرده ای جست و جو کنم؛ نه در باب تدبیرت با تو منازعه کنم و نه این که بگویم: چرا و چگونه و چه شده که ولیّ امر ظاهر نمی شود، با این که زمین از جور آکنده شده است؟

خدایا! چنان کن که تمام امور خود را به تو تفویض کنم.(۱)

۵_ درسی روشن که از این حقایق می گیریم، آن است که در عین تلاش کامل و بی وقفه، دعا را به عنوان وظیفه همیشگی فراموش نکنیم، و همزمان، امور خود را به خدا واسپاریم و تأخیر در استجابت دعا یا عدم استجابت آن را دلیل بر قطع رابطه خود با خدایمان نسازیم.

علّامه مجلسی در پاسخ به همین سؤال، یک باب از کتاب گرانقدر بحارالانوار را اختصاص داده است (بحارالانوار، ج ۹۰، باب ۲۲، ص ۳۵۴ _ ۳۶۲).

علّامه مجلسی خلاصه ای از این باب را به زبان فارسی در کتاب مشکاه الانوار، ص ۱۷۲ _ ۲۰۴ آورده است. محدّث قمی نیز در بیانی کوتاه و جامع در کتاب منتهی الامال (خاتمه فصل ششم از باب چهاردهم) به این مطلب پاسخ می دهد که چرا پس از توسّل به امام عصر علیه السلام ، بعضی از خواسته ها برآورده نمی شود.

با رجوع به این منابع، مطالب بیشتری در این زمینه می توان یافت که برای پرهیز از اطاله کلام، خوانندگان را به آنها ارجاع می دهیم.

۱- بحارالانوار ۵۳ / ۱۸۷، ۹۵ / ۳۲۷، ۱۰۲ / ۸۹.

پرسش ششم ـ رابطه ائمه اطهار علیهم السلام با خلفای زمان خود و خلفا با آنها چگونه بود؟ [۱]

پاسخ:

۱ـ یکی از عواملی که به این گونه پرسش ها دامن می زند، خلط میان چند گروه از متون تاریخی است. برای رفع این مشکل، باید در چند مورد، نصوص تاریخی و روایی را دسته بندی و تفکیک کنیم و هر یک را در جای خود قرار دهیم.

الف. تفکیک شئون احتجاجی از شئون تبیینی

توضیح مطلب این است که بزرگان شیعه امامیه، گاهی خود را در محکمه ای می دیدند که دیگران در صدد محاکمه آنها بودند. در نتیجه، به کلماتی استناد می کردند که بزرگانِ مخالفان درباره ائمه علیهم السلام بیان کرده بودند. بر این اساس، جملاتی شهرت یافت و سرِ زبان ها افتاد که افرادی گفتند، مانند این که خلیفه دوم گفت: «لو لا علی لهلک عمر»، و ابوحنیفه درباره دو سال تلمّذ خود در محضر امام صادق علیه السلام گفت: «لو لا السنتان لهلک نعمان».

این گونه نصوص فراوان است، تا آن جا که بخشی عظیم از کتب سیره و کتب امامت را تشکیل می دهد. این گروه مطالب را «مطالب احتجاجی» می نامیم، زیرا عمدتاً در مقام احتجاج بر مخالفان، به کار می آید.

امّا گروهی دیگر از مطالب، مربوط به حالاتی است که مسائل درونِ آنها، همان گونه که بوده، بیان می شود. نامه های خلیفه دوم به معاویه در این گروه است.(۱) در تبیین تاریخ بیشتر باید به این گروه از

نصوص توجّه شود. لذا این گروه مطالب را «مطالب تبیینی» می نامیم.(۲)

۱- برای دیدن برخی از این نامه ها به منابع زیر رجوع شود: الف. نامه ای مختصر از عبدالله بن عمر به یزید و پاسخ یزید به او: کتاب اهل سنّت واقعی، دکتر تیجانی ۲ / ۱۸۳ ـ ۱۸۴. (به نقل از بلاذری در انساب الاشراف).ب. نامه مفصل عمر به معاویه: بحارالانوار ۳۰ / ۲۸۷ ـ ۳۰۰، که مرحوم رحمانی همدانی در کتاب فاطمه الزهراءخود نیز نقل کرده است. در همین زمینه، همچنین می توان اشاره کرد به نامه محمّدبن ابی بکر که خطاب بهمعاویه نوشت و پاسخ معاویه به آن در: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳ / ۱۸۸ ـ ۱۹۰،که تیجانی در کتاب خود (اهل سنت واقعی ۲ / ۱۷۷ ـ ۱۸۲) آورده است.

۲- در این مورد، بنگرید: مقدمه کتاب خلاصه عبقات الانوار (ترجمه فارسی) مجلدحدیث سفینه.

ب. تفکیک امور تقیّه ای از غیر تقیّه

تقیّه، امری عقلی است برای هر شخص و هر گروه که در اقلیّت باشد و به تداوم راه خود بیندیشد. این امر عقلی در اسلام نیز هست و ریشه در قرآن و سنّت نبوی دارد، و عمل عمّار که مورد تأیید رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت، شاهدی روشن بر آن است. ائمه اطهار علیهم السلام نیز از این اصل بهره گرفتند تا دین حقّ را به آیندگان برسانند.

در این میان، برخی احادیث بر مبنای تقیّه بیان یا نوشته شد، مانند نامه های امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه که در نهج البلاغه و منابع دیگر آمده، و مانند نامه امام کاظم علیه السلام به مادر هادی خلیفه عباسی که پس از فوت او نوشته اند و او را «امیرالمؤمنین» نامیده اند!(۱)

شرکت ائمه علیهم السلام در مراسم رسمی خلفا مانند نماز جماعت، نماز عید فطر و قربان، مراسم عید نوروز بعضی خلفای عباسی و مانند آنها، همین گونه است.

در برابر اینها، مواردی می بینیم که امام معصوم علیه السلام ، در مجلسی با یک یا چند تن از یاران وفادار خود خلوت کرده و حقایق ناب را به آنها بیان می کند. این موارد در کتب حدیثیِ ما فراوان است، که در کتابهای اهل سنّت غالباً اثری از آنها نیست. این تصوّر غلط که ما، تمام حقایق را در منابع آنها جست و جو می کنیم، ناشی از سوء تفاهم در همین مورد است. و این روش غلط، گاهی به آنجا می رسد که برخی از مدعیان علم، روایاتی مانند خطبه مفصّل غدیریه و زیارت عاشورا و خطبه فدکیه حضرت زهرا۳ را، به دلیل ندیدن آن در منابع دیگران، نمی پذیرند. یک نمونه بارز در این مورد، دو گروه احادیث در مورد ولایت است: یک گروه، روایاتی که ولایت را در ضمن فروع دین و در ردیف نماز و روزه و حجّ و زکات بیان می دارد. و گروه دیگر، روایاتی که ولایت را اصلِ اصول دین می داند. علّامه محمّد تقی مجلسی اوّل، گروه اول را تقیّه ای می داند و مربوط به مجالسی که به تعبیر ایشان: «خالی از اغیار نبوده است». ایشان این معنی را از ضروریات مذهب می داند که احادیث مربوط به آن، فوق تواتر است.(۲)

فقهای ما، در مورد روایات تقیّه ای می فرمایند: «لا نعمل به»(۳) یعنی :

به آنها ایمان داریم، چون از ناحیه امام معصوم صادر شده، ولی به آنها عمل نمی کنیم و آنها را مبنا قرار نمی دهیم، چون در مقام تقیّه است. مثلاً امام کاظم علیه السلام به علیّبن یقطین امر می فرماید که در هنگام وضو، دست خود را از پایین به سمت بالا بشوید. چنین روایتی را جعلی یا ضعیف نمی دانیم، ولی به این حکم، هرگز عمل نمی کنیم.

یکی از شاخص های مهم فقاهت، تفکیک میان این دو گروه از احادیث است که انصافاً فقهای عظام در طول

۱- بحارالانوار ۴۸ / ۱۳۴، و کلام علّامه مجلسی ذیل آن.

۲- لوامع صاحبقرانی (شرح من لا یحضره الفقیه) ۳ / ۶۶ و ۷۰.

۳- به عنوان نمونه: استبصار ۱ / ۲۱۵، تهذیب ۴ / ۳۱۶.

تاریخ شیعه، در این جهت، زحمات زیادی کشیده اند.

ج. تفکیک محبّان از شیعیان راستین

برخی از افرادی که پیرامون ائمه علیهم السلام بودند، فقط محبّ آن بزرگواران بودند که شیفته اخلاق و علم و برخوردهای ائمه بودند، نه این که آنان را «امام بحقّ و حجّت خدا» بدانند که اطاعتش واجب و تسلیم در برابر او در تمام سخنان و حرکات و سکناتش فریضه باشد. به عبارت دیگر، در پایین ترین درجه محبّت، که برای فرد، احساس تکلیف و وظیفه در برابر محبوب نمی آورد، چون معرفتِ شایسته و بایسته نسبت به محبوب ندارد. لذا اینان در زمان آزمون های دشوار، تن به قبولِ سختی ها نمی دادند.(۱)

در این میان، بسیار اندک بودند افرادی مانند عبداللّه بن ابی یعفور که به خدمت امام صادق علیه السلام عرضه داشت: «اگر اناری را از وسط نصف کنید و بگویید که این نیمه آن حلال است و آن نیمه، حرام، می پذیرم».(۲)

اینان، شیعیان راستین بودند که این آیه شریفه را با تمام وجود باور داشتند و به آن عمل می کردند که خداوند متعال خطاب به پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله فرمود :

(بلی و ربک لا یؤمنون حتّی یحکّموک فی ما شجر بینهم، ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلّموا تسلیما.)(۳)

چنین نیست که می گویند! به خداوندگارت سوگند، اینان ایمان نمی آورند مگر آن که در مسائل مورد اختلاف، تو را ــ ای پیامبر ــ حَکَم قرار دهند؛ سپس در اندرون خود نسبت به قضاوت حضرتت، احساس ناخشنودی نکنند، و در برابرت تسلیم شوند، به نهایت تسلیم.

این گروه، تسلیم محض در برابر امامان معصوم را ــ به عنوان جانشینان پیامبر و وارث تمام شئون دنیوی و آخرتی حضرتش بجز نبوت ــ ویژگیِ اصلی ایمان خود می داند.

نمونه دیگر این گروه معدود، جناب ابان بن تَغلِب است که در کلامی ارزنده می فرمود: «شیعه، کسی است که پس از پیامبر (در اختلافات) به امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع کند. و پس از امیرالمؤمنین (به امامان بعدی، تا این که امروز) به امام صادق علیه السلام مراجعه کند.»(۴)

۱- به این جهت، محدّث بزرگ سیّد هاشم بحرانی می گوید: من أحبّ علیاً أی :اعتقد ولایته (الانصاف فی النصّ علی الائمه الاشراف، ص ۳۷۷ چاپ علمیه قم) فقیهبزرگ شیخ یوسف بحرانی نیز می گوید: «از اخبار بر می آید که محبت اهل بیت یعنیعقیده به امامت ایشان و قرار دادن آنها در رتبه ای که خداوند قرار داده است. و مقدّمداشتن دیگران بر اهل بیت، کینه و

عداوت نسبت به آنان است. (الشهاب الثاقب فی معنیالناصب / ۱۴۴).

۲- رجال کشی / ۲۴۹، رقم ۴۶۲.

۳- نساء / ۶۵.

۴- رجال نجاشی / ۱۲.

به این نکته بایـد دقّت شود که ابـان بن تغلب در زمـان امـام صـادق علیه السـلام درگـذشت. لـذا شاخص فرد شیعه را در تمام موارد، تسلیم در برابر امام زمان خود و تبعیت کامل از او می داند.

برخی از این بزرگ مردان در زمـانی تسـلیم کامل خود در برابر امامِ زمانشان را به مردم اعلام می داشـتند که امام علیه السـلام درسنّ پایین بود و اینان سنّ زیادی داشتند. به عنوان نمونه: جناب جابر بن عبداللّه انصاری در سنّ پیری به حضور امام باقر علیه السـلام می رسـد که آن زمـان در سـنین کودکی بوده است و بـا این همه، آن صـحابیِ سالخورده، در حضور مردم در مسـجد النّبی، از آن کودک، درس دین فرا می گیرد.(۱)

همین گونه است جناب عبدالعظیم الحسـنی که پیرمردی مورد احترام در میان سادات حسـنی بوده، و در برابر جوانی از سادات حسـینی به نام امام هادی علیه السـلام سرِ تسلیم فرو می آورد و دین خود را بر آن جوان عرضه می دارد.(۲) نیز بزرگ مردی به نام علی بن جعفرمی بینیم که در

سنّ کهولت، نسبت به امام جواد علیه السلام در جمع مردم عرض ادب می کند، با این که عموی پدر آن حضرت است. آنگاه در برابر اعتراضات آنها پاسخ می دهد که خداوند، این جوان را به امامت برگزید و مرا به این عنوان انتخاب نکرد.(۳)

عظمت اینـان در همین عرض ادب و تسـلیم نسبت به امـام زمانشـان بود. ولی این گروه در میـان یـاران امامـان معصوم، بسـیار انگشت شـمار بودنـد. و اکثریت یـاران ائمه را گروه اول تشـکیل می دادنـد. کـافی است که در ماجرای جنگ صـفّین برخورد اکثریت یاران امیرالمؤمنین علیه السـلام با برخورد مالک اشتر مقایسه شود. امام علی علیه السـلام چند تن مانند مالک داشت تا بتواند حکم الهی را در مورد دشمنان دین به خوبی اجرا کند؟ مگر امام حسن مجتبی علیه السلام نفرمود که: «فقط اگر تعدادی معدود یاران وفادار می داشتم، به صلح با معاویه رضایت نمی دادم»؟(۴)

این تفکیک ها، در آثار مکتوب و در بیان گوینـدگان به خوبی و دقّت انجام نشده و لذا مشـکلاتی در فهم تاریخ و سـیره ائمه علیهم السـلام پدیـد آمـده است. مثلاً در سال های اخیر، این بحث مطرح شده که عامل قتل امام حسـین علیه السـلام ، شـیعیان کوفه بودند، چرا که حضـرتش را دعوت کردند، ولی به پیمان خود وفادار نماندند. پاسخ به این سـخن، با توضـیحات یاد شده کاملاً روشن است، زیرا بیشتر مردم کوفه، حدّاکثر دوستداران امامان : بودند، نه تسلیم در برابر آن بزرگواران.

این سه تفکیک، برای آن بیان شد تا روشن شود که وقتی تعداد یارانِ قدر شناس امامان :، معدود باشد، نمی توان

۱- بحارالانوار ۴۶ / ۲۹۵، ۲۸۶.

۲- امالی صدوق / ۳۳۸ مجلس ۵۴، توحید / ۸۱، بحارالانوار ۳ / ۲۶۸.

۳- بحارالانوار ۵۰ / ۳۶.

۴- بحارالانوار ۴۴ / ۲۲، ۴۳، ۱۴۷.

انتظار داشت که ائمه اطهار علیهم السلام ، عمق نظر خود در باب ظالمان روزگار خود را بیان کنند یا در صحنه عمل، تحقّق بخشند و در نتیجه، مطلبی که این اندازه بدیهی است، مورد سؤال قرار گیرد یا نسبت به آن، سوء تفاهم پدید آید.

۲ــ با نظری دقیق به تاریخ، جواب سؤال را به روشنی می یابیم. نور، با ظلمت سازگاری ندارد و حق در کنار باطل نمی نشیند. خداوند متعال در قرآن می فرماید:

(لا تجد قوماً یؤمنون باللّه و الیوم الآخر یوادّون من حادّ اللّه و رسوله، و لو کانوا آبائهم او ابنائهم او إخوانهم او عشیرتهم)(۱)

گروهی را نمی یابی که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشند، اما کسانی را که با خدا و رسول ضدیت دارند، دوست داشته باشند، گرچه پدران شان یا فرزندان شان یا برادران شان یا قبیله شان باشند.

آیا ما، امامان معصوم علیهم السلام را عامل به این آیه می دانیم یا نه؟ می دانیم که آن بزرگواران، وارث بحقّ و آینه تمام نمای رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که امام سجّاد علیه السلام در وصف و مدح جدّ گرامی خود در دعای دوم صحیفه می فرماید:

والی فیک الأبعدین و عادی فیک الأقربین.

پیامبر، در راه تو ــ ای خدا ــ با افرادی که دور بودند، پیمانِ دوستی بست. و در راه تو، با نزدیکان خود به دشمنی برخاست.

ملاک دوستی و دشمنی و دوری و نزدیکی در نظر معصومان علیهم السلام ، محض اطاعت و تقرّب است، و با معیارهای ما تفاوت اساسی دارد.

از سوی دیگر، آنان از طرف خداوند متعال، واجد مقام ریاست دینی و دنیایی بر مردم بودند، گرچه مردم و حتی دوستداران ائمه، در مقام عمل، اینان را در هیچ یک از این ریاست ها اقامه نکردند و بدین گونه به آنان روی نیاوردند. به عنوان نمونه، در احادیث متعددی، رسول خدا صلی الله علیه و آله ، حضرت علی علیه السلام را به عنوان «امیرالمؤمنین» به مردم شناساند و از مردم خواست که در حضور پیامبر، با همین لقب، به حضرت علی مرتضی علیه السلام عرض سلام و ادب کنند.

جالب است که بدانیم در میان عالِمان، دو گونه با این احادیث برخورد شده است: برخورد فقها و برخورد عرفا.

فقها و محدّثان، براساس این احادیث نتیجه گرفتند که باید مردم، امیرالمؤمنین علیه السلام را در بالاترین درجات دینی و دنیوی جای می دادند. مثلاً جناب سید ابن طاووس که در مورد همین احادیث، دو کتاب «الیقین» و «التحصین» را نوشته، در پایان این دو کتاب تأکید می کند که این احادیث نشان می دهد که امیرالمؤمنین علیه السلام باید در تمام شئون دینی و دنیایی بر مردم حاکم باشد. و اگر جز این باشد ــ که هست ــ مردم به وظیفه خود عمل نکرده اند.

در گروه مقابل، یکی از صوفیان مشهور به نام علاء الدوله سمنانی را می بینیم، که ــ با وجود اظهار محبّت نسبت به اهل بیت علیهم السلام در بعضی از رسائل خود ــ میان ریاست دنیایی با زعامت دینی فرق می نهد و اظهار می کند که شأن

امیرالمؤمنین علیه السلام ، برتر از آن بوده که رئیس دنیای مردم باشد، و آن حضرت، چنین کارهای بی ارزشی را به

۱- مجادله / ۲۲.

دیگران سپرده است!

این نگرش غلط، همان است که علّامه میر حامد حسین هندی در کتاب ارزشمند عبقات الانوار به آن پاسخ داده است. علّامه میرزا ابوالفضل تهرانی نیز در کتاب گرانقدر شفاء الصدور ــ که بهترین شرح زیارت عاشورا است ــ ذیل عبارت «سیّدالوصیّین» به آن اشاره می کند و به عنوان یکی از زیرکانه ترین تلبیس های ابلیس به آن پاسخ می دهد. جالب است که بدانیم همین سخن صوفیانه غلط، پس از این همه پاسخ های منطقی، بار دیگر تحت عنوان «ولایت باطنی و ولایت سیاسی»، از حلقوم یکی از مدّعیان روشنفکری در زمان ما بر می آید و آن شخصیت مشهور، به عنوان یک کشف جدید تاریخی، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را واجد دو مقام می داند: یکی ولایت باطنی که در آن مقام، حجّت خدا و امام معصوم است؛ دیگری ولایت سیاسی که در آن مقام، برگزیده مردم است و عصمت ندارد! و در ردیف دیگر حاکمان جای می گیرد!

این نگرش صوفیانه، ریشه در این بینش دارد که هرچه اتفاق افتاده، عین حقّ و صواب بوده است. در حالی که آنچه روی داده، نتیجه عدم توجه مردم به اوامر الهی و پیامد شکستن پیمان الهی غدیر بوده است.

نتیجه این گونه پیمان شکستن ها، همان است که در زیارت جامعه ائمه المؤمنین به تفصیل بیان می شود، که پرداختن به آن خود فرصتی مستقل می خواهد. به خوانندگان گرامی توصیه می شود که متن این زیارت را ــ که محدّث قمی در اواخر مفاتیح الجنان آورده ــ با دقّت تمام در مضامین آن، بارها و بارها بخوانند تا بدانند امامان معصوم علیهم السلام در چه زمان دشواری زندگی می کردند و چگونه فضای نامساعدِ پیرامون آنها، مجالِ بیان حقایق و اجرای احکام الهی را از آنها می گرفت.

۳ــ یکی از آیات قرآن، وضع امامان معصوم در برابر دیگران را نشان می دهد. در قرآن می فرماید:

(ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله، فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمه و آتیناهم ملکاً عظیماً)(۱)

آیا نسبت به مردمی که خداوند، از فضل خود به آنها بخشیده، به این دلیل حسادت می ورزند؟ به راستی ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و به آنها مُلک عظیم بخشیدیم.

ائمه اطهار علیهم السلام ذیل این آیه فرموده اند که مردمی که مورد حسد واقع شده اند، ماییم.(۲)

این حقیقت تلخ در بسیاری از جوامع هست که فردی که کمالی دارد، به دلیل همان کمال، مورد حسد حاسدان قرار گیرد. هرچه این کمال، بیشتر و گسترده تر باشد، این حسد نیز بیشتر و دامنه اقدامات علیه صاحب کمال، گسترده تر می شود. قرآن به عنوان یک نمونه، از حسد برادران حضرت یوسف علیه السلام نسبت به او یاد می کند که در پی آن، حضرتش سالها زندانی و غربت کشید. شاعر گوید:

۱- نساء / ۵۴.

۲- بحارالانوار ۲۳ / ۲۸۴ _ ۳۰۴ باب ۱۷.

دشمن طاووس آمد پرّ او   ای بسا شه را بکشته فرّ او

شگفتا! که چگونه رفتار بنی اسرائیل نسبت به پیامبران خود و فرزندانشان، در امّت اسلام تکرار شد که نسبت به خاندان پیامبر، هر چه توانستند به ایذا و ستم رفتار کردند، چنان که امام سجاد علیه السلام فرمود :

یذبّحون ابنائنا و یستحیون نسائنا، و أصبح خیر البریه بعد محمد یُلعن علی المنابر، و أصبح عدونا یعطی المال و الشرف، و أصبح من یحبّنا محقوراً منقوصاً حقّه.(۱)

اینان پسران ما را می کُشند و زنان ما را زنده نگاه می دارند؛ بهترین مخلوق پس از پیامبر (حضرت علی علیه السلام) را بر فراز منبرها لعن می کنند، در حالی که به دشمن ما، مال و مقام داده می شود، و دوستداران ما تحقیر می شوند و حقّ آنها را کم می کنند.

حاکمان غاصب، در یک سیاستِ تبلیغیِ گسترده و همه جانبه، فضائل اهل بیت علیهم السلام را پوشیدند و در برابر، در جهت جعل فضائل برای دیگران کوشیدند. نتیجه کوتاه مدّت این تلاش های شیطانی، آن شد که تنها پس از چند دهه، خاندان پیامبر در سرزمین وحی، غریب و تنها ماندند، تا آنجا که امام سجاد علیه السلام در بیانی دردمندانه فرمود:

ما بمکّه و لا بالمدینه عشرون رجلاً یحبّنا.(۲)

در تمام مکّه و مدینه، بیست نفر نیست که ما (اهل بیت) را دوست بدارد.

کار امّت با امامان بحقّ، به آنجا رسید که امام سجاد علیه السلام پس از فاجعه کربلا فرمود:

و اللّه لو أنّ النبی تقدّم إلیهم فی قتالنا کما تقدم الیهم فی الوصائه بنا، لما ازدادوا علی ما فعلوا.(۳)

به خدا سوگند، اگر پیامبر، جنگ با ما (اهل بیت) را به مردم پیشنهاد می کرد، چنان که نیکی به ما را به آنها پیشنهاد کرد، بیش از آنچه انجام دادند، کاری دیگر نمی کردند.

بیهوده نبود که آن حضرت، در ضمن قطعه شعری کوتاه می فرمود:

یفرح هذا الوری بعیدهم   و نحن اعیادنا مآتمنا.(۴)

این مردم در عید خود شادمانند، در حالی که برای ما (اهل بیت)، عیدها همه ماتم است.

علّت این مطلب را حضرتش در دعای ۴۸ صحیفه سجادیه ــ که پس از نماز عید قربان می خواند ــ چنین بیان می دارد:

اللهم انّ هذا المقام لخلفائک و اصفیائک و مواضع امنائک فی الدرجه الرفیعه الّتی اختصصتهم بها، قد ابتزّوها... حتّی عاد

۱- تفسیر قمی ۲ / ۱۳۴، بحارالانوار ۴۵ / ۸۴.

۲- الغارات ۲ / ۳۹۳، بحارالانوار ۳۴ / ۲۹۷ و ۴۶ / ۱۴۳.

۳- بحارالانوار ۴۵ / ۱۴۷.

۴- مناقب ۴ / ۱۵۶، بحارالانوار ۴۶ / ۹۲.

صفوتک و خلفاؤک مغلوبین مقهورین مبتزّین، یرون حکمک مبدّلاً و کتابک منبوذاً، و فرائضک محرّفه عن جهات إشراعک، و سنن نبیّک متروکه.

خدایا! این جایگاه به خلفا و برگزیدگانت و امینان تو، اختصاص دارد در درجه ای والا که آنها را بدان اختصاص دادی. امّا اینان آن را گرفتند... تا آنجا که برگزیدگانت و جانشینان (راستین) تو، مغلوب و مقهور شدند و حقّ آنها را باز ستاندند. می بینند که حکم تو، تبدیل یافته، کتابت را پشت سر نهاده اند، فرائض تو از جهات تشریع آنها تحریف شده، و سنّت های پیامبرت متروکه گردیده است.

در این بیانِ روشن می بینیم که مشکل امام علیه السلام با خلفا، نه یک مشکل شخصی است و نه منحصر به غصب قدرت و حکومت، بلکه سخن از تحریف و تبدیل احکام و پشت سر نهادن قرآن است. بدین جهت، زبان به لعن آنها می گشاید و از خدای حکیم می خواهد که آنها را از رحمت خود دور بدارد:

اللهم العن اعدائهم من الاولین و الآخرین، و من رضی بفعالهم و اشیاعهم و أتباعهم.

خدایا! دشمنان آنان (اهل بیت) را ــ از پیشینیان و پسینیان ــ و نیز هر کسی را که به کارهای آنها رضایت دهد، و پیروان آنها را لعن کن (از رحمت خود دور بدار).

سپس، از خدای متعال می خواهد که زمان قدرت و تمکین اهل بیت را برساند:

و عجّل الفرج و الرّوح و النصره و التمکین و التأیید لهم.(۱)

و در گشایش و رحمت و یاری و سلطه و تأیید برای آنها تعجیل فرما.

همین حقیقت را امام باقر علیه السلام در بیانی دردمندانه، به این تعبیر بیان می دارد. حضرتش خطاب به عبداللّه بن دینار می فرماید:

ما من عید للمسلمین أضحی و لا فطر، الّا و هو یتجدّد لآل محمّد فیه حزن.

هیچ عیدی برای مسلمانان نیست، نه عید قربان و نه فطر، مگر این که در آن، اندوه آل محمّد تازه می شود.

راوی علّت این سخن را از امام علیه السلام می پرسد. و در پاسخ می شنود:

لأنّهم یرون حقّهم فی ید غیرهم.(۲)

۱- شگفتا، که برخی از گویندگان در روزگار ما، صحیفه سجادیه را نماد «تشیعاعتدالی» و متونی مانند زیارت عاشورا را نماد «تشیع غالیانه» می دانند. و یکی از شواهداین مدّعا را، وجود عبارات لعن در زیارت عاشورا می دانند که _ به نظر آنها _ صحیفهسجادیه، خالی از چنین تعبیراتی است! سخن گفتنِ یک سویه و تعصّب آمیز و بدونتحقیق جامع _ گرچه در کسوتِ نو اندیشیِ دینی باشد _ به چنین نتایج غلطی می انجامد.

۲- کافی ۴ / ۱۶۹، فقیه ۱ / ۵۱۱ و ۲ / ۱۷۴، تهذیب ۳ / ۲۸۹، اقبال / ۲۷۹،بحارالانوار ۸۸ / ۱۳۵. عالم ربانی جناب سیّد ابن طاووس در کتاب اقبال الاعمال و نیزآیت اللّه میرزا جواد ملکی تبریزی در کتاب المراقبات، مبتنی بر همین حدیث و احادیثمشابه آن، تذکّراتی در مورد نماز عید فطر و اضحی داده اند که خواندنی و عبرت آموزاست.

زیرا حقّ خود را در دست دیگران می بینند.

در چنین حالتی، چگونه می توان از دوستی و حُسن رابطه میان ائمه و حاکمان زمانشان سخن گفت؟!

ادامه این پاسخ را در بخش بعد، پی می گیریم.

پرسش ششم ـ رابطه ائمه اطهار علیهم السلام با خلفای زمان خود و خلفا با آنها چگونه بود؟ [۲]

ادامه پاسخ:

۴ـ ماجرای رابطه ائمه اطهار علیهم السلام با دیگران به موارد یاد شده، خلاصه نمی شود. یکی از اصول مسلّم در مورد شأن امامت، آن است که امام همچون پیامبر، مثل و مانندی در میان مردم ندارد. بهتر است این مطلب را از پیامبر آغاز کنیم. در قرآن می فرماید:

(قل انّما انا بشر مثلکم یوحی إلیَّ)(۱)

پیامبر در کدام ویژگی، «مِثل» ما بشرِ عادّی است؟ آیا آیه به این معنی است که پیامبر مانند ما، اسیر خشم و غضب و محبّت افراطی و تعصّب بیهوده است؟ این تفسیر غلط ـ که در برخی از منابع اهل تسنّن آمده ـ مانند آن است که بگوییم منظور از جمله «حسن مثل شیر است»، آن است که حسن، چهار دست و پا راه می رود و همواره می غرّد و می دَرَد و مردم از او می گریزند! در حالی که هر انسان عاقلی می فهمد که مراد از این تشبیه، فقط شجاعت حسن است، نه آن معانی دیگر.

پیامبر در کدام ویژگی، مِثل ما بشر عادّی است؟ بهتر است این سؤال را از فرزندانش بپرسیم که: «اهل البیت ادری بما فی البیت» (خانگی داند که اندر خانه چیست)، به ویژه که این فرزندان، وارثان بحقّ کمالات آن پیامبر رحمت اند. آن بزرگ مردان معصوم، این شباهت را فقط در این خصلت دانسته اند که پیامبر، مانند ما، مخلوق است؛(۲)

یعنی این که هرچه در کمالات پیش برود و درجه او بالاتر رود، هرگز خالق نمی شود. ولی در همان حالت مخلوقیت، به بالاترین رتبه ای که یک مخلوق می توان برسد، رسیده است. و البته، این لطف خداوند منّان بر اوست که خطاب به حضرتش فرمود:

۱- کهف / ۱۱۰.

۲- بحارالانوار ۹ / ۲۷۲، ۲۴ / ۳۷۷.

(و کان فضل اللّه علیک عظیما.)(۱)

اهل بیت آن حضرت نیز وارث همان کمالات پیامبرند، بجز شأن نبوّت. بدین روی امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود :

لا یقاس بآل محمّد من هذه الامّه احد، و لا یسوّی بهم من جرت نعمته علیه ابداً.(۲)

این نکته بسیار اهمیت دارد که وصف خورشید را از زبان خورشید بشنویم، نه ذرّه های ظلمت زده. لذا باید این گونه تعبیرات را غنیمت شماریم و بدان گوش جان سپاریم. بر این اساس، اهل بیت را با صحابه پاک و آسمانی همچون سلمان و ابوذر نمی توان مقایسه کرد، چه رسد به دیگران با چنان کارنامه هایی.

گفتیم که اینان، فضائل و مناقب موهبتی الهی را از پیامبر به ارث برده انـد. و پیامبر، نعمتی والاست که خداوند، در میان نعمت های خود که همه ارزش دارند، تنها به این نعمت، بر بشر منّت نهاده و می فرماید:

(لقد منّ اللّه علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم)(۳)

هیـچ کس از این امّت با آل محمّـد قیاس نمی شود. و هیـچ یک از امّت که نعمت خداوند پیوسته بر آنها جریان دارد، با آنها مساوی نیست.

و تفسیر آیه شریفه (الم یجدک یتیماً فآوی)(۴) به بیان حضرت رضا علیه السلام

چنین است که: خداونـد حکیم، نه تنها افراد عادّی امّت، بلکه بزرگان امت همچون سلمان و ابوذر و مقداد را زیر چتر پیامبر و خاندانش : در آورده است.(۵) بدین سبب، این گفت و گو که میان راوی با امام

صادق علیه السلام انجام شده، خواندنی و درس آموز است:

ـ راوی: آیا پیامبر فرمود: «آسمان سایه نیفکنده و زمین زیر پای کسی پهن نشده که راستگوتر از ابوذر باشد»؟

ـ امام صادق علیه السلام : آری.

ـ راوی: پس رسول الله و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین : در این حدیث کجایند؟

ـ امام صادق علیه السلام : چند ماه در سال هست؟

ـ راوی: دوازده ماه.

ـ امام صادق علیه السلام : چند ماه حرام در آنها هست؟

ـ راوی: چهار ماه.

۱- نساء / ۱۱۳.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲.

۳- آل عمران / ۱۶۴.

۴- ضحی / ۶.

۵- بحارالانوار ۱۱ / ۸۱.

ــ امام علیه السلام : آیا ماه رمضان در شمار آنهاست؟

ــ راوی: نه.

ــ امام علیه السلام : ماه رمضان، یک شب دارد که کار خیر در آن، برتر از هزار ماه است. ما خاندانی هستیم که کسی با ما قیاس نمی شود.(۱)

چنین است که اسوه های زهد و تقوا همچون سلمان و ابوذر، نمی توانند دم از هماوردی با اهل بیت بزنند و حتی خود را با آن ها قابل قیاس بدانند. حال آیا افراد سفله دون مایه را می رسد که سخن از چنین دوستی گویند؟ چه رسد به مقایسه یا هماوردی؟! که اساساً محال است.

بسیاری از داوری های مورّخان را باید بر این مبنا سنجید و بررسی و ارزیابی کرد. چنان که شاعر گوید :

نه عَجَب گر فرو رود نَفَسش   عندلیبی، غراب، هم قفس اش

این مضمون در احادیث فراوان آمده که به دلیل اختصار، مجال بیان آنها نیست. به این مورد اکتفا کنیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عليّ منّي و أنا منه. فمن قاسه بغيری فقد جفاني.(۲)

علی از من است و من از او. پس هرکس او را با دیگری غیر از من قیاس کند، به من جفا کرده است.

بر این اساس است که امام هادی صلوات اللّه علیه در زیارت معتبر غدیریه خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

لعن اللّه من ساواک بمن ناواک.(۳)

خدا لعنت کناد کسانی را که افرادی را که با تو درافتادند،با حضرتت مساوی می دانند.

اکنون این شاخص وحیانی را که پیش روی ماست، مقایسه کنید با سخنانی که برخی گویندگان و نویسندگان مطرح کرده اند و می کنند.

در جایی که هرچه ادب و حق گزاری ــ حتی از بزرگانی مانند سلمان ــ در برابر آن اوج، به بی وزنی می افتد، درباره رفتارهایی مانند حق بردن و خانه نشین کردن و محاصره و مانند آن ــ که درخطبه شقشقیه، گوشه ای از آن آمده ــ چه می توان گفت؟!

۵ــ از دیر زمان چنین بوده که اکثر مردم به دنیا اندیشیده اند نه دین و معنویت. قرآن، این ویژگیِ غالب انسانها را بدین سان باز می گوید :

(بل تؤثرون الحیاه الدنیا و الآخره خیر و ابقی.)(۴)

۱- اختصاص / ۱۲ و ۱۳.

۲- فرائد السمطین ۱ / ۸۷.

۳- مفاتیح الجنان، زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر؛ بحارالانوار ۹۷ / ۳۶۳.

۴- اعلی / ۱۶ و ۱۷.

بلکه زندگانی دنیا را (بر آخرت) ترجیح می دهید، در حالی که آخرت، بهتر و ماندگارتر است.

شما زندگیِ دنیا (= زندگیِ پَست و بی ارزش) را انتخاب می کنید، در حالی که آخرت، بهتر و ماندگارتر است.

خداوند، پیامبر خود را فرستاده تا ظرف وجودی انسانها را تطهیر کند و قلب او را به نور تذکّر، حیات بخشد. بدین روی، از مردم می خواهد تا خود به اختیار، به این کار اقدام کنند:

(یا ایها الذین آمنوا استجیبوا للّه و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم.)(۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! ندای خدا و رسول را پاسخ مثبت گویید، زمانی که شما را فرا می خوانند بدانچه شما را حیات می بخشد.

دریغا! که بشر، به این ندای آسمانی پاسخ مثبت نمی دهد. در نتیجه، آن ظرف، تطهیر ناشده باقی می ماند. و آنگاه، حتّی زمانی که پاک ترین آب ها در آن ریخته شود، به آبی آلوده بدل می شود که می تواند دیگران را فریب دهد، و لذا برای رفع عطش خود بدان روی می آورند، بدون این که به نتیجه ای برسند.

نعمت وجود گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله بدین سان در میان مردمِ آن روزگار، مورد ناسپاسی قرار گرفت. آن گوهرِ بیش بها را قدر ندانستند، تا آن جا که خداوند، یک بار در مدّتی کوتاه، آن مردم مدّعی را با یک آزمونِ بسیار آسان آزمود. آزمون، این بود که حکم الهی صادر شد که هرکس می خواهد به دیدار پیامبر برود، باید یک درهم (که مبلغی ناچیز بود) به فقیری صدقه دهد تا پیامبر، او را به حضور بپذیرد :

(یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدّموا بین یدی نجواکم صدقه.)(۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه می خواهید با پیامبر نجوا کنید، پیش از نجوای خود صدقه بدهید.

به محض آن که این امر از آسمان در رسید، همه مردان زمینی از صحنه گریختند. و تنها کسی که روزی چند بار صدقه می داد تا به حضور پیامبر رسد و از محضرش بهره گیرد، امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود، چنان که سالها بعد، در مجالس مختلف، در جمع اصحاب، آنها را سوگند می داد که: کدام یک از شما در آن زمان به آیه «نجوی» عمل کرد؟ همه ــ به اتّفاق ــ سوگند یاد می کردند که: هیچ کس غیر از شما چنین نبود.(۳)

باری، خداوند وقتی مردم را به این آزمون آزمود و واقعیّت وجودی شان را به آنها نشان داد، این حکم را نسخ کرد، چنان که در آیه دیگر به زبانی تلخ به آن ها خطاب کرد:

۱- انفال / ۲۴.

۲- مجادله / ۱۲.

۳- تفصیل مطلب در: بحارالانوار ۳۵ / ۳۷۶ _ ۳۸۵ باب ۱۸ (آیه النجوی و انّه لمیعمل بها غیره ۷).

(أأشفقتم ان تقدّموا بین یدی نجواکم صدقات؟ فإذ لم تفعلوا و تاب اللّه علیکم...) (۱)

آیا ترسیدید از این که قبل از نجوای خود صدقه بدهید؟ حال که چنین نکرده اید و خداوند، توبه شما را پذیرفت...

حالِ مردم در آن روزگار چنان بود و در این روزگار نیز چنین است. می بینیم که در موارد فراوان، دین خود را، نه به دنیایی مفصّل، بل به اندکی ناچیز از آن می فروشند و این کار را توجیه دینی می کنند! چگونه در جامعه مسلمانان، ربا بیداد می کند؟ ربایی که در قرآن، گرفتن و دادنِ آن، «اعلام جنگ با خدا و رسول» نام دارد!(۲)

خداوند تعالی در دو آیه قرآن، از حقیقتی شگفت خبر می دهد. در یک مورد به پیامبرش تسلّی می دهد:

(و ما اکثر الناس و لو حرصت بمؤمنین.)(۳)

بیشتر این مردم ــ اگر چه بر آن حرص ورزی ــ مؤمن نیستند.

این آیه در زمان بسط و گسترش اسلام نازل شده است. عجیب نیست؟ امّا عجیب تر از آن، آیه ای دیگر است که کمی بعد از آن می خوانیم :

(و ما یؤمن اکثرهم باللّه إلّا و هم مشرکون.)(۴)

بیشتر اینان، ایمان به خدا نمی آورند مگر این که مشرکند!

پیامبر! غصّه نخور! بیشتر این مؤمنان، مشرک اند. الفاظ آیه به گونه ای است که مختصّ زمان حیات پیامبر نیست، بلکه امروز نیز مصداق دارد، چنان که با نگاهی به پیرامون خود می بینیم.

از این توضیح کوتاه، پاسخ به یک پرسش مهمّ را می یابیم که گاه مطرح می شود. می پرسند: اگر در غدیر هفتاد هزار یا صد و بیست هزار نفر تن با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، چگونه این همه جمعیت، چند هفته بعد، حضرتش را، زمانی که به یار و یاور نیاز داشت، تنها گذاشتند؟

با این توضیحات، جواب آن روشن می شود. در یک کلمه : دنیاپرستی. قرآن نیز به بیانی دیگر پاسخ می دهد :

(یعرفون نعمه اللّه ثم ینکرونها، و اکثرهم الکافرون.)(۵)

نسبت به نعمت خدا معرفت یافتند، سپس به انکارش پرداختند و بیشتر آنان کافرند.

۱- مجادله / ۱۳.

۲- بقره / ۲۷۹.

۳- یوسف / ۱۰۳.

۴- یوسف / ۱۰۶.

۵- نحل / ۸۳.

امام صادق علیه السلام فرمود: نعمت خدا را در غدیر شناختند و در سقیفه به انکارش پرداختند!(۱)

این حقیقت تلخ، همان است که حضرت سیّد الشهدا صلوات اللّه علیه در جمله تاریخی خود بیان فرمود :

انّ الناس عبید الدنیا، و الدین لعق علی انفسهم، یحوطونه ما درّت به معایشهم، فاذا مُحّصوا بالبلاء قلّ الدّیانون.(۲)

مردم به راستی بندگان دنیایند. و دین، بطور لغزنده روی زبانِ آنان است. درباره اش تا زمانی سخن می گویند که معیشت شان با آن بگردد. امّا زمانی که در آزمونی آزموده شوند، دین داران (راستین) اندکند.

مردمی که چنین باشند، در مرحله انتخاب میان حاکمان غاصب و امامانِ بحقّ که قدرت ندارند، کدام یک را بر می گزینند؟ دیده ایم که غالباً گروه اول را برگزیده اند. و حتّی در زمانی کوتاه که امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت دنیایی داشت، به صِرف وعده های مخالفان و فقط در حدّ خبرِ سفره های چرب آنها که به گوش می رسید، حکومت آنها را بر حکومت حضرتش ترجیح دادند. و شد آنچه شد.

پیامد این انتخاب غلط مردم، این است که امامان معصوم علیهم السلام تنها ماندند و قدرت و امکانِ برخورد با غاصبان را نیافتند.

۶ــ در چنین وضعیتی که مردم فقط به دنیا می اندیشند، حکومت های غاصب نیز، از همین ویژگیِ مردم سوء استفاده می کنند و برای جلب منافع به خود، تظاهر به همراهی با امامان بحقّ می کنند. آن خلیفه که بارها«لو لا علی لهلک فلان» گفت، هلاک را در چه می داند؟ هلاک را در این می بیند که در یک قضاوت، درمانَد و پایه های قدرتش سست و لرزان شود. بدین جهت است که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام قضاوت صحیح را پیش می آورد (به خاطر اِحقاق حقّ یک فرد مظلوم، نه تحکیم پایه های قدرت یک ظالم)، آن ظالم نیز، از این انجام وظیفه حضرتش سودی ناچیز می گیرد، در جهت حکومت چند روزه دنیوی خود. آنگاه این فرآیند را «نجات خود از هلاک» نام می نهد و «لو لا علی لهلک فلان» می گوید. وگرنه کیست که نداند طبق احادیث متواتر میان فریقین، دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام ، عینِ هلاکت است؟!

این ماجرا بارها تکرار شده از جمله:

آن زمان که در مدینه، زلزله ای روی داد، مردم سراسیمه به خانه دو خلیفه شتافتند. و آنها نیز به امیرالمؤمنین علیه السلام پناه آوردند. و حضرتش مردم را نجات داد.(۳)

آن زمان که پادشاه روم سؤال هایی از معاویه پرسید. و معاویه در پاسخ درماند و از امام مجتبی علیه السلام کمک

۱- بحارالانوار ۳۷ / ۱۶۶.

۲- بحارالانوار ۴۴ / ۳۸۲، تحف العقول / ۲۴۵.

۳- بحارالانوار ۴۱ / ۲۵۴، علل الشرایع ۲ / ۵۵۶، المناقب ۲ / ۳۲۴.

گرفت. (۱)

زمانی که متوکل عباسی به بیماریِ سخت دچار شد و در مورد نذر خود، از امام هادی علیه السلام کمک گرفت.(۲)

زمانی که سامرا گرفتار خشک سالی شد. در این میان، یکی از اسقف های نصرانی با ترفندی خاصّ دعایش مستجاب شد. و او از همین رویداد، سوء استفاده کرد و حقانیت اسلام را مورد تردید قرار داد. در این حال، خلیفه عباسی، امام عسکری علیه السلام را از محاصره خانگی احضار کرد تا پاسخ را بیان فرماید. و امام علیه السلام برای نجات عقیده مردم، ترفند اسقف نصرانی را روشن ساخت.(۳)

این پدیده را امام صادق علیه السلام در بیانی کوتاه و گویا نشان می دهد. این بیان، پاسخی بسیار روشن است به این پرسش که: چرا آن غاصبان به امامان معصوم علیهم السلام رجوع می کردند؟ پاسخ امام صادق علیه السلام به این پرسش ــ به روایت معتبر کتاب نفیس کامل الزیارات ــ چنین است:

و الله انّ بنی هاشم و قریشاً لتعرف ما أعطانا اللّه، ولکنّ الحسد أهلکهم کما أهلك إبلیس. و انّهم لیأتوننا إذا اضطرّوا و خافوا علی انفسهم، فیسألونا، فنوضح لهم، فیقولون: نشهد انّکم اهل العلم، ثمّ یخرجون فیقولون: ما رأینا اضّل ممّن اتبع هؤلاء و یقبل مقالتهم.(۴)

به خدا سوگند، بنی هاشم (= بنی عباس) و قریش نسبت به آنچه خداوند به ما بخشیده معرفت دارند. امّا حسد آنها را هلاک ساخت چنانکه ابلیس را نابود کرد. آنان در زمان اضطرار که بر جان خود می ترسند، نزد ما می آیند و از ما درخواست می کنند و ما برای آنها توضیح می دهیم. آنگاه به ما می گویند: شهادت می دهیم که شما اهل علم هستید. پس از آن بیرون می روند و می گویند: ندیدیم کسی را که گمراه تر باشد از آن کس که پیرو اینان (اهل بیت) باشد و سخن آنها را بپذیرد.

ادامه این پاسخ را در بخش بعد، همچنان پی می گیریم.

۱- بحارالانوار ۱۰ / ۱۳۲، ۴۳ / ۳۵۷، ۴۴ / ۱۴۷، ۵۷ / ۱۹۹، ۷۲ / ۱۹۶، تفسیرقمی ۲ / ۲۶۸، المناقب ۴ / ۱۲.

۲- بحارالانوار ۵۰ / ۱۶۲، احتجاج ۲ / ۴۵۳، تحف العقول / ۴۸۱، تفسیر قمی ۱ /۲۸۴، عوالی اللئالی ۲ / ۳۱۴، فقه القرآن ۲ / ۳۱۳، المناقب ۴ / ۲۹۱ و ۴۰۲.

۳- بحارالانوار ۵۰ / ۲۷۰ و ۲۷۱، خرائج ۱ / ۴۴۱، کشف الغمه ۲ / ۴۲۹، المناقب۳ / ۳۱۳.

۴- کامل الزیارات، باب ۱۰۸ نوادر الزیارات، حدیث ۲، چاپ غفاری، ص ۳۴۳.

پرسش ششم ـ رابطه ائمه اطهار علیهم السلام با خلفای زمان خود و خلفا با آنها چگونه بود؟ [۳]

ادامه پاسخ:

۷ـ در ذیل این سؤال، یک سؤال فرعی دیگر مطرح می شود: چرا ائمه اطهار: بعضی از فرزندان خود را به نام خلفا می نامیدند؟

الف. پس از توضیحات یاد شده پیشین ـ که در کمال اختصار، وضع رابطه ائمه با خلفا را نشان می دهد ـ آیا این مسئله جزئی می تواند تمام آن موارد را تحت الشعاع قرار دهد؟ بار دیگر، به نکات قبلی رجوع شود تا جایگاه این سؤال فرعی روشن شود.

ب. آیا نام های مورد نظر شما، مختصّ خلفا بوده و هیچ فرد دیگری به این نام ها وجود داشت؟ با نگاهی ژرف به تاریخ، می بینیم که این نام ها، نام های عربی بوده که خلفا نیز به آنها نام گذاری شده اند. به عنوان مثال، اکنون که رضا شاه و محمّدرضا شاه، به عنوان چهره های اصلی حکومت پهلوی شهرت دارند، آیا هرکسی که این نام را دارد، بدان معنا است که وابسته و ارادتمند به خاندان پهلوی است؟ یا این که مردم، فرزندان خود را به دلیل ارادت به امام رضا علیه السلام به این نام نامیده اند؟

ج. در برخی موارد، نصّ صریح وجود دارد که روشن می سازد این نامگذاری به خاطر افرادی مشخّص است. مثلاً در توضیح این مورد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ، یکی از فرزندان خود را به «عثمان» نام نهاد، آمده است که حضرتش این نام را به خاطر «عثمان بن مظعون» بر فرزندش نهاد.(۱) عثمان بن مظعون، یکی از اصحاب بسیار محبوب

رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

د. بعضی از این نام ها، تا مدّت های مدید، شخصیت فردی خاصّ را تداعی نمی کرد، چرا که افرادی با افکار مختلف، در درون جامعه با هم زندگی می کردند، بدون اینکه مرز بندیِ خاصّ و مشخّصی در میان باشد. امّا به تدریج که مرزها مشخّص شد، ائمه اطهار علیهم السلام بر حفظ هویّت شیعی افراد، تأکید کردند. بر همین مبنا، وقتی حضرت امام کاظم علیه السلام از یکی از اصحاب خود پرسید: چه نامی بر دخترت نهاده ای؟ گفت: حمیرا. فرمود: ما این اسم را خوش نمی داریم. آن را عوض کن.(۲)

هـ. در همین راستا، این نکته قابل توجّه است که یکی از القاب امام هادی علیه السلام ، «متوکّل» بود. ولی برای اینکه نام

۱- بحارالانوار ۳۱ / ۳۰۷، ۴۵ / ۳۷.

۲- مستدرک الوسائل ۱۵ / ۱۲۸، کافی ۱ / ۳۱۰، بحارالانوار ۴۸ / ۱۹ و ۷۳، ارشاد۲ / ۲۱۹، اعلام الوری / ۲۹۹، دلائل الامامه / ۱۶۱.

خلیفه ظالم عبّاسی تداعی نشود، از یاران خود می خواست که او را به این لقب نخوانند. (۱)

و. در بدترین حالت، فرض کنیم این نام گذاری، از اصل به نام خلفا بوده است. نکته مهم این است که اگر شدّت تقیّه در آن زمانها را در نظر بیاوریم، آنگاه می بینیم که ائمه اطهار علیهم السلام در یک جهادِ دشوار و طاقت فرسا، به حفظ اصل دین و عقایدِ یاران معدود خود می اندیشیدند، و طبیعی است که هر کس در چنین وضعی باشد، نتواند تمام شئون را نگاه دارد. در این حال، می توان بعضی فرع ها را فدای اصل کرد.

ز. سخن از روزگاری است که مهم ترین اصل اعتقادی شیعه یعنی امامت و نصّ بر دوازده امام ــ یعنی نام ها و ویژگی های اولیه آن بزرگ مردان ــ خود یکی از اسرار شیعه بوده است، تا آن م جا که یکی از مهم ترین اسناد امامت شیعه یعنی حدیث لوح حضرت زهرا علیها السلام ، تا حدود صد سال به عنوان یک راز و امانت نزد صحابی بزرگواری مانند جابربن عبداللّه انصاری نگاهداری می شد. پس از آن، این امانت را، امام باقر علیه السلام ــ به حسب ظاهر ــ از جابر تحویل گرفت و باز هم ده ها سال نزد آن حضرت به امانت ماند تا این که امام صادق علیه السلام آن را به ابوبصیر به امانت سپرد و ابوبصیر آن را به عبدالرحمان بن سالم آموخت، با این قید تأکید که: «فصُنه إلّا عن اهله».(۲) عبدالرحمان بن

سالم به این توصیه عمل کرد و در میان تمام مردم آن روزگار، کسی نیافت که این حدیث شریف را به او برساند مگر یک نفر به نام «بکربن صالح». او نیز فقط به چهار تن آموخت:

صالح بن ابی حماد، حسن بن ظریف، ابراهیم بن هاشم قمی، سعدبن عبداللّه اشعری قمی.

یکی از طرق همین حدیث لوح، به جناب عبدالعظیم حسنی می رسد، که در آن طرق، جناب عبدالعظیم حسنی به راویِ پس از خود، توصیه جناب ابوبصیر را (ده ها سال بعد از ابوبصیر) به بیان دیگر تکرار می کند:

هذا سرّ اللّه و دینه و دین ملائکه، فصنه الّا عن اهله و اولیائه.(۳)

این سرّ خدا و دین اوست و دین ملائکه او، پس آن را نگاه دار، مگر از اهل و اولیای او.

در چنین حالتی چگونه می توان انتظار داشت که جزئیات اخبار خانـدان پیامبر یعنی نامگذاری فرزندانشان و تمام حکمت ها و مصلحت های مربوط به آن ــ که غالباً با مسائل دشوار آن روز ارتباط داشت ــ به اطّلاع ما رسیده باشد؟

۸ــ سؤال فرعی دیگر این است:

آیا تزویج بعضی از امامان یا فرزندان آنها با برخی از بستگان خاندان خلفا صحیح است؟ و آیا این کار به معنی قبول رسمیت و حقانیت خلفا نیست؟

۱- بحارالانوار ۵۰ / ۱۱۴، کشف الغمه ۲ / ۳۷۴.

۲- کافی، ج ۱، کتاب الحجه، باب ما جاء فی الاثنی عشر و النصّ علیهم، ص ۵۲۷،چاپ غفاری: آن را نگاه دار، مگر از اهلش.

۳- بحار الانوار، ۳۶ / ۲۰۰ ح ۳ به نقل از کمال الدین ۱ / ۳۰۸ و عیون اخبارالرضا علیه السلام / ۴۵.

الف. بارها در باب شدّت تقیّه سخن گفته ایم. بار دیگر با اشاره به همان مطالب می گوییم: درباره جزئیات این قضایا، خبر دقیق به دست ما نرسیده که ـ به اصطلاح امروز ـ «پشت صحنه» هر کدام از این قضایا، چه فشارها و تهدیدها یا مصلحت ها و جلوگیری از آزارهایی بوده که اهل بیت را وادار به چنین وصلت هایی کرده است. امّا هرچه باشد، اصل کلّی را نباید از یاد برد که شدّت فشارها و تضییقات بر خاندان نور را نشان می دهد.

ب. یکی از مهم ترین مصادیق این مدّعا، ازدواج خلیفه دوم با ام کلثوم است که ـ بنابر این مدّعا ـ فرزند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.

در اینجا نیز ابتدا می گوییم: آیا این کار ـ به فرض صحّت این مدّعا ـ با درد دل های امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شقشقیه برابری می کند؟ خانه نشین کردنِ باب مدینه علم نبوی به دستِ گوینده «لو لا علی لهلك فلان»، آیا ظلمی بر حضرت علی مرتضی علیه السلام هست یا نه؟ و به فرض که صحیح باشد، یکی از تحمیل های دستگاه خلافت بر حضرتش بوده است.

امّا ماجرای این ازدواج بدین ترتیب است: جعفربن ابی طالب در آغاز جوانی با اسماء بنت عمیس ـ از نخستین زنان مؤمنه به اسلام ـ ازدواج کرد. در زمانی که حضرت خدیجه مورد بی مهریِ مردم مکّه قرار گرفت، اسماء با آن بانوی گرامی همراز بود و انس داشت. حضرت خدیجه زمانی از دنیا رفت که حضرت فاطمه علیها السلام پنج ساله بود. در آخرین روزهای عمر حضرت خدیجه، اسماء به ایشان قول داد که حضرت زهرا را تنها نگذارد. اسماء با جعفربن ابی طالب به حبشه هجرت کرد. در بازگشت از حبشه، گاهی اسماء به مدینه می آمد. از جمله در شب ازدواج حضرت امیرالمؤمنین با حضرت صدیقه ۳ که اسماء شرکت داشت. اسماء بار دیگر به حبشه بازگشت. در حبشه صاحب پسری شد که جعفر، نام او را عبداللّه گذاشت. در سال ۶ هجری بار دیگر اسماء همراه با جعفر به مدینه بازگشت. در مدینه، بعد از چند ماه، جناب جعفر فرمانده سپاه موته شد و به شهادت رسید. بعد از مدّتی اسماء با ابوبکر ازدواج کرد، در زمانی که هنوز زمینه و مجالی برای بروز اختلافات پیش نیامده بود. اسماء از ابوبکر صاحب دو فرزند شد: یکی محمّدبن ابی بکر و دیگری ام کلثوم دختر ابوبکر.

بعد از قضایای سقیفه، حاضر نشد زندگی با ابوبکر را ادامه دهد، به سبب قولی که به حضرت خدیجه داده بود که حضرت زهرا را تنها نگذارد. لذا در دوره بیماری حضرت فاطمه، اسماء در خدمت ایشان بود. وقتی ابوبکر از دنیا رفت، اسماء با دو فرزندش (محمّد و ام کلثوم) به خدمت حضرت امیر علیه السلام درآمد و با آن حضرت ازدواج کرد، بدون این که از حضرتش صاحب فرزند شود. دو فرزند او هم به عنوان فرزند خوانده امیرالمؤمنین بودند که تحت سرپرستی حضرتش بزرگ شدند.

از سوی دیگر، امیرالمؤمنین دو دختر داشت: یکی ام کلثوم که همسر مسلم بن عقیل بود. (در قضایای عاشورا، زمانی که حضرت سیدالشهداء، دخترانِ یتیمِ مسلم را روی پای خود نشاند، خواهر زاده های امام حسین علیه السلام بودند.) دیگری حضرت زینب که همسر عبداللّه بن جعفر بود.

امّا همسر عمربن خطاب، ام کلثوم دختر ابوبکر بود. عمر، او را از امیرالمؤمنین علیه السلام (پدرخوانده اش) خواستگاری کرد تا همسرش خواهر عایشه ـ همسر پیامبر ـ باشد و خودش به عنوان باجناق پیامبر شهرت یابد. ماجرای ام

کلثوم این است.(۱) این ماجرا چه ربطی به قصّه

تحریف شده مشهور دارد؟

ج. مهم تر از همه این نکـات، آن است که به فرض، مطلب بـدان سـان باشـد که در نقـل های تحریف شـده آمـده است. جای تأمّل دارد که آیا ازدواج پیامبر با دختر ابوسـفیان، بـدان معنا است که پیامبر و ابوسـفیان با هم مخالفت نداشـته و رفاقت داشـته اند؟

آیا این ازدواج، هندِ جگر خوار را در زمره اصحاب پیامبر درآورد؟

اساساً نکته مهم این است که ازدواج ها، طبق ظواهر شـرع انجام می شـد، چنان که زینب (فرزنـد یا دختر خوانـده پیامبر) مدّتها همسـر عمروعاص بود، در حالی که عمروعاص مشـرك بود. و این در زمانی بود که هنوز امر الهی به عـدم تزویـج مسـلمان با مشرك نازل نشده بود.

منافقان ظاهر اسـلام داشـتند، چون شـهادتین می گفتند. لذا ازدواج مسلمانِ مؤمن با مسلمانِ منافق، هیچ اشکال شرعی نداشت، ضمن این که هیچ نوع حقّانیّتی برای هیچ طرفی پدید نمی آورد.

۹ـ نکته ای که برای تکمیل نکات قبل باید افزود، آن است که ظلم به اهل بیت، منحصـر به خلفا نیست. در این ظلم، مردم نیز مشارکت داشته اند و دارند.

امیرالمؤمنین و امام جواد علیهما السلام در حدیث گرانقدری فرموده اند :

نعمه لا تُشکر کسیئه لا تُغفر(۲) .

نعمتی که شکر آن ادا نشود، مانند گناهی است که آمرزیده نشود.

چه نعمتی بالاـتر از وجود مقـدس پیـامبر و خانـدانش :؟ و بر این اسـاس، چه گنـاهِ نابخشودنی بالاتر از کفران چنین نعمتی می توان تصوّر کرد؟!

درد دل های امیرالمؤمنین علیه السلام از مردم زمانش که او را در برابر تهاجم دشمنانِ مسلّح یاری نمی کردند، در نهج البلاغه آمده است. این همه ناسپاسی منحصر به حاکمان و صاحبان قدرت نیست، بلکه هرکس به سهم خود در این گناه شرکت دارد. یکی از مهم ترین گناهان که بایـد از آن به درگاه خدا آمرزش بخواهیم، این است که: «مظلومی در محضـر ما، مورد ظلم قرار گیرد، و توانِ یاری او داشته باشیم، ولی به یاری او نشتابیم».(۳) چه مظلومی بالاتر از چنان شخصیت های

آسمانی که در بندِ پندارهای غلط مردمِ زمینی گرفتار آمده و با چنان حاکمانی مقایسه شوند؟! چنان که امام

۱- بحارالانوار ۳۳ / ۵۸۰ و ۵۸۱، ۴۲ / ۱۰۵ و ۱۶۲، شرح نهج البلاغه ۶ / ۵۳، ۱۶/ ۱۴۳، کشف الغمه ۱ / ۳۷۲، کشف الیقین / ۱۹۵.

۲- غررالحکم / ۲۸۰ حدیث ۶۲۱۲، اعلام الدین / ۳۰۹، بحارالانوار ۷۸ / ۳۶۳ و۳۶۵، مستدرک الوسائل ۱۲ / ۳۶۹ حدیث ۱۴۳۲۵.

۳- رجوع شود به صحیفه سجادیه، دعای ۳۸.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شقشقیه به عنوان درد دل خود فرمود : «حتی صرت اُقرن الی هذه النظائر».(۱)

به هر حال، آن بزرگواران مورد ظلم قرار گرفتند. مردم می توانستند ـ هر یک به سهم خود ـ از آنان دفاع کنند، امّا چنان نکردند. خداوند متعال هشدار داده بود:

(قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و إخوانکم و أزواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجاره تخشون کسادها و مساکن ترضونها احبّ الیکم من اللّه و رسوله و جهاد فی سبیله فتربّصوا حتّی یأتی اللّه بأمره.)(۲)

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و دودمانِ تان و اموالی که به دست آورده اید و تجارتی که از کسادی آن می ترسید و مسکن هایی که دوست می دارید، نزد شما محبوب تر باشد از خدا و رسولش و جهاد در راه او، پس انتظار بکشید تا آن که خداوند، امر (عذاب) خود را بفرستد.

مردم، گذران چند روزه دنیا را بر این نعمتِ بی بدیلِ الهی ترجیح دادند. خداوند متعال، بارها این ظلم آشکار را نادیده گرفت. و سرانجام، آنها را مشمول عذاب خود گردانید. عذاب الهی بر مردم این بود که آخرین حجّت خود را از دسترس مردم دور نگاه داشت و این گوهر را در دل صدف محفوظ داشت، چنان که امام باقر علیه السلام فرمود :

اذا غضب اللّه تبارک و تعالی علی خلقه، نحّانا عن جوارهم.(۳)

وقتی خدای تبارک و تعالی بر آفریدگانش غضب کند، ما را از جوار آنها دور می سازد.

امروز، امام عصر ارواحنا فداه، نه تنها از دستِ دشمن دانا گریزان است که از دستِ دوستِ نادان نیز دردِ دل می کند:

قد آذانا جهلاء الشیعه و حمقاؤهم و من کان دینهم جناح البعوضه ارجح منه. (۴)

به راستی افراد نادان و نابخرد شیعه، و کسانی که بال مگس را بر دین خود ترجیح می دهند، ما را آزردند.

حضرتش در بیان دیگر، عدم توجّه مردم به خود را در این جملات خلاصه می کند:

و لو أن اشیاعنا وفّقهم اللّه لطاعته علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم، لما تأخّر علیهم الیمن بلقائنا...(۵)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳ (شقشقیه): کار به جایی کشیده که مرا با چنین هماوردهاییهمراه می دارند.

۲- توبه / ۲۴.

۳- کافی ۱ / ۳۴۳، باب فی الغیبه.

۴- احتجاج ۲ / ۴۷۳، بحارالانوار ۲۵ / ۲۶۶.

۵- احتجاج ۲ / ۴۹۸، بحارالانوار ۵۳ / ۱۷۶.

اگر دلهای شیعیان ما _ که خدای بر طاعت خود، آنان را توفیق دهاد _ بر وفای به پیمانی که بر عهده آنها داریم، مجتمع بود، برکت لقای ما از آن ها تأخیر نمی افتاد.

تا زمانی که غیبت حضرتش ادامه یابد، تداوم غیبت نشان می دهد که هنوز دشمنان دانا دست اندرکار ستم بر آن حضرت اند و دوستان نادان، عزم جدّی برای یاری حضرتش ندارند.

امیدواریم خداوند متعال، در امرظهور حضرتش تعجیل فرماید و به ما معرفتِ فضائل و شئون آن حضرت و قدردانی از این نعمت والای الهی را به ما نصیب فرماید.

آمین ربّ العالمین.

پرسش هفتم _ آیا صحیح است که غیر شیعه ها، با وجود عملکرد اخلاقی صحیح به جهنم می روند و شیعه ها با وجود عملکرد غلط به بهشت می رسند؟ [۱]

پاسخ:

۱_ این پرسش گاهی در مقایسه افراد غیر مسلمان با افراد مسلمان مطرح می شود. همچنین پرسش هایی دیگر، هم خانواده آن پیش می آید، از جمله این که پیشرفت علمی غیر مسلمانها با عقب گرد علمی مسلمانها مقایسه می شود، و از اینجا در مورد حقانیت اسلام تشکیک می شود.

در این موارد، باید به چند نکته توجّه شود:

الف. آنچه تحت عنوان دنیای پیشرفته _ از جهت نظام علمی یا اخلاقی اجتماعی _ یاد می شود، مجموعه ای است که ده ها سال، سیادت و ریاست دنیا را به عهده داشتند. و به شکل استعمار آشکار یا پنهان، ارباب بخشی دیگر از دنیا بودند که آنها را به نوکری گرفته بودند. اینان در موارد عدیده چنین می کردند که در مقام اربابِ مسلّط، نوکرها رابه جان هم انداختند، بعد از آن گفتند که نوکرهای ما خشونت دارند، در حالی که دنیای ما، دنیای مهربانی و رحمت است. در این جهت، از پدیده خودباختگی آنها نیز _ که خود همان حاکمان جهانی در کشورهای عقب افتاده ایجاد کرده بودند _ بهره گرفتند و آنها را شیفته خودشان کردند. سؤال، این است: چه کسی این خشونت را به آنها یاد داد؟ یا این روحیه را در آنها دید و _ با وجود امکاناتی که برای تغییرشان داشت _ نه تنها به اصلاح آن نپرداخت، بلکه این روحیه را در آنها تقویت کرد؟

ب. پیشرفت علمی آنها با سرمایه های ما انجام شد: سرمایه های علمی مانند ترجمه آثار ابن سینا و ابوریحان به

زبانهای خود و تـدریس در مراکزشان، که البته به آن حدّ، محدود نماندند و پیش رفتند. همچنین سـرمایه های مالی ما، که ده ها سال به غارت و یغمای منابع زیرزمینی ما پرداختنـد. افزون بر آن، سـرمایه های فکری ما را که در آنها حالت خودباختگی و شیفتگی در برابر غرب پدید آوردند و به آنها امکانات دادند و به سـمت خود جذب کردند. پس از این همه، آیا انصاف است که درباره مایه اصـلی پیشرفت خود، چنین قضاوت کنند؟ و آیا انصاف است که ما همان سخنان را بدون اندیشه و تأمّل تکرار کنیم؟

ج. با وجود نکته قبلی، انکار رفتار صـحیح، در هر حال و از سوی هر کس که باشـد، نه معقول است، نه مقـدور و نه مقبول. ما هم بعضـی رفتارهای صـحیح غربی ها را انکار نمی کنیم. ولی می گوییم که تمام این رفتارها، در این مقوله جای می گیرد که «انسان» محور جهان باشد نه خدا، و «دنیا» مقصد اصلی باشد نه آخرت. بیان این جمله به آن معنا نیست که ما ــ یعنی مسلمانها ــ در تمـام شـئون خود، خـدا و آخرت را محور کار خود می دانیم. ما، خود اقرار داریم که در موارد متعـدّد، در عمل، به دین پشت پا زده ایم، ولی فعلاً سـخن در آن باب نـداریم. سـخن در این است که منشأ اصـلی رفتارها و برخوردهای انسان دوسـتانه آنهـا چیست؟ با دقّتی مختصـر می توان دیـد که هـدف، فقط رسـیدن به دنیایی است که رفاه آن بیشتر باشـد، آن هم با ترویج فرهنگِ انسان محوری. این دو هدف، جای بحث و نقد زیاد دارد.

د. ما، از جنبه های انسانی دین اسـلام غافل شده ایم. موارد فراوان در اسلام وجود دارد که به آن امتیاز بخشیده است، در زمینه های : حقوق بشـر، محیط زیست، اخلاق حرفه ای در تجارت، شـیوه اجرای حدود و قصاص، روابط اجتماعی و ضرورت حفظ مبانی اخلاق اجتماعی و حقوق دیگران و دهها بحث دیگر، که تفصـیل آن در جای خود بایـد بیاید. ولی تا آنجا نسبت به آن غفلت داریم که نه تنها در عمل بدان بی توجّه شده ایم، بلکه در بحث و گفت و گو نیز کمتر مطرح می کنیم.

هـ. دین را بایـد در آینه آموزه های آن دیـد نه در آینه عملکردهای مدّعیانش. البته ما همواره وظیفه داریم که به عمل، مروّج دین باشـیم نه فقط به زبان و بیان. ولی اگر در جایی چنین نشـد ــ که متأسـفانه نمونه آن را کم نـداریم ــ آن عملِ غلط، نباید معیار بررسی دین ما باشد. دین ما می گوید:

ــ به دشمن خود بگویید:

(لئن بسطت الیّ یدک لتقتلنی، ما أنا بباسط یدی الیک لأقتلک) (۱)

اگر دست خود را بر من بگشایی تا مرا بکشی، من هرگز دست بر تو نمی گشایم تا تو را به قتل برسانم.

(ادفع بالّتی هی احسن السیئه فاذا الذی بینک و بینه عداوه کأنّه ولیّ حمیم)(۲)

۱– مائده / ۲۸.

۲– فصلت / ۳۴.

بدی را با نیکی پاسخ گوی. در این حال، کسی که میان تو و او دشمنی است، به دوست و هم پیمان بدل می شود.

(و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس، و اللّه یحبّ المحسنین)(۱)

کسانی که خشم خود را فرو می خورند، و مردم را می بخشند. و خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد.

البته در جای خود هم می گوید: «کونا للظالم خصما و للمظلوم عونا»(۲) ،

ولی عفو و انتقام، هر دو مشروط است به آن که کسی در این میان سوء استفاده نکند. در هر حال، با شناخت زمان و مکان و... باید اقدام کرد.

۲ـ گاهی بعضی از مراسم مذهبی شهرهای مکّه و مدینه در ایام حجّ را ـ مثلاًـ با شهری مثل شیراز در ایّام عادّی سال مقایسه می کنند.

در این مورد توجّه به چند نکته لازم است:

الف. آیا اطمینان دارید که ساکنان مکّه و مدینه، به رضایت خود در آن مراسم مذهبی ـ مثلاً نماز جماعت ـ شرکت می کنند یا تهدید و جبر در میان است؟ آیا چنان تهدیدی ـ برای نماز جماعت ـ را در شهرهای خودمان می پسندید؟

ب. مقایسه ایام زیارتی حجّ با ایام عادّی سال، امری غیر معقول است. هر زمانی اقتضای خاصّ خود را دارد. باید دانست که منطقه حجاز، منطقه ای است که از دیرباز ـ و حتّی قبل از اسلام ـ شاهرگ اقتصادی آن، زیارت خانه کعبه بوده است. پس بطور طبیعی، هرچه در جهت جلب مشتری برای این «گردشگری اسلامی» سرمایه گذاری شود، اثر اقتصادی آن در وضع مردم آن متطقه نمایان می شود.

ج. همچنین برای رعایت دقّت بیشتر در مقایسه، باید شکوه مسجدالحرام را مثلاً با حرم حضرت امام رضا علیه السلام مقایسه کرد، و وضع عمومی فرهنگی پایتخت سعودی ـ ریاض یا جدّه ـ را با پایتخت ایران، تا سنخیت رعایت شود.

د. در هر حال، مقایسه باید عقلی صورت گیرد و نه احساسی، و عملی باشد نه ظاهری. در مقایسه، باید از خودباختگی و شیفتگی در برابر دیگران ـ اروپایی یا عرب یا غیر آنها ـ دست برداشت. کار خوب، از هرکسی که باشد، خوب است و کار بد، از هرکسی که باشد، بد. این شیوه برخورد، با منطق خودباختگی ـ که بگوییم: «مرغ همسایه، غاز است» ـ تفاوت اساسی دارد. متأسفانه در بسیاری از موارد، قضاوت ما، بر مبنای خودباختگی است.

۳ـ مبنای قضاوت در مورد یک گروه، عملکرد آن ها است یا اصل اندیشه آنها؟ به عبارت دیگر، ریشه وجودی هرکسی، اندیشه اوست یا عمل او؟ برخورد برخی از اندیشمندان اروپایی ـ مانند ویلیام مونتگمری وات ـ در

۱- آل عمران / ۱۳۴.

۲- نهج البلاغه، نامه ۴۷.

ارزیـابی و مقـایسه تفکرات دینی، مقـایسه عملکرد جوامع مربوطه است. و خطا در همین جاست که به عمل، محوریت بـدهیم، در حالی که در دین ما، نیت، اصل است و آن را برتر از اندیشه دانسته اند، که در آینده به این بحث می پردازیم.

همچنین در دین مـا، خودبـاختگی در برابر شخصـیت هـا و جوامع و مراکز ــ به نوعی که حقّ را از روی آن بشناسـیم ــ مقبول نیست. در جنگ جمل، امیرالمؤمنین علیه السـلام با جمعی روبرو شد که وجود بعضی از صحابه در سپاه جمل را دلیل حقانیت آن مجموعه می دانستند. حضرتش خطاب به آنها فرمود :

انّ دین اللّه لا یُعرف بالرجال، بل بآیه الحق، فاعرف الحق تعرف اهله.(۱)

دین خدا بر مبنای شخصیت ها شناخته نمی شود، بلکه به آیت حق. پس حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی.

ثقه الاسـلام کلینی در مقدمه کتاب گرانقدر کافی، از گروهی که حقّ را برمبنای شخصـیت ها می سـنجند، شکایت می کند و این شخصیت پرستی را آفتِ دستیابی به حقّ می داند. وی در این مقدمه، حدیثی از امام معصوم علیه السلام روایت می کند:

من دخل هذا الدین بالرجال، ردّته الرجال. و من دخل هذا الدین بالکتاب و السنه، زالت الجبال قبل ان یزول.(۲)

کسـی که بر مبنای شخصـیت ها به این دین درآید، همان شخصـیت ها او را از دین بر می گردانند. و کسی که دین را از روی کتاب خـدا و سـنّت رسولش شـناخت، (چنان اسـتوار و ثابت قـدم می شود که) کوه ها می لرزنـد پیش از آن که چنین انسانی بلرزد.

کتاب خدا و سنّت پیامبر ــ که پس از پیامبر، در وجود مقدّس امامان معصوم علیهم السـلام جلوه گر می شود ــ ضابطه اصلی ما است که حقانیت آموزه های دینی را نشان می دهد، نه عملکرد شخصیت های دینی و غیر دینی.

۴ــ این پرسـش به یک شـکل ــ مقایسه وضـعیت اعمال شیعه با غیر شـیعه ــ در زمان امام محمّد باقر صـلوات اللّه علیه مطرح شده و ابوحمزه از حضرتش در این مورد پرسید. آن جناب پس از تبسّمی، چنین پاسخ داد:

یا ثابت! انا فی افضل بقعه علی ظهر الارض. لو أنّ عبـداً لم یزل ساجداً بین الرکن و المقام حتی یفارق الدنیا، لم یعرف ولا یتنا، لم ینفعه ذلک شیئاً(۳) .

ای ثابت (اسم ابوحمزه)! من در برترین مکانِ روی زمین هسـتم. اگر بنـده ای همواره میان رکن و مقام خـدا را سـجده کنـد تا وقتی که

۱- وسائل الشیعه ۲۷ / ۱۳۵ حدیث ۳۳۴۱۳، بحارالانوار ۶ / ۱۷۸ و ۱۷۹، امالیطوسی / ۶۲۵ مجلس ۳۰، امالی مفید / ۳ مجلس ۱، بشاره المصطفی / ۴، کشف الغمه۱ / ۴۱۱.

۲- مرحوم کلینی، حدیث را به عنوان «قال المعصوم علیه السلام » می آورد. ولی شیخنعمانی _ که شاگرد او بوده و خود، محدّثی بلند پایه است _ در کتاب غیبت خود، همانحدیث را از امام صادق علیه السلام روایت می کند. (غیبت نعمانی / ۲۲، مقدمه). علّامه حلّی نیزرساله سعیده خود را با همین حدیث آغاز می کند تا ضرورت تحقیق و عدم تقلید در باباصول دین را یادآور شود.

۳- مستدرک الوسائل ۱ / ۱۵۰ حدیث ۲۳۰، با تفضیل و به تعبیر دیگر از محمّدبنمسلم: همان کتاب ۱ / ۱۶۶ حدیث ۲۶۸.

از دنیا بیرون رود، ولی نسبت به ولایت ما معرفت نداشته باشد، این همه سودی به او نمی رساند.

این پاسخ استوار، ممکن است امروز به ذائقه برخی از افراد خوش نیاید یا آن را بر تعصّب فرقه ای حمل کنند. ولی با توجّه به مجموعه توضیحاتی که در پی می آید، می توان نگاهی دیگر بر آن افکند:

الف. در مورد عمل، کمیّت شرط نیست، بلکه صحّت آن مهمّ است. برای روحیه کمیّت زده ما و دنیای کمیت زده ما، توجه به این نکته اهمیت فراوان دارد که آموزه گرانقدر امام امیرالمؤمنین علیه السلام را همواره پیش چشم آوریم:

لا یقلّ عمل مع تقوی، و کیف یقلّ ما یُتَقبّل؟(۱)

هیچ کاری ـ اگر با تقوی همراه باشد ـ اندک نیست. و چگونه اندک باشد آنچه مورد قبول درگاه الهی قرار گیرد؟

امام عسکری علیه السلام در توضیح این حقیقت والا، بیانی از امام صادق علیه السلام می آورند که براساس آن، یکی از مدّعیان زهد زمان ایشان، دو قرص نان از نانوایی و دو عدد میوه از میوه فروشی دزدید و سپس آنها را به چهار نفر نیازمند صدقه داد. وقتی به او اعتراض شد، در پاسخ به دو آیه قرآن استناد کرد که در برابر گناه، یک سیئه می نویسند و در برابر کار خیر، ده حسنه. در نتیجه، چهار سیئه برای او نوشته اند و چهل حسنه، که در این میان سی و شش حسنه باقی می ماند! امام صادق علیه السلام پس از این که محاسبه ریاضی را از آن مدّعی نقل می کند، به این حقیقت ارزشمند اشاره دارد که آن گونه کارها صحیح نیست، چون خداوند تعالی می فرماید :

(انّما یتقبّل الله من المتقین)(۲)

به قید «انّما» توجّه شود که حصر را می رساند، یعنی این که خداوند، عمل را، فقط و فقط، از اهل تقوا می پذیرد نه از دیگران. و بدیهی است که دزدیِ عمدی خلاف تقوا است، گرچه در نظر آن مدّعیِ کمیت زده، مقدمه انفاق در راه خدا باشد!

این حقیقت در جای دیگر نیز بیان شده است. در قرآن می فرماید:

(الذی خلق الموت و الحیاه لیبلوکم ایّکم احسن عملاً)(۳)

خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما عملی نیکوتر دارد.

امام صادق علیه السلام در تبیین آیه فرمود :

احسن عملاً... لیس یعنی اکثر عملاً، ولکن اصوبکم عملاً. و انما الاصابه خشیه اللّه و النیه الصادقه و الحسنه...(۴)

۱- کافی ۲ / ۷۵ باب الطاعه و التقوی...، غرر الحکم / ۱۵۶ حدیث ۲۹۴۱،مجموعه ورام ۱ / ۲۴ و ۲ / ۱۸۶.

۲- بحارالانوار ۴۷ / ۲۳۸ و ۲۳۹، احتجاج ۲ / ۳۶۸، تفسیر امام عسکری علیه السلام /۴۴.

۳- ملک / ۲.

۴- کافی ۲ / ۱۶ باب الاخلاص، بحارالانوار ۷۰ / ۲۳۰.

عملی نیکوتر... نه یعنی عملی بیشتر، بلکه عملی که استوارتر باشد. و استواریِ عمل، چیزی نیست جز خشیت خدا و نیت صادقانه و نیکو...

ب. عمل، جسمی دارد و روحی. به تعبیر دیگر، عمل، ترکیبی است از قالب و قلب. جسم و قالب عمل، نحوه ادای آن است که باید صحیح باشد، مثلاً نماز که باید به همان دستوری که در شرع رسیده، ادا شود نه به میل و دلخواه انسان. امّا روح و قلب عمل، نیّت صحیح است که اگر در کار نباشد، تمام آن عمل صحیح، مقبول نمی افتد.

این نکته جای دقّت دارد که در بینشِ مبتنی بر شرع، نه افراط در نیّت را از انسان می پذیرند، به گونه ای که اعمال عبادی ــ مانند نماز و حجّ زکات و روزه و مستحبّات و ترک مکروهات ــ را به بهانه نیّت آنها تعطیل کند، چنان که برخی از صوفیه چنان کردند. و نه تفریط را، به این معنا که تمام توجّه انسان به صحّت جزئیات آداب و مناسک شرعی معطوف گردد، به گونه ای که از اصل و روح عمل غافل شود. روش صحیح توجّه همزمان به هر دو جزء عمل است. جسم بدون روح، کالبدی است مرده، هرچند که بسیار زیبا و جذّاب باشد. و روح بدون جسم، قابل ارتباط و تعامل نیست، هرچند قوی باشد.

نکته مهم تر این است که این هر دو عامل، زمانی ارزش دارد که در چارچوب سنّت صحیح نبوی ــ بدون پیرایه ها و آرایه های بشری ــ باشد، نه مبتنی بر بدعت ها، که ساخته های دست دیگران است و به نام دین الهی عرضه می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما هشدار می دهد که:

لا قول الّا بعمل، و لا قول و لا عمل الّا بنیّه، و لا قول و لا عمل و لا نیه الّا بإصابه السنه.(۱)

سخن مفید نیست مگر همراه با عمل. سخن و عملی مفید نیست مگر با نیّت. و سخن و عمل و نیّتی مفید نیست مگر آن که مطابق سنّت باشد.

نمی توان در چارچوب بدعت پیش رفت، امّا ادّعای نیت صحیح داشت. لذا بررسیِ دقیق در مورد هر یک از کارهایی که انسان در نظر دارد، ضروری است که مبادا بدعت باشد و ما به جای تقرّب به خداوند، از درگاه رحمت او بیشتر دور شده باشیم.

ج. گفتیم که روح تمام اعمال و آداب عبادی، تقرّب به خدا و رسیدن به تقوا است. این حقیقت در آیات قرآن به روشنی بیان می شود. به عنوان نمونه:

ــ نماز : (اقم الصلاه لذکری)(۲)

ــ نماز را برای یاد من بر پای دار.

۱- کافی ۱ / ۷۰ باب الاخذ بالسنه و شواهد الکتاب، بحارالانوار ۱ / ۲۰۷، امالیطوسی / ۳۳۷ و ۳۸۵ مجلس ۱۲ و ۱۳.

۲- طه / ۱۴.

ـ روزه: (کتب علیک الصیام... لعلکم تتقون)(۱)

ـ روزه را بر شما واجب ساخت... باشد که به تقوا برسید.

ـ حجّ: (لن ینال اللّه لحومها و لا دماؤها، لکن یناله التقوی منکم)(۲)

ـ گوشت و خون های آنها (قربانی ها) به خدا نمی رسد، بلکه تقوای شما به او می رسد.

ـ زکات: (خُذ من اموالهم صدقه تطهّرهم و تزکّیهم بها)(۳)

ـ از اموال آنها صدقه بگیر، تا بدان وسیله آنها را تطهیر و تزکیه کنی.

تقوا چیست؟ تقوایعنی تعبّد محض، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در تعریف «اسلام» فرمود :

الاسلام هو التسلیم...(۴)

اسلام، چیزی جز تسلیم نیست...

برای این تعبّد و تسلیم، یک راه قرار داده شده نه بیشتر، که «صراط مستقیم» است و هر روز، دست کم ده بار هدایت به این راه را از خداوند متعال می خواهیم:

(اهدنا الصراط المستقیم).

در قرآن، سخن از «صراط مستقیم» است و نه «صراط های مستقیم»، تا برخی مدّعیان، مدّعای کهن صوفیانه را در کسوتی دیگر به ما نگویند. در این هشدار قرآن ژرف بنگرید :

(و انّ هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه، و لا تتّبعوا السبل فتفرّق بکم عن سبیله، ذلکم وصّاکم به لعلکم تذکّرون)(۵)

و این است صراط من که استوار است، پس آن را تبعیت کنید. و از راه های دیگر پیروی مکنید که شما را از راه او باز می دارد. خداوند بیدن وصیت سفارشتان می کند، باشد که تذکّر پذیرید.

در پرتو این نکته روشن قرآنی، به این مطلب تذکّر می دهیم که اگر کسی در مسیر تقوا، تعبّد، تسلیم و صراط مستقیم قرار داشت، اندک بودن عمل او به لحاظ کمّی شاید قابل جبران باشد، که البتّه کاری دشوار است. امّا اگر در راه های انحرافی گام بردارد، هرچه بیشتر به زعم خود عبادت کند، از راه حق دورتر می شود، گرچه

۱- بقره / ۱۸۳.

۲- حج / ۲۷.

۳- توبه / ۱۰۳.

۴- کافی ۲ / ۴۵ باب نسبه الاسلام، کافی ۸ / ۱۱، محاسن ۱ / ۲۲۲، معانی الاخبار/ ۱۸۵، نهج البلاغه / حکمت ۱۲۵.

۵- انعام / ۱۵۳.

خودش به این امر، آگاه نباشد.

(قل هل ننبّئکم بالاخسرین اعمالاً، الذین ضلّ سعیهم فی الحیاه الدنیا و هم یحسبون انّهم یُحسنون صنعاً)(۱)

بگو: آیا شما را خبر دهم به زیانکارترین مردمان در عمل؟ کسانی که تلاش آنها در زندگانی دنیا گم شد، در حالی که می پندارند درست عمل کرده اند.

تفاوت میان این دو حالت، روشن است و جای دقّت فراوان دارد. در حالت اول، انسان نماز را ادا می کند، با قدری عدم توجّه در شرایط صحّت یا کمال آن، مثلاً در آخر وقت یا بدون مستحبّات. اما در حالت دوم، نماز را ـ از روی علم و عمد ـ بدون طهارت یا پشت به قبله می خواند. در حالت اول امکان جبران کمبودها هست، گرچه دشوار. ولی حالت دوم، استهزاء نسبت به حکم الهی است، لذا گناهی بزرگ به شمار می آید، گرچه در کسوت نماز باشد.

د. آنچه گفته شد، از منظری دیگر در منشورِ چند وجهی دین قابل رؤیت است:

در شماری از احادیث معتبر آمده که خداوند، اموری را بر انسان فرض و واجب ساخت. با این همه، در مورد بسیاری از آنها به انسان رخصت داد که بتواند آنها را ادا نکند یا این که در حدّی کمتر از معمول، یا در غیر زمان خود، و خلاصه به شکلی دیگر. مثلاً:

ـ نماز را واجب ساخت، امّا از برخی افراد در حالات خاصّ این تکلیف را برداشت. و در حالات دیگر مانند سفر، به نیمی از آن امر فرمود.

ـ فریضه روزه را از مسافر و بیمار، در زمان مسافرت و بیماری برداشت، تا در زمان های دیگر، قضای آن را انجام دهند.

ـ فریضه حجّ،در صورتی که انسان به استطاعت نرسد، از انسان ساقط است.

ـ فریضه جهاد، از بیماران و زنان و سالخوردگان ساقط است. و درباره دیگران نیز، به شرایط خاصّ خود موکول شده است.

به تعبیر حدیث شریف، خداوند در این گونه فرائض الهی، به بعضی افراد «رخصت» داده تا در زمان ها و شرایط خاصّ، این واجبات را ادا نکنند یا به شکلی دیگر بدان بپردازند. امّا در این میان، یک فریضه هست که در هیچ حالت و وضعیت که انسان باشد، از او ساقط نمی شود: فریضه ولایت.(۲)

نکته مهم این است که آن چه انسان را در زمان حضر به نماز تمام و در زمان سفر به قصر، امر می کند، همان فریضه ولایت است که در تمام این حالات، انسان باید به آن گردن نهد و به جان بپذیرد. ولایت، رشته استوار

۱- کهف / ۱۰۴.

۲- خصال ۱ / ۲۷۷ باب الخمسه حدیث ۲۱، بحارالانوار ۶۸ / ۳۷۶. مرحوم شیخاحمد رحمانی همدانی، در کتاب «امام علیّین ابی طالب علیه السلام » شماری از این احادیث راآورده است.

الهی است که در هر زمان، همچون چراغی روشن، راه تقوا و تعبّد را به انسان نشان می دهد و او را از جزئیات راه _ مقصد، مسیر، هدف، خطرات و نحوه پیمودن راه _ آگاه می سازد.

به همین دلیل، در نماز _ دست کم ده بار در هر روز _ از خدا می خواهیم که ما را جزء «مغضوب علیهم» و «ضالّین» قرار ندهد. وقتی به بیان امام هادی صلوات اللّه علیه در زیارت جامعه کبیره رجوع کنیم، تفسیر روشن و جامع این دو مفهوم را از حضرتش فرا می گیریم:

_ علی من جحد ولایتکم غضب الرحمان. (معنای مغضوب علیهم)

_ ضلّ من فارقکم. (معنای ضالّین)

وقتی کسی به علم و عمد، خود را در شمار گمراهانِ مورد غضب خداوند حکیم قرار داد، نماز و روزه چه سودی به او می بخشد؟ چنین کسی، وقتی در نماز از خداوند می خواهد که او را در زمره آن دو گروه قرار ندهد، آیا چنین نمازی استهزاء به خدا و رسول نیست؟ طبعاً در این حالت، هرچه بیشتر نماز گزارد، نه تنها وسیله تقرّب نشده، بلکه عذاب خود را سنگین تر کرده است.

ه_. بد نیست در مورد همین نکته، توضیحی دیگر بیان شود.

دیدیم که خداوند متعال، عمل خیر را فقط از اهل تقوا می پذیرد :

(انما یتقبّل اللّه من المتّقین)(۱)

تقوا مصادیق مختلف دارد، که هرکدام از آنها بخشی از این مفهوم قرآنی را در انسان تحقّق می بخشد. (مانند مطلق خیرات، عبادات، اخلاق حسنه و...) ولی در اینجا نیز تفسیر روشن و جامع این آیه را باید در بیان امام هادی علیه السلام (زیارت جامعه کبیره) یافت که فرمود:

بموالاتکم تُقبل الطاعه المفترضه.

علمای علم بلاغت بر این نکته اتفاق دارند که این گونه بیان جملات در عربی، می رسانند که فقط و فقط به قبول ولایت از طرف انسان است که اعمال و آداب الهی از او پذیرفته می شود.

نکته مهم این است که تقوا و ولایت، یک درجه ثابت نیست که انسان به دست آورد و بالاتر از آن برای او مقدور نباشد. همچنین این درجه، چنان نیست که از انسان قابل سلب نباشد.

به عبارت دیگر: از یک سو، تقوا خود درجاتی دارد که در هر درجه، هدایت بالاتر را نصیب انسان می سازد. لذا در مورد قرآن فرمود:

(ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین)(۲)

۱- مائده / ۲۷.

۲- بقره / ۲.

این کتاب ــ که تردیدی در آن نیست ــ هدایت برای اهل تقوا در آن است.

و در جای دیگر فرمود :

(و الذین اهتدوا زادهم هدی)(۱)

کسانی که هدایت الهی را بپذیرند، خداوند بر هدایت آنها می افزاید.

کسی که هدایت الهی را به جان بپذیرد، خداوند به لطف خود، او را بیش از پیش هدایت می کند. و این اِعطایِ درجات را نهایت نیست، چون بنده در هر حال بنده است و مخلوق هرگز خالق نمی شود.

«موالات» نیز چنین است: هرگز یک محبّ عادّی خاندان پیامبر را نمی توان با بزرگانی همچون ابوذر و سلمان در یک درجه دانست. شاعر نیکو گفته است که:

نه هرکس شد مسلمان، می توانش گفت سلمان شد

پس در همان درجات نیز پیوسته می توان بالا رفت.

اما از سوی دیگر، دست خدا بسته نیست که آنچه را به رحمتش داده، نتواند به حکمتش پس گیرد. لذا می تواند همان نعمت ولایت، هدایت و تقوا را که به انسان داده و چه بسا افزون ساخته، از انسان پس گیرد. این زمانی است که انسان خودش ظرف وجودی خود را ــ به سوء اختیار ــ از این عطیه الهی تهی سازد. به این هشدار الهی دقت شود:

(ثم کان عاقبه الذین اساؤوا السوءی ان کذّبوا بآیات اللّه)(۲)

سپس فرجام کار کسانی که کار زشت کردند، چنان شد که آیات خدا را دروغ شمردند.

تکذیب آیات الهی ــ که مصداق روشن آن، ذوات مقدسه معصومین علیهم السلام هستند ــ نتیجه گناه است که انسان به سوء اختیار خود مرتکب می شود.

جنگ اُحُد، جلوه ای بازر از عدم قبول ولایت رسول اللّه توسط مسلمانان بود. فرار آنان از جایگاه خود، که منجر به شکست شد، نیاز به توضیح ندارد. مهم این است که قرآن، عامل چنین وضعی را «گناهان مسلمانان» می داند:

(انّ الذین تولّوا منکم یوم التقی الجمعان، انّما استزلّهم الشیطان ببعض ما کسبوا)(۳)

کسانی که در روز برخورد دو گروه (روز اُحُد)، از همراهی با شما سر پیچیدند، شیطان آنها را به لغزش کشانید به دلیل پاره ای از گناهانی که به سوء اختیار خود مرتکب شده بودند.

پس هرگز نمی توانیم به داشتن نعمت ولایت غرّه شویم یا آنچه را واجدیم، آخرین درجه بدانیم. امید است این

۱- محمّد صلی الله علیه و آله / ۱۷.

۲- روم / ۱۰.

۳- آل عمران / ۱۵۵.

نکات به توضیح حدیث یاد شده امام باقر علیه السلام کمکی کرده باشد، گرچه ادّعای بیان تمام حقایق آن در میان نیست.

ادامه این پاسخ را در بخش بعد، پی می گیریم.

پرســش هفتم ـ آیا صــحیح است که افراد غیر شیعه، با وجود عملکرد اخلاقی صحیح، به جهنم می روند و شیعه ها با وجود عملکرد غلط به بهشت می رسند؟ [۲]

ادامه پاسخ:

۵ـ الف. گفتیم که:

ـ ضابطه بررسی حق و باطل، اصل عقیده است نه عملکرد پیروان آن عقیده.

ـ مقایسه ها باید عقلی باشد و نه احساسی، و از سر خودباختگی نباشد.

ـ در مورد عمـل، کیفیت (مطـابقت آن با سـنت) و نیت صـحیح شـرط است، نه کمیت آن. همان مطابقت و نیت، قلب و روح عمل است، که از آن به تقوا، تعبّد و تسلیم تعبیر می شود.

ـ بـارزترین جلوه تقوا و تعبّـد و تسـلیم، قبول ولاـیت پیـامبر و امامـان معصوم علیهم السـلام است، که بـا تـداوم در عمـل خیر، خداونـد، انسـان را در آن درجات بالا می برد، همان گونه که با اتکاب کار زشت، خوف آن می رود که خداونـد، آن نعمت والا را از انسان سلب کند.

ب. در ادامه آن توضیحات، به حدیث کلیدی دیگری از امام صادق علیه السلام گوش جان می سپاریم:

نحن اصل کل خیر. و من فروعنا کلّ بر. فمن البرّ: التوحید و الصلاه و الصیام و کظم الغیظ و العفو عن المسیء و رحمه الفقیر و تعهّد الجار و الإقرار بالفضل لأهله.

و عـدونا اصـل کـلّ شـر. و من فروعهم کـلّ قبیـح و فاحشه. فمنهم: الکـذب و البخل و النمیمه و القطیعه و أکل الربا و أکل مال الیتیم بغیر حقّ و تعدّی الحدود التی امر اللّه و رکوب الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الزنا و السرقه و کل ما وافق ذلک.

فکذب من زعم انّه معنا و هو متعلّق بفروع غیرنا.(۱)

ماییم ریشه هر خیر. و تمام نیکی ها، از شاخه های ماست. از جمله این نیکی هاست:

توحیـد، نماز، روزه، فروخوردن خشم، گـذشت از بـدکاران، مهربانی بر نیازمندان، سـرپرستی امور همسایه، اقرار به فضل برای اهل

۱- کافی ۸ / ۲۴۲ و ۲۴۳ (روضه)، حدیث ۳۳۶، بحارالانوار ۲۴ / ۳۰۳.

آن.

همین گونه دشمن ما ریشه هرشرّی است. و از شاخه های آنها تمام زشتی ها و بدکاری هاست، از جله: دروغ، بخل، سخن چینی، قطع رحم، ربا خوردن، خوردن مال یتیم بناحق، تعدّی از حدودی که خداوند بدان امر فرموده، مرتکب شدن تمام کارهای زشت، از ظاهر تا باطن، زنا، سرقت، و هرچه در این ردیف باشد.

پس دروغ می گوید هر کسی که پندارد با ما همراه است، ولی به شاخه های درختِ دیگران آویخته است.

در این حدیث شریف، امام صادق علیه السلام دین را به درختی تشبیه کرده اند.

ـ ریشه درخت دین حق، قبول ولایت اهل بیت در تمام شئون است.

ـ شاخه این درخت، عقاید صحیح و اعمال خیر (واجب و مستحبّ) است.

ـ اعمال خیر و شرّ، در این حدیث شریف، منحصر به موارد عبادی فردی نیست. بلکه انجام وظیفه اجتماعی نیز در این میان، جایگاهی والا دارد.

ـ ریشه درخت آیین باطل، قبول ولایت دشمنان اهل بیت است.

ـ شاخه های آن درخت، عقاید باطل و اعمال زشت (حرام و مکروه) است.

ـ کسی که می پندارد ولایت اهل بیت را دارد، ولی در عمل، کارهای گروه دوم را مرتکب می شود، دروغ می گوید. ریشه درخت اول، با شاخه ها و میوه های درخت دوم سازگار نیست.

این حدیث، ـ که نقش بنیانی ولایت نسبت به عمل و جایگاه عمل در نظام دینی را به خوبی می رساند ـ تفسیری است روشن بر این مضمون که در قرآن، فراوان آمده است :(آمنوا و عملوا الصالحات). که ایمان و عمل صالح را همواره در کنار هم می نشاند و جای می دهد.

ج. بر این مبنا، فتوای علّامه محمّد تقی مجلسی (پدر صاحب بحارالانوار) ـ که از بزرگان فقها و محدّثان قرن یازدهم بوده ـ خواندنی است و به ویژه در این زمان جای تأمّل دارد. براساس فتوای آن فقیه بزرگ برای کسانی که با دیدن برخی از عبادت های بدون ریشه، مفتودنِ دشمنان ولایت و امامت می شوند، نرفتن به حجّ مستحب (عمره) اولی است.(۱)

مطلب کاملاً روشن است: عمره، یک عمل مستحبّ با فضیلت زیاد است، ولی شاخه ای از درخت دین است، در حالی که ریشه درخت دین، ولایت است. اگر باغبان یک شاخه درخت را پر آفت ببیند، به گونه ای که آن آفت می تواند ریشه را به فساد بکشاند، برای حفظ ریشه، آن شاخه را قطع می کند. این کار را هیچ کس زشت نمی داند و «غلوّ» نمی شمارد!

۱- روضه المتقین (شرح من لا یحضره الفقیه) ۴ / ۱۶۴. علّامه مجلسی اول، پس ازاتمام این شرح _ به زبان عربی که در ۱۴ مجلد چاپ شده _ شرحی دیگر به زبان فارسی برکتاب من لا یحضره الفقیه نوشت به نام «لوامع صاحبقرانی» که ظاهراً فرصت اتمام آن رانیافته و مقدار موجود آن در ۷ مجلد چاپ شده که تا باب حجّ و مزار را در بر دارد. در آنکتاب نیز همین مطلب را با تأکید بیشتر تکرار می کند، به نوعی که از آن کراهت داشتنعمره را در این صورت، می توان فهمید.

حاجیان و عمره گزاران بایـد این هشـدار را جـدّی بگیرنـد و بداننـد آسـیبی که دین و ایمان انسان را تهدیـد می کنـد، باید به اندازه ویروسـی که جسم و جان او را هدف می گیرد، ــ بلکه مهم تر از آن ــ باید جدّی گرفته شود و باید برای مقابله با آن، راه حـلّ یافت. یکی از پیامـدهای این آسـیب عقائـدی، همین است: در زمانی که این سـطور نگاشـته و تـدوین می شود، یعنی اوایـل ماه ذی الحجّه الحرام، سـعودی ها، حتّی به آیینِ پسـندیده انسانی دوره جاهلی نیز حرمت نمی گذارنـد و در ماه حرام به کشتار کودکان و زنانِ بی دفاعِ یمن می پردازند. با این همه، به عمران و آبادی و انتظام امور مسجدالحرام و مسجدالنّبی دست می زننـد که از یک سو وظیفه آنهاست و از سوی دیگر، راه درآمد زاییِ آنها. ضـمناً در خلال این تعمیرات، تمام آثار مربوط به پیامبر و خانـدانش را محو می کننـد و پیشـینه های فرهنگی و تمـدّنی صدر اسـلام را از میان می برند. تنها برای حفظ ظاهر، نمـاز جمـاعت را ــ که بخشـی از آن به زور جریمه متخلّفان است ــ در حرمین شـریفین برپای می دارنـد. و متأسّـفانه سوغاتِ حاجیِ ما از این سـفر معنوی ــ که بایـد بالا رفتن درجاتِ او در ولایت اهل بیت یعنی روح حجّ باشد ــ ویروسِ معنویِ خوش بینی به چنین کسانی می شود، که این ویروس را به شهر و دیارشان انتقال می دهند!

۶ــ در حدیث معتبر، از امامان معصوم علیهم السلام رسیده است:

هل الدین الّاالحبّ و البغض؟(۱)

آیا دین، چیزی غیر از حبّ و بغض است؟

روشن است که مراد از این حدیث، دوستی افراد خاصّی و دشمنیِ افراد خاصّی است، که در این نوشته، نمی خواهیم به تبیین و تعیین مصداق بپردازیم. بلکه هدف، توضیح چند نکته است:

الف. در بعضـی از نوشـته های اخیر ــ که متأثّر از فضای صلح کلّ ِصوفیه است ــ اوّلاً کلمه «البغض» را حذف می کنند، ثانیاً الف و لام در کلمه «الحبّ» را به عنوان استغراق جنس می گیرند، به این معنی که:

«دین تماماً عشق است و جز عشق چیزی نیست!».

در پاسخ می گوییم: اولاً کلمه حبّ در روایات، هیچگاه به معنای عشق نبوده و نیست.

ثانیاً مراد از روایت، محبّت افراد خاصّی است نه عشق به همگان و رسیدن به صلح کل.

ثالثاً در برخی موارد، از این مرحله نیز می گذرنـد. و بحث دیگر صوفیه را پیش می آورند که عشق، مقامی فراتر از عقل اسـت و کـار امـام حسین علیه السـلام نیز فقـط بـا عشق سازگـار است نه عقل. در حالی که عقل، همواره حجّت باطنه خـدا است که پاداش و کیفر بر مبنای آن انجام می شود و هیچگاه تعطیل نمی پذیرد.

رابعـاً گـاهی این تأویل باطل از حـدیث معتبر یاد شـده را با حـدیثی ضـمیمه می کننـد که از جعلیات صوفیه است : «من طلبنی

وجدنی... من عرفنی عشقنی و من عشقنی عشقته...»، که جای بحث مفصّل دارد، ولی به اجمال عرض می شود: عبارت «من طلبنی وجدنی» کلّیّت ندارد. راهِ یافتن خدا چیست؟ بازی های بت پرستان هندو در کنار رود

ص:۶۴

۱- مستدرک الوسائل ۱۲ / ۲۲۶ حدیث ۱۳۹۵۰، ۱۵ / ۱۲۸ حدیث ۱۷۷۵۰،بحارالانوار ۶۸ / ۶۳، تفسیر فرات / ۴۲۸.

گنگ هندوستان؟ بت پرستیدنِ مشرکان که بت ها را وسیله رسیدن به خدا می دانستند؟ مهم تر این جمله است: «من عشقته قتلته». آیا امام زمان علیه السلام در طول هزار و صدو هشتاد سال به این درجه نرسیده که عاشق خدا شود و خدا عاشق او؟! اگر چنین شده، پس چرا هنوز او را نکشته است؟ چرا بیهوده شعری بگوییم که در قافیه اش بمانیم؟ مفهوم «معشوق عاشق کش»، مفهومی است که از فرهنگ صوفیه وارد دین شده است.

فرهنگ دین با این مضامین بیگانه است. قرآن می فرماید :

(و من یتّق اللّه یجعل له مخرجاً)(۱)

(ان تتقوا اللّه یجعل لکم فرقاناً)(۲)

(و لو أنّ اهل القری آمنوا و اتّقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض)(۳)

در دعای معتبر مشلول، خدا را به این اسماء می خوانیم :

یا رفیق یا شفیق! فکنّی من حلق المضیق، و اصرف عنّی کلّ هم و غمّ و ضیق، و اکفنی شرّ ما لا اطیق، و اغنّی علی ما اطیق.

ب. همین محبت ــ که در روایت «هل الدین...» یاد شده ــ خود شیوه و آداب دارد. در قرآن می فرماید:

(قل ان کنتم تحبّون اللّه فاتّبعونی یحببکم اللّه)(۴)

دوستی، از یک طرف نیست، بلکه از دو طرف باید باشد. خداوند حکیم، در وصف اولیاء الله می فرماید:

(رضی اللّه عنهم و رضوا عنه)(۵)

لذا در حدیث دارد که شخصی به حضرت امیر علیه السلام گفت: من شما را دوست دارم، امام علیه السلام در پاسخ فرمود: امّا من تو را دوست ندارم، به دلیل این که برای اذان گفتن و تعلیم قرآن اُجرت طلب می کنی.(۶)

دقّت شود! اگر انسان برای این گونه کارها اجرت معیّن نکند، بلکه مبلغی به او بدهند، اشکالی ندارد که بگیرد.

۱- . طلاق / ۲.

۲- انفال / ۲۹.

۳- اعراف / ۹۶.

۴- آل عمران / ۳۱.

۵- مائده / ۱۱۹.

۶- فقیه ۳ / ۱۷۸، تهذیب ۶ / ۳۷۶، استبصار ۳ / ۶۵، در مورد دیگر،امیرالمؤمنین علیه السلام دلیل عدم محبت خود به آن فرد را در این نکته می داند که او اهل تبرّینیست. (بحارالانوار ۳۰ / ۳۷۹)

مشکل در این است که مبلغی معیّن کند که اگر به توافق مالی نرسیدند، اذان و قرآن تعطیل شود.

هشدار! که چنین پاسخی می تواند از ناحیه امام زمانمان به ما برسد، که ادّعای محبّت حضرتش را داریم، مبادا آن بزرگوار به دلیل برخی اعمال ناشایسته ما، از ما روی برگرداند، هم چنان که به جناب علی بن مهزیار اهوازی فرمود:

لکنّکم کثّرتکم الأموال، و تجبّرتم علی ضعفاء المؤمنین، و قطعتم الرحم الذی بینکم.(۱)

ج. با مرورِ مباحث گذشته روشن می شود که حبّ و بغض که در این حدیث آمده، همان است که ما را به عمل صحیح و دوری از کردارهای زشت می رساند و زندگیِ نمونه ای در تمام جهات برای ما به ارمغان می آورد، از آن گونه که امام سجاد علیه السلام در رساله حقوقیه و امام عصر ارواحنا فداه در دعای «اللّهم ارزقنا توفیق الطاعه و بعد المعصیه» ترسیم کرده اند. بار دیگر این متون را به دقّت بخوانیم، تا درس های زندگی را که فراموش کرده ایم، به یاد آوریم و در آن مسیر بکوشیم؛ بدان امید که از درجه محبّت فراتر رویم و به درجه «شیعه» _ یعنی پیرو راستین اهل بیت علیهم السلام _ ارتقاء یابیم، با تمام آن ویژگی ها که شیخ صدوق در کتاب کم حجم و پر معنای «صفات الشیعه» آورده است. راستی! بجاست که عملکرد خود را در آینه مضامین روایات آن کتاب نفیس ببینیم تا روشن شود که آیا در این آزمون، به حدّاقلّ نمره قبولی می رسیم یا نه. بدین سان، به اندازه واقعیت خودمان ادّعا کنیم، نه بیشتر.

۷_ چند نکته پایانی برای تکمیل این گفتار، ضرورت دارد:

الف. هدف ما در این گفتار، تعیین بهشت و جهنم برای افراد نبوده و نیست. صاحب عنوان «قسیم النار و الجنّه»، امام امیرالمؤمنین علیه السلام است نه دیگران! ما، بندگانی هستیم که به قول شاعر :

گهی بر طارم اعلی نشینم   گهی تا پشت پای خود نبینم

خداوند متعال، ما را در میانه خوف و رجاء نگاه داشته است:

_ خوف، یعنی ناامنی از عدل الهی، که اگر تمام طاعات جنّ و انس را به جای آوریم، نگران باشیم که مبادا در انجام وظیفه کوتاهی کرده باشیم.

_ رجاء، یعنی امید به فضل الهی، که اگر تمام معصیت های جنّ و انس را مرتکب شده باشیم، امیدوار باشیم که لطف الهی دست ما را بگیرد، خدایی که نه تنها گناهان را می پوشاند، بلکه می بخشد، و بالاتر، سیئات را به حسنات بدل می سازد.

ب. باید بدانیم که دست خدا همیشه در کار است. و او با دست باز، همواره می تواند بداء کند، یعنی نام ما را از فهرست اشقیاء به در آورد و در فهرست سعداء بیاورد. او همواره با دو فعل، بندگان خود را به تضرّع بر درِ خانه خود می کشاند:

۱- دلائل الامامه / ۲۹۷. توضیح بیشتر را در مقدمه کتاب «روزنه ای به خورشید»آورده ایم.

ـ حبط، یعنی: نابود ساختن حسنات گذشته، فقط و فقط به دلیل ارتکابِ یک گناه.

ـ تکفیر، یعنی: پوشاندن تمام گناهان، فقط و فقط به دلیل انجام یک عمل صالح.

فرصت و مجال تبیین این مسائل نیست. تفصیل این موارد به محلّ خود موکول می شود. هدف از این اشاره، آن است که بگوییم که در پاسخ این پرسش ـ با وجود تطویل در کلام ـ هنوز ناگفته های بسیاری باقی مانده است.

ج. عدل الهی و نفی ظلم از ساحت قدس او، اقتضای آن دارد که میان دو حالت (اتمام حجّت و عدم آن) فرق گذاریم. تمام آنچه گفته شد، مربوط به حالتی است که حجّت بر فرد، تمام شده و او با علم و عمل، گام در راه باطل می نهد. ولی اگر چنین نباشد، این فرد را در لسان روایات، «مستضعف» نامیده اند. و چنین کسی در موقف قیامت، بار دیگر مورد لطف الهی قرار می گیرد و در آنجاست که به انتخاب نهایی دست می زند، چرا که اصل مسلّم و قطعی این است که:

انّ اللّه لیس بظلّام للعبید.

پرسش هشتم ـ آیا در مورد امام حسین علیه السلام فقط باید گریست؟ آیا آن همه اثر که گفته شده، فقط بر چند قطره اشک مترتّب است؟ [۱]

پاسخ:

۱ـ ابتدا شیوه های برخورد با این موضوع را بررسی می کنیم. سخن در این است که تعزیه امام حسین علیه السلام یک نهاد فرهنگی است که در طول صدها سال به تدریج شکل گرفته، در ذهن مردم استوار شده و به بخشی از زندگی مردم بدل شده است، به گونه ای که اکنون پاره ای جدایی ناپذیر از هویّت فرهنگی مردم ما است. آیا این گونه برخورد ـ که از سوی پاره ای از روشنفکران انجام می شود ـ به تخریب این نهادِ استوار نمی انجامد؟ در صورت چنین امری، چه جایگزینی برای آن داریم؟

پیشنهاد ما این است که اگر براستی قصد اصلاح خالصانه در میان است، محسّنات این نهاد را درست بشناسیم، آفات آن را نیز به خوبی شناسایی کنیم، آنگاه با شناخت دقیق جامعه خود، در برنامه ای دراز مدّت، به نحوی لطیف در رفع آن آفات بکوشیم.

به یاد داشته باشیم که پزشک دلسوز و حاذق، در مرحله اول می کوشد بیماریِ بیمار را درست بشناسد و راه

درمان آن را به خوبی بیابد؛ آنگاه تا حدّ امکان به مداوای دارویی می اندیشد. و در صورتی که آن را کارساز ندید، با چاقوی جراحی او را مداوا کند. هیچگاه شنیده نشده که پزشکی با بیل و کلنگ به جان بیمار بیفتد!

به راستی، از مسخره کردن عقاید و ایمان مردم _ که مبنای صحیح دارد، گرچه بعضی از جزئیات آن مورد بحث و بررسی باشد _ به کجا می رسیم؟ آیا تنها ابزار دستیابی به روشنفکری، این است که نسبت به سنّت های مردم، ساز مخالف بزنیم؟

گاهی انفاق مردم در مجالس دینی را زیر سؤال می برند، به بهانه این که مردم به بیمارستان و مدرسه نیاز دارند. و گاهی عزاداری عاشورا مورد انتقاد قرار می گیرد، به بهانه بسته شدن بعضی از خیابان های شهر در یک روز تعطیل از ۳۶۵ روز سال.

می پرسیم: چرا فقط در زمان بذل مال برای حضرت سیدالشهدا علیه السلام به یاد نیازهای رفاهی مردم می افتیم؟ و چرا به همین یاداوری نیز واقع بینانه نمی نگریم؟ اگر با دیده واقع بینی به این مطلب نگاه کنیم، می بینیم که بیشتر افراد خیّر مدرسه ساز و بیمارستان ساز، از درونِ همین مجالس دینی و از کنار همین سفره های امام حسین علیه السلام برخاسته اند. آیا درست است که به جای برنامه ریزی عملی و اجرایی برای گسترش کار خیر در سطح جامعه _ که در جای خود، ضرورتی انکارناپذیر است _ به گونه ای عمل کنیم که به قول شاعر: «برسر شاخ، بُن می برید»؟ یقیناً با برنامه ریزی صحیح، هر کاری در جای خود قرار می گیرد، بدون این که هیچ کاری زمین بماند.

۲_ معترضان می گویند: از نهضت امام حسین علیه السلام درس بگیریم نه این که بر آن گریه کنیم. می گوییم: درسی که آنها از عاشورا گرفتند و ما گریه کنندگان نگرفتیم، چه بود؟ آیا گریه ما، مانع از درس گرفتنِ ماست؟ مگر اصناف مختلف شیعه (فقها، مهندسان، پزشکان، بازاریان، و...) کار و زندگی و خدمت رسانیِ خود به جامعه را تعطیل کرده اند و از صبح تا شام و شام تا صبح فقط گریه می کنند؟

این اشاره، تأکیدی است بر همین واقعیت که برنامه ریزی صحیح، هر کاری را در جای خود قرار می دهد، بدون این که هیچ کاری زمین بماند.

۳_ اقامه شعائر حسینی، یکی از عبادات است که ائمه معصومین علیهم السلام به آن امر فرموده و خود _ تا حدّ امکان و مقدور _ بدان اقدام می کردند. روایات مربوط به آن در منابع متعدّد آمده است، ازجمله:

امام صادق علیه السلام به محض ورود سفیان عبدی کوفی به او امر می فرماید که برای امام حسین علیه السلام مرثیه بخواند. سپس به ام فروه (همسر خود) امر می کند که پشت پرده بنشیند. در این میان صدای گریه بالا می گیرد و همسایگان علّت می پرسند. حضرتش خادم خود را بر در می فرستد که توضیح دهد: «کودکی داشتیم و غش کرده، لذا گریه می کنیم.»(۱) با این تقیه یا توریه، حضرتش مجلس عزای حسینی

را بر پای می دارد.

امام رضا علیه السلام به ابراهیم بن ابی محمود فرمود:

۱- روضه کافی، حدیث ۲۶۳.

فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون.(۱)

تنها بر مانند حسین علیه السلام ، باید اهل گریه بگریند.

امام رضا علیه السلام به ریّان بن شبیب فرمود:

یا ابن شبیب! ان کنت باکیاً علی شیء فابک للحسین بن علی :(۲)

ای فرزند شبیب! اگر بر چیزی گریه می کنی، بر حسین بن علی : گریه کن.

سخن در این است: آیا هر عابدی در هر دینی، فلسفه تک تکِ عبادات خود را می داند یا اگر بداند، الزامی دارد که آن را به همه بگوید؟

درباره بسیاری از عبادات، اگر علّت ــ یا به تعبیر رایج: فلسفه ــ آن حکم را ندانیم، امّا برخی از فواید آن را می توانیم بیان کنیم. در مورد عبادتی ارزشمند به نام اقامه شعائر حسینی، می توانیم بگوییم که نماد بازر دو اصل اساسی و ریشه ای اسلام ــ تولّی و تبرّی ــ است. این عبادت والا سبب می شود که نه خودمان، صحنه رویارویی عاشورای ۶۱ را فراموش کنیم و نه دنیا آن را از یاد ببرد، صحنه ای که در آن دو گونه مخلوق خدا در برابر هم قرار گرفتند: یکی نماد «احسن تقویم» و دیگری نماد «اسفل سافلین». آن روز، تمامِ شرارت ها در قالب یک سپاهِ سی هزار نفری به جنگ تمامِ انسانیت ها آمد که در قالب یک مجموعه معدود در کربلا حضور داشت. چنین صحنه ای باید همواره زنده بماند. و زنده ماندن آن به برپاییِ یادبودهای مکرّر از آن است.

از معترضان می پرسیم: چرا پس از گذشت ده ها سال از بمباران ژاپن توسط آمریکا، همچنان مراسم یادبود قربانیان ژاپن برپا می کنند؟ و چرا یاد و خاطره مرگ فداکارانه سقراط و سهروردی و سوگ سیاوش، پس از گذشت صدها سال همچنان سوژه اصلی ادبیات ملل مختلف شرق و غرب است؟ مگر این سنت عقلایی مورد اعتراض کسی قرار می گیرد؟

به مناسبت، به یک نکته مهم تذکّر می دهد که در بعضی از آثار مکتوب، بزرگداشت حضرت اباعبداللّه علیه السلام را مشابه سوگ سیاوش می شمارند و آن را نشانه نفوذ فرهنگ ایرانی پیش از اسلام در فرهنگ اسلامی می دانند، در حالی که چنین نیست. اصل این بزرگداشت ها ــ جدا از تفاوت های آنها ــ یک سنّت عقلایی است که در میان تمام ملل و اقوام وجود دارد. و هیچگاه دلیل بر آن نمی شود که فرهنگ اسلام، از فرهنگ های دیگر اثر پذیرفته باشد.

۴ــ دستور دین ما، بکاء بر شهدای کربلا است.

گفتیم که این عبادت، فواید مختلف دارد، از جمله: تجدید خاطره دفاع شهدای کربلا از دین مبین در برابر

۱- بحارالانوار ۴۴ / ۲۸۳ و ۲۸۴.

۲- عیون اخبارالرضا علیه السلام ۱ / ۲۹۹ باب ۲۸، امالی صدوق / ۱۲۹ مجلس ۲۷، اقبالالاعمال / ۵۴۴، بحارالانوار ۴۴ / ۲۸۵.

کتمان، تحریف ها و تغییر و تبدیل فرهنگ رایج مردم، که این تغییر و تحریف، تحت عنوان «دین» انجام شده بود.

اکنون می افزاییم: این کتمان و تحریف و تغییر، در تمام زمان ها تکرار شده و می شود. استحاله فرهنگی که آن روز مردمِ مدّعی مسلمانی را در برابر فرزند و وارث پیغمبرشان قرار داد، در زمان های بعدی نیز روی داد، تا آن جا که:

ابن حجر از قول غزالی و دیگر فقهای اهل تسنّن نقل می کند که :

یحرم علی الواعظ و غیره روایه مقتل الحسین و ماجری بین الصحابه من التشاجر و التخاصم.(۱)

بر واعظ و دیگران حرام است که رویداد قتل حسین و نزاع هایی را که میان صحابه روی داده، نقل کند.

ذهبی در ضمن شرح حال شافعی می گوید که روش علما چنین است که هرآنچه به اختلاف صحابه مربوط می شود؛

یلزم کتمانه، بل یلزم إعدامه.(۲)

لازم است که کتمان شود، بلکه باید آن اخبار را از میان برد.

ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲) در کتاب تهذیب التهذیب خود _ که از متون رجالی مورد اعتماد عامّه است _ امام رضا علیه السلام را موثّق نمی داند، چند حدیثِ روایت شده از ایشان را به عنوان «منکر» و چند حدیث دیگر را به عنوان «انکر» وصف می کند و سپس می گوید:

«حقّ لمن کان احادیثه منکر و انکر، أن یُترک و یُحذر».(۳)

کسی که احادیث او، منکر و انکر باشد، شایسته آن است که احادیث او متروک ماند و باید از آنها بر حذر بود.

وی در همان کتاب، عمرسعد را موثّق می داند. و برای این که شبهه تشابهِ اسمی پیش نیاید، تصریح می کند که منظور وی از عمرسعد، همان قاتل حضرت سیّدالشهداء علیه السلام است:

عمربن سعد... تابعی ثقه، و هو الذی قتل الحسین.(۴)

جالب است که بدانیم همان ابن حجر، ضابطه ای کلّی به دست می دهد که :

«اگر کسی یکی از صحابه را سبّ و شتم کند، دجّال ملعون است و نقل حدیث از او درست نیست.»(۵)

۱- الصواعق المحروقه / ۲۲۲ _ ۲۲۳ چاپ مصر.

۲- سیر اعلام النبلاء ۱۰ / ۹۲ [چاپ جدید ۸ / ۴۱۹].

۳- تهذیب التهذیب ۷ / ۳۸۷ _ ۳۸۹.

۴- تهذیب التهذیب ۷ / ۴۵۰ _ ۴۵۱.

۵- تهذیب التهذیب ۱ / ۵۰۹ رقم ۹۴۸، ضمن شرح حال تلیدبن سلیمان.

حال، چگونه است که عمربن سعد، با وجودِ قتل امام حسین علیه السلام ـ که از سبّ و شتم بالاتر است ـ همچنان موثّق باقی می ماند؟ شاید از این جهت که اینان، امام حسین علیه السلام را، حتّی یک صحابی هم نمی دانند!

ابن خلدون، مورّخ مشهور، چهار بار در ضمن بیان واقعه عاشورا، به امام حسین علیه السلام حمله و جسارت کرده و کار یزید و پیروانش را توجیه می کند.(۱)

ابوحامد غزالی ـ که به عنوان استاد اخلاق شهرت دارد ـ در کتاب احیاء العلوم خود، نه تنها از لعن یزید، به شدّت نهی و منع می کند، بلکه حتّی انتساب قتل امام حسین علیه السلام به یزید را جزء گناهان به شمار می آورد و می گوید که مسلمانیِ یزید هرگز جای تردید نیست، همان گونه که دخالت داشتن او در قتل حسین بن علی، ابداً صحیح نیست.(۲)

ابن تیمیه، در مورد اسارت اهل بیت و گرداندن آنان در شهرها می گوید که همه این سخنان، دروغ و باطل است، بلکه یزید، از آنان تجلیل و احترام کرده و آنان را میان اقامت در دمشق و بازگشت به مدینه مخیّر کرد که آنان بازگشت به مدینه را برگزیدند.(۳)

تبرّک به قتل امام حسین علیه السلام که بنی امیه رواج دادند، همچنان در برخی از کشورها ادامه دارد. در این جهت، احادیثی جعل کردند که روزه روز عاشورا مستحبّ است، به این دلیل که خداوند، در این روز، فرعون و پیروان او را غرق کرد و موسی و یارانش را نجات داد. در ادامه این حدیث جعلی از پیامبر اسلام نقل می کنند که: ما از یهود به موسی سزاوارتریم و به اصحاب خود دستور داد که آن روز را روزه بدارند.(۴)

مرحوم میرزا ابوالفضل تهرانی در کتاب نفیس شفاء الصدور فی شرح زیره العاشور، ذیل جمله «اللّهم انّ هذا یوم تبرکت به بنو امیّه» در این زمینه، به تفصیل توضیح داده است. به خوانندگان گرامی توصیه می شود که آن توضیحات را بخوانند و در آن دقّت کنند.

و امروز نیز، همان تحریف و استحاله در کسوت پدیده طالبان؛ غیر انسانی ترین، خشن ترین و زشت ترین چهره

۱- مقدمه ابن خلدون / ۲۰۸ (ترجمه فارسی محمّد پروین گنابادی: ص ۴۱۵).

۲- احیاء علوم الدین، جلد سوم، باب آفات اللسان.

۳- مختصر منهاج السنه / ۳۵۰.

۴- برای تفصیل بنگرید به مقاله «فرهنگ عاشورا در سیره معصومین علیهم السلام » نوشتهدکتر سیّد مهدی صانعی در فصلنامه مشکوه (چاپ مشهد) شماره ۵۳، زمستان ۱۳۷۵،ص ۴۲ ـ ۵۹.

را به دین رحمت و مهربانی نسبت می دهـد. لـذا در این زمان نیز، بایـد با اقامه عزای مظلوم کربلا، تبرّی خود را نسبت به آن ظالمان و وارثان آنها نشان داد. این نکته، بیانی است از یک جمله که در زیارت معتبر امام حسین علیه السلام آمده است:

قتل اللّه من قتلک بالأیدی و الألسن.(۱)

خدا بکشد کسانی را که تو را به دست و زبان کشتند.

قتل با دست، کار ظالمانِ لشکر بنی امیه بود. و قتل به زبان، کار عقبه فرهنگی آنها که همچنان ادامه دارد. و در بیان امام حسن عسکری صلوات اللّه علیه نسبت به عالمِ نمایانِ دشمن خط روشن ولایت اهل بیت علیهم السلام می خوانیم:

هم اضرّ علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزیـد علیه اللعنه علی الحسین بن علی و اصحابه، فـانّهم یسلبونهم الأرواح و الأموال، و هؤلاء علماء السوء الناصبون المتشبّهون بـأنّهم لنـا موالون و لأعـدائنا معـادون یـدخلون الشکّ و الشبهه علی ضعفاء شیعتنا، فیضلونهم و یمنعونهم عن قصد الحق المصیب (۲)

زیانی که از اینان بر مؤمنان می رسد، بیش از زیان لشکر یزید اموی بر سپاهِ فداکار امام حسین علیه السلام است، زیرا لشکر یزیـد، جـانِ آن فـداکاران را گرفتنـد و روح آنهـا به بهشت اعلی پرواز کرد؛ امّا تحریف کننـدگان که مردم را به گمراهی می کشانند، ایمانِ مؤمنان را هدف می گیرند و آنها را به راه ضلالت سوق می دهند.

گریه، پاسخی است روشن، ساده، عمومی، همه فهم، مردمی و فطری به آن همه لبـاس توجیه که بر قامتِ ستم های یزیـدیان دوخته اند و می دوزند.

۵_ گریه مـا، اطـاعت امر خـدا است که در برابر تمـام زحمـات رسـولش، از مـا فقـط یـک اجر می خواهـد: دوستیِ نزدیکـان حضرتش؛

(قل لا اسئلکم علیه اجراً الّا الموده فی القربی)(۳)

این نزدیکـان _ به تصـریح روایـات معتبر _ اهـل بیت پیامبر رحمت صـلی الله علیه و آله هسـتند، به ویژه چهار بزرگوار که در زمان حضـرتش حیات داشـتند: امیرالمؤمنین، صدیقه کبری، امام حسن و امام حسـین :. حضرت اباعبداللّه علیه السلام ، پنجمین تن از پنـج تنِ نورانی است که همواره در کنـار هم حضور داشـتند، و خطّ روشن نور در دنیای ظلمت زده آن روز را نشان می دادند. مردم در برابر چنین بزرگواری صف کشیده بودند، تا میزان اطاعت خود از امر «مودت قربی» را نشان دهند!

باری، تفسیر این آیه را می توان در این کلام رسول خاتم صلی الله علیه و آله دید که فرمود:

۱- کامل الزیارات / ۱۹۶ باب ۷۹ حدیث ۱.

۲- احتجاج ۲ / ۴۵۸، بحار الانوار ۲ / ۸۸.

۳- شوری / ۲۳.

ایمان به من نیاورده کسی که مرا بیش از خودش، خاندان مرا بیش از خانواده خود، و فرزندان مرا بیشتر از فرزندان خود دوست ندارد.(۱)

این حدیث شریف ــ که محدّثان شیعه و سنّی روایت کرده اند ــ یکی از مبانیِ اقامه عزا و گزیه بر امام مظلوم علیه السلام است.

از معترضان می پرسیم: کیست که در عزای فرزندش گریه نکند؟ و اگر چنین کسی را بتوان یافت، درباره او بجز صفت «سنگدل» چه می توان گفت؟ آنگاه بر اساس این حدیث معتبر می گوییم: اگر کسی در سوگ فرزند پیامبر، بیش از سوگ فرزند خود گریه نکند، ایمان او به دلیل حدیث یاد شده، کامل نیست.

پرسش هشتم ــ آیا در مورد امام حسین علیه السلام فقط باید گریست؟ آیا آن همه اثر که گفته شده، فقط بر چند قطره اشک مترتّب است؟ [۲]

ادامه پاسخ:

۶ــ سؤال بعدی این است که: آن همه فضایل که برای گریستن بر امام حسین علیه السلام یاد شده،آیابه راستی چند قطره اشک چنین اثری دارد؟ آیا نقل و ترویج این گونه روایات، مشوّق ترک واجبات و مستحبّات و عمل به محرّمات و مکروهات نیست؟

در پاسخ به این سؤال می گوییم:

الف. گنهکاران دو گونه اند: یکی آنها که منکر خدا و معاند او هستند. دیگری آنها که منکر و معاند با خدا نیستند، بلکه با وجود ایمان به خداوند متعال و وحدانیت حضرتش، گاهی به سبب سهو یا غفلت یا غلبه شیطان

۱- منابع شیعه: امالی صدوق / ۳۳۴ مجلس ۵۴، بشاره المصطفی / ۵۲، علاالشرایع / ۱۴۰ باب ۱۱۷، مجمع البیان طبرسی ذیل آیه ۶۹ نساء، روضه الواعظین ۲ /۲۷۱، فلاح السائل / ۱۰۱، مشکاء الانوار / ۸۱، بحارالانوار ۲۷ / ۷۵ و ۸۶ و ۱۱۲. منابعتسنّن در کتاب ملحقات احقاق الحق ۹ / ۳۹۲ ــ ۳۹۳ نوشته آیت الله مرعشی نجفی وکتاب «سیرتنا و سنّتنا» نوشته علّامه امینی آمده است.

یا سلطه هوای نفس، گناهی مرتکب می شوند. امّا به سبب همان ایمان صحیح و عقیده روشن، از کار زشت خود پشیمان می شوند.

وصف اینان را می توان در دعای ابوحمزه ثمالی خواند:

الهی لم أعصک حین عصیتک، و أنا بربوبیتک جاحد،

خدایا! در زمانی که عصیانت کردم، ربوبیّت حضرتت را منکر نبودم.

وقتی کسی چنین رفتاری برگزید، خداوند به لطف و رحمت خود، در برابر او راهی می گشاید که «توبه» نام دارد. امام سجاد علیه السلام در توضیح این نکته، ضمن دعای ۴۵ صحیفه عرضه می دارد:

الهی، انت الذی فتحت لعبادک باباً الی عفوک سمّیته التوبه

خدایا! تو برای بندگانت دری به سوی عفوت گشودی که نام آن را «توبه» نهادی.

پیام خداوند متعال به بندگان، بسیار شگفت است. خطاب به پیامبرش می فرماید:

(نبیّء عبادی انّی انا الغفور الرحیم و أنّ عذابی هو العذاب الالیم)(۱)

به بندگانم خبر ده که من به راستی آمرزنده مهربانم، و نیز (به آنها خبر ده که) عذاب من عذابی دردآور است.

اگرچه عذاب او دردناک است، امّا آن را پس از آمرزش و رحمت بیان می دارد، و صفت خود را «غفور رحیم» می داند نه «معذّب»، یعنی که عذاب، ویژه افراد معدودی است، در حالی که غفران و رحمت، صفت همیشگیِ او است که پر تکرارترین نام خود در قرآن را «رحمان و رحیم» می داند. و به راستی :

سبقت رحمته غضبه.(۲)

رحمتش بر غضبش سبقت گرفته است.

همچنین خطاب به به پیامبرش فرمود:

(و اذا سئلک عبادی عنّی فإنّی قریب اجیب دعوه الداع اذا دعانِ فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی)(۳)

هرگاه بندگانم درباره من از تو پرسیدند، من به راستی بدانها نزدیکم، دعای فردی از آنها را ــ وقتی مرا بخواند ــ پاسخ مثبت می دهم. پس باید به ندای من پاسخ دهند و باید به من ایمان آورند.

آنگـاه برای این که روشن شود کلمه «عبـادی» منحصـر به نیکان و صالحان نیست، خداونـد از طریق پیامبر رحمت، با «بنـدگان گنهکار» سخن می گوید و آن ها را دلداری می دهد تا به راه آورد:

۱- حجر / ۴۹ و ۵۰.

۲- دعای روز عرفه: اقبال الاعمال / ۳۶۲، بحارالانوار ۹۸ / ۲۳۲.

۳- بقره ۱۸۶.

(قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه اللّه ان اللّه یغفر الذنوب جمیعاً)(۱)

بگو: ای بندگان من که بر خود ستم کردند! از رحمت الهی نومید مشوید، که خداوند، تمام گناهان را می آمرزد.

ذیل این آیه نقل است که فردی گنهکار در زمان رسول خدا پس از نزول این آیه صیحه زد، به این جهت که خداوند، او را نیز _ با وجود گناهان فراوان _ بنده خود خطاب کرده است.

ب. در اینجا از معترضان می پرسیم: آیا این پیام ها _ که در قرآن و احادیث فراوان است _ موجب تشویق گنهکاران به ادامه گناه نمی شود؟ آیا حقّ داریم به صِرف مصلحت اندیشیِ روشنفکرانه، این آیات و روایات را از قرآن و کتب حدیثی خط بزنیم تا زمینه تشویق به گناه پیش نیاید؟

شگفتا! خداوند متعال به گناهکاری که ده ها سال معصیت کرده، می فرماید:

(لا تیأسوا من رَوْح اللّه، انّه لا ییأس من روح اللّه الّا القوم الکافرون)(۲)

از رحمت الهی نومید مشوید، که جز کافران کسی از رحمت الهی نومید نمی شود.

و امام صادق علیه السلام پس از بر شمردن گناهان مختلف، پاره ای از آنها را «گناه بزرگ» (معاصی کبیره) می داند که بدترین آنها_ پس از شرک به خدا_ «یأس از رحمت خدا» است.(۳)

امیدوارکردنِ مردم به رحمت الهی، تا آن جا اهمیت دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را یکی از معیارهای اصلی فقاهت (یعنی شناخت دقیق و ژرف دین) می داند:

الفقیه کل الفقیه من لم یقنّط الناس من رحمه اللّه، و لم یؤیسهم من رَوْح اللّه، و لم یؤمِنهم من مکر اللّه(۴) .

کسی به راستی فقیه (ژرف نگر در دین) است که:

_ مردم را از رحمت خداوند، نومید نسازد؛

_ آنان را از لطف الهی مأیوس نگرداند؛

_ آنان را از مکر الهی (عکس العمل خداوند در برابر مکر و خدعه که در مقابل خداوند، به کار می برند) در امان ندارد.

سخن در اینجا فراوان است که برای رعایت اختصار، به چند نکته آن اشاره می شود.

یکی از مهمترین گناهان، شرک به خدای واحد است. با این همه، اگر کسی پس از یک عمر شرک به درگاه خدای واحد باز گردد و خداوند رحیم این توبه را بپذیرد، دوست معترض ما چه می گوید؟

۱- زمر / ۵۳.

۲- یوسف / ۸۷.

۳- وسائل الشیعه ۱۵ / ۳۱۹ حدیث ۲۰۶۲۹.

۴- نهج البلاغه / حکمت ۹۰، بحارالانوار ۲ / ۵۶.

در تاریخ آمده که فضیل بن عیاض پس از عمری کار زشت، از درون خانه ای، صدای فردی را شنید که این آیه را تلاوت می کرد:

(الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر اللّه و ما نزل من الحق...)(۱)

آیا زمان آن نرسیده که دلهای مؤمنان در برابر یاد خدا و حقّی که فرود آمده، بلرزد...؟

فضیل به خود آمد، توبه کرد و از نیکان روزگار خود شد.

آیا این مطلب به نظر معترضان، تشویق خداوند به دزدی و کارهای خلاف است؟

جادوگران فرعون ــ پس از آن که سالها بساط او را آراسته بودند ــ با دیدن معجزات حضرت موسی علیه السلام ایمان آوردند و از گذشته خود توبه کردند و به فرعون گفتند:

(انّا آمنّا بربّنا لیغفر لنا خطایانا و ما اکرهتنا علیه من السحر)(۲)

ما به خداوندگارمان ایمان آوردیم تا خطاهای ما را بیامرزد، و سحری را که ما را بدان ناگزیر ساختی، نیز مشمول غفران خود گرداند.

آیا با چنین نگرشی به مقوله ایمان و توبه، می توان پذیرفت که سالها سحر در دستگاه فرعون، با یک لحظه ایمان و تصمیم جدّی برای آینده، آمرزیده می شود؟ امّا خداوند متعال، از این رویداد به عنوان نقطه ای روشن در قضایای حضرت موسی علیه السلام خبر می دهد.

مهم تر از آن، توبه حرّبن یزید ریاحی است. همان کسی که با آمدن خود به کربلا در رأس سپاهی از نیروهای اموی مانع رفتن حضرت اباعبداللّه علیه السلام به کوفه شد، از راه باطل بازگشت و حضرتش ــ به عنوان حجت معصوم خداوند ــ توبه او را پذیرفت. آیا این کار به معنای تشویق دیگران به مقام گرفتن در سپاه یزید بود یا اعلام آمادگی برای بازگشت تمام افراد، حتّی در جایگاه حرّ و حتّی در آخرین لحظات عمر؟

خداوند متعال، واقع بینانه با انسانها برخورد می کند، چرا که وضع انسان چنین است که:

گهی بر طارم نشیند گهی تا پشت پای خود نبیند

در تمام این احوال، خداوند ناظر بر احوال انسان و مشوّق او به بازگشت بشر به راه راست است، همان خدایی که:

گناه را می پوشاند، بلکه آن را محو می کند، آثار آن را می زداید، و بالاتر این که «سیئات را به حسنات تبدیل می کند». (۳)

۱- حدید / ۱۶.

۲- طه / ۷۳.

۳- فرقان / ۷۰.

ج. تمـام آنچه درباره توبه گفته شـد ــ که قطره ای از دریای حقایق دین بود ــ زمانی کامل می شود که شـروط کمال توبه را بدانیم. واقع این است که درجات توبه، از استغفار لفظی آغاز می شود و تا درجه ای می رسد که به تعبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ، باید چنین فردی شش کار را به خوبی انجام دهد:

ــ پشیمانی نسبت به کارهایی که در گذشته انجام داده است.

ــ عزم بر عدم بازگشت به آن در آینده.

ــ ادای حقّ الناس به مردم، تا آن جا که حقّی از مردم به گردن فردِ گنهکار باقی نماند.

ــ قضای واجب الهی که به عهده دارد.

ــ گوشتی را که در گناه به دست آورده، با استغفار ذوب کند و به جای آن گوشت جدید پدید آید.

ــ دشوارىِ طاعت را به بدن برساند، چنان که لذّت گناه را به آن رسانده است.(۱)

این نکـات را برای آن بیـان کرده انـد که انسـان را در حـالتی میان خوف (عـدم اطمینان از قبول توبه توسط خداونـد متعال) و رجاء (امیـد به قبول توبه) نگاه دارنـد. گرچه خداونـد، توّاب است (یعنی فراوان توبه پذیر) ولی اگر به حکمت خود اراده کند که توبه کسـی را نپـذیرد، دست او بـاز است و این کـار، هرگز ظلمی به کسـی نیست چون بـاب توبه،اساساًباب فضل ورحمت است نه استحقاق وشایستگی بنده.

به هر حال، خداونـد، توبه راماننـد حمامی قرار داده که فرد آلوده وارد آن شود و پاک و پاکیزه از آن بیرون آیـد. خـدای ما، برای این کار، در طول عمر یک شـخص، بارها به انسان فرصت می دهد، از جمله هر سال در سراسر ماه رمضان و روز عرفه و مانند آن، تا انسان تسلیمِ وضع نامطلوب خود نشود و از هر فرصتی برای بازگشت بهره گیرد. اگر خداوند، در صحرای عرفات به انسانهـا مهلت داد (یعنی بخشـیدن تمـام گناهانشـان در پیِ چنـد سـاعت عبـادت)، و همـان کـار را در مجلس عرض ادب به ساحت مقدّس امام حسین علیه السلام نیز انجام داد، چه چیزی از کیسه من کم می شود که نسبت به آن بُخل ورزم؟

البته عفو و بخشش الهی موکول به کاری از بنده نیست. و گاهی اوقات حتّی بدون توسّل و استغفار، نیز به او لطف می کند:

یا من یعطی من سأله، یا من یعطی من لم یسأله و من لم یعرفه، تحنّناً منه و رحمه.

همچنین بایـد به این نکته مهم توجه شود که عفو و مغفرت الهی به معنای تضـمین عصـمت بنـده نیست که پس از آن مرتکب خلاف و معصیت نشود؛ چرا که باب اختیار، همواره گشوده است و انسان همواره در معرض امتحان الهی قرار دارد که در هر لحظه کـدامین امر را بر می گزینـد: امر خـدای حکیم یـا امر هوای نفس و شـیطان؟ پس انسان، همواره در دو حالت قرار دارد: حَبْط (نابود شدن کارهای خیر به سـبب ارتکاب کار زشت) یا تکفیر (نابودی سـیئات به دلیل حسـنات). لذا سـخت باید مراقب باشد، به خصوص پس از موارد عفو و بخشش مانند ماهِ رمضان و روزها و مکان های الهی، که شیطان سخت به تکاپو می افتد

تا عمل انسان را به نابودی بکشاند.

ص:۷۷

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۱۷.

پس از این که ظرف دل را به آب توبه شُستیم، باید بیش از گذشته مراقب آن باشیم که آلودگی به آن راه نیابد. و این یک مراقبت همیشگی است.

تمام این نکات بیان شد تا بگوییم: گریه بر مصائب حضرت سیدالشهدا علیه السلام ، عبادتی است مانند توبه، که انسان را مطهّر می سازد. البته هرچه معرفت انسان نسبت به شئون حضرتش بیشتر باشد ـ که در عمل نمودار می شود ـ فضیلت آن عبادت بالاتر می رود. طبعاً مواردی مانند رعایت حقّ الناس، در این میان جایگاه بسیار مهمّی دارد که عزاداران آن حضرت باید نسبت به آن دقّت کنند. پس از دستیابی به این همه فضائل، تازه زمان مراقبت از این دستاوردها فرا می رسد که مبادا با هجوم لشکر شیطان به درون و برون انسان، این گوهرها را از او بستانند.

د. امام صادق علیه السلام به عزاداران حضرت سیدالشهدا علیه السلام نویدی داده که پاسخی روشن به سؤال است:

انّالحسین بن علی...لیری من یبکیه،فیغفرله ویسئل آبائه ان یستغفرواله.(۱)

به راستی، حسین بن علی علیه السلام ...می بیند کسانی را که بر او می گریند، آنگاه برای آنها استغفار می کند، و از پدران (اجداد) خود نیز می خواهد که برای آن فرد، از خدا آمرزش طلبند.

البته دست خدا باز است که چنین شفاعتی را بپذیرد یا نه. ولی غالباً بر اساس لطف و کرم به مردم ـ خصوصاً در جنبه تشویق آنها به بازگشت و توبه ـ معمولاً این شفاعت را می پذیرد. بنگریم به عبارات امام سجاد علیه السلام که سرمشق و الگو به ما می دهد و در دعای روز عرفه، درس زندگی و عبادت به ما می آموزد:

و انّی و ان لم اقدّم ما قدّموه من الصالحات، فقد قدّمتُ توحیدک، و نفی الاضداد و الانداد و الاشباه عنک، و اتیتک من الابواب التی امرت ان تؤتی منها.(۲)

من، گرچه اعمال نیکی را که مؤمنان صالح به بارگاه الهی عرضه کرده اند، پیش نفرستاده ام، امّا توحید حضرتت را ـ ای خدا ـ تقدیم می دارم، و نفی اضداد و مانندها و شبیه ها از حضرتت را عرضه می کنم. و از راه هایی به بارگاهت وارد می شوم که امر فرمودی که باید از آن راه ها بر آستانت وارد شد.

امام سجاد علیه السلام در این جملات ـ که برای رعایت اختصار، تمام آنها نقل نشد ـ به ما می آموزد که این گونه به درگاه خداوند برویم:

ـ اقرار کنیم به این که تهی دستیم؛

ـ عقیده به توحید و نفی شریک از خدای واحد را بسیار ارج نهیم؛

ـ راهی برای توسل بپیماییم که خداوند حکیم، خود ما را بدان فرا خوانده است؛

ـ توبه و انابه و خواری در پیشگاه خداوند را جدّی بگیریم؛

ـ درون خود را از ظنّ و امید و عفو و فضل الهی آکنده سازیم؛

۱- بحارالانوار ۴۴ / ۲۸۱ و ۲۹۲.

۲- صحیفه سجادیه، دعای ۴۷.

ـ در برابر خداوند متعال، احساس بزرگی و غرور نکنیم.

کسی که این گام ها را می پیماید، گویی که با دست خود کلید برق را می چرخاند، و با این کار کوچک، خود را به نیروگاه عظیم برق پیوند می دهد که معدن سرشار نیرو است و کارهای مهمّی با آن می توان به سامان آورد.

تعزیه حضـرت سیدالشهدا، منبع مهم نیرو و انرژی معنوی است، گنجی که با رنج پیشینیان به دست ما رسیده است. و امانتی که آنان بامشـقّت فراوان به ما سپرده انـد تا ما نیز به نسل های بعدی بسـپاریم. انصاف نیست که آن را به باد این حملات بگیریم و به باد دهیم.

فراموش نکنیم که شیطان سوگند یاد کرده که بر صراط مستقیم عبودیت بنشیند و رهروان این راه را بفریبد:

(لأقعـدنّ لهـم صـراطك المسـتقیم، ثم لآ-تینّهم من بین ایـدیهم و من خلفهم و عن ایمـانهم و عن شـمائلهم، و لا- تجـد اکـثرهم شاکرین)(۱)

به یقین و حتم، بر صـراط مستقیم حضرتت ـ ای خدا ـ می نشینم، سپس از پیش روی آنها، از پشت سر آنها، از سمت راست شان و از جانب چپ شان بر آنها وارد می شوم، و می بینی که بیشتر آنها شاکر نیستند.

مبـاد که در این آزمون، به ورطه ناسپاسـی بیفـتیم و گوهر ارزنـده شـکر نعمت را از دست دهیم. والسـلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱- اعراف / ۱۶ و ۱۷.

« فهرست مطالب »

ص:۸۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹